



نام نامه

نام های خاص در اوستا

فرناز هوشمند رجبی

Nāmnāme

Particular name in Avesta

Farnaz H. Rajabi

این کتاب دارای نام های خاص اوستایی
از تحقیق و بررسی درسه نام نامه مختلف
از دانشمندان ایرانی و آلمانی است.
نویسنده کوشش نموده در مورد هر واژه
از نظر معنایی - حالت واژه - جنس واژه
شمار واژه و کاربرد آن در کتب دیگر مانند
کتب پهلوی و شاهنامه و به تفصیل
شرح داده شود.

ISBN 964-6320-45-7



9 789646 320451 10



نشر فروهر
۵۰۰۰ تومان

موسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر

نام نامه

فرقان هوشمند رجبی



نام نامه

نام‌های خاص اوستایی

هوشمند رجیبی، فرناز	سرشناسه
نام‌نامه: نام‌های خاص اوستایی/نگارش فرناز هوشمند رجیبی.	عنوان و پدیدآور
تهران: فروهر، ۱۳۸۶.	مشخصات نشر
۱۶۳ ص	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۹۶۴-۶۳۲۰-۴۵-۱	شابک
فیپا	وضعیت فهرست‌نویسی
کتابنامه: ص ۱۶۳.	یادداشت
نام‌های ایرانی.	موضوع
CS۳۰۲۰/۵۸۷۲	رده‌بندی کنگره
۹۲۹/۴۴	رده‌بندی دیویی
۱۰۳۱۵۳۷	شماره کتابخانه ملی

اسکن شد

نام‌نامه

نام‌های خاص اوستایی

نگارش:

فرناز هوشمند رجبی



۱۳۸۶



نام نامه - نام‌های خاص اوستایی
فرناز هوشمند رجبی



حروف‌نگاری، ویرایش فنی،
صفحه‌آرایی، نگارش بر چاپ
بهنام مبارکه

لیتوگرافی، چاپ، صحافی
شرکت چاپ خواجه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۲۰-۴۵-۱



موسسه فرهنگی - انتشاراتی فروزهر
خیابان انقلاب - خیابان فلسطین جنوبی، شماره ۶
کدپستی ۱۳۱۵۷ تلفن: ۶۶۴۶۲۷۰۴



پیشکش به مادرم
که هر چه دارم از اوست

پیش‌گفتار

مجموعه حاضر، شامل اسامی (نامهای) خاص اوستایی، از تحقیق و بررسی در سه نامنامه مختلف دانشمندان ایرانی و آلمانی به شرح زیر انتخاب شده است:

۱. کتاب نامنامه ایرانی، تألیف فردیناند یوستی (۱۸۹۵، راین‌هایم)
۲. کتاب نامنامه اشخاص ایرانی، تألیف مانفرد مایرهوفر (۱۹۷۹، وین)
۳. کتاب دانشنامه مزدیسنا (واژه‌نامه توضیحی)، تألیف دکتر جهانگیر اوشیدری (۱۳۷۱، تهران)

در این فرهنگ لغات سعی شده است که اسامی خاص اوستایی از این کتابها گردآوری شود و در مورد هر واژه، از نظر معنایی، حالت واژه، جنس واژه، شمار واژه و کاربرد واژه در کتب دیگر، منجمله کتب پهلوی، شاهنامه، تاریخ طبری، کتب فارسی نوین و... به تفصیل شرح داده شود. برای سهولت تلفظ، تمامی اسامی در خط فارسی اعراب‌گذاری شده است.

هر یک از کتابهایی که به کوشش دانشمندان زبان‌شناس مختلف به چاپ رسیده است، حاوی معلومات، اطلاعات و دستاوردهای گوناگونی بوده که در برخی کتب به تفصیل و در برخی دیگر نظری اجمالی بر آن داشته است در مقایسه کتب زبان‌شناسانی چون بارتلمه، مایرهوفر، یوستی و دکتر اوشیدری به نکات سودمند و جالبی پی بردم که هر کدام را ارائه خواهم داد.

بارتلمه، اوستاشناس آلمانی و شرق‌شناس معروف در سال ۱۹۰۴ میلادی کتاب لغت‌نامه ایرانی باستانی را در استراسبورگ به چاپ رسانیده است. سیستم الفبایی

این کتاب الفبایی اوستایی بارتلمه بوده که در مورد تمامی واژه‌های اوستایی توضیحاتی مشروح دارد منجمله از نظر جنس، شمار و حالات مختلفه هشت‌گانه آن. کتاب بارتلمه به عنوان کتاب مطرح در زمینه اسامی و واژگان اوستایی است که در بسیاری از موارد این لغت‌نامه، از آن به عنوان مرجع استفاده گردیده است. یکی دیگر از مشخصه‌های این کتاب، پرداختن به ریشه و ستاک واژه‌ها می‌باشد.

کتاب دیگری که به عنوان مرجع از آن می‌توان نام برد، کتاب اسامی خاص ایرانی است که توسط دانشمند آلمانی، مانفرد مایرهوفر (در سال ۱۹۷۹) در وین به کوشش آکادمی علوم مشرق‌زمین به چاپ رسیده است که خود مشتمل بر دو بخش می‌باشد. بخش اول آن اختصاص به اسامی خاص اوستایی و بخش دوم در خصوص اسامی فارسی باستان است در مورد اسامی اشخاص در اوستا. در این فرهنگ لغات نخست، بخشی از کتاب اسامی اشخاص ایرانی (IPNB)^۱، ارائه شده است. الفبای این کتاب با ترتیب حروف الفبایی لاتین ارائه شده است. در کتاب اسامی خاص اوستایی مایرهوفر، به بررسی اسامی از نقطه نظر معنی، ریشه و یا ستاک آن، جنس، شمار، حالات هشت‌گانه واژه پرداخته شده است. اغلب واژگان و اسامی این کتاب، معادل فارسی میانه داشته و یا به کتب زند اوستا و ریگ‌ودا و یا حتی شاهنامه و اوستا همراه با ذکر یشت و بند آن نیز ارجاع داده شده‌اند. این کتاب مشتمل بر ۴۲۲ اسم خاص در اوستا می‌باشد. کتاب نامنامه ایرانی، کتابی دیگر در این زمینه و از آثار برجسته فردیناند یوستی (۱۸۳۷-۱۹۰۷) شرق‌شناس و اوستاشناس نامدار آلمانی می‌باشد که در سال (۱۸۹۵م در ماربورگ) به چاپ رسیده است. یوستی از جمله دانشمندانی است که در جریان مطالعات علمی در زمینه نام‌های ایرانی، مطالبی گردآوری کرده و در پایان به جمع‌آوری آن پرداخته است و شاید بتوان گفت که تا به حال کسی نتوانسته است که راهکار بعدی بهتری را ارائه دهد. در حال حاضر این کتاب مفصل‌ترین کتاب در این زمینه است، چرا که در

۱ - Ipnb مخفف شده (Iranische personen namenbuch) به معنی: (نامنامه اشخاص ایرانی) می‌باشد.

مقایسه با دو کتاب نامبرده، ۱- آوانویسی یوستی، برخلاف مایرهوفر، براساس حروف الفبایی بارتلمه تنظیم گردیده است. ۲- این کتاب نه تنها به مسائل مربوط به هر نام پرداخته، بلکه به اسامی، در انواع کتب پهلوی، تاریخی (مانند تاریخ طبری، ...)، کتب یونانی، عربی، اوستایی و... همچنین کتب حماسی پهلوانی مانند شاهنامه و حتی تعابیر مختلف هر واژه را نیز به تفصیل آورده است.

کتاب دانشنامه مزدیسنا، کتاب دیگری در این زمینه است که به قلم جناب آقای دکتر جهانگیر اوشیدری، در سال ۱۳۷۱ توسط شرکت نشر مرکز به چاپ رسیده است. این کتاب در واقع واژه‌نامه توضیحی آئین زردشت می‌باشد و آنچه که در این کتاب به چشم می‌خورد، آگاهی‌های هرچه بیشتر دربارهٔ اهورامزدا و پیامبرش زردشت و کتاب مقدس اوستا و واژگان و اسامی خاص اوستایی می‌باشد. و از امتیازات این واژه‌نامه، چاپ واژگان و اسامی به زبان فارسی همراه با اعراب و زیر و زبر آن است که این مسئله (دقت در اعراب‌گذاری واژه) در یک مجموعه، امری درخور توجه است.

و سخن آخر اینکه، در طول گردآوری این فرهنگ لغات و مقایسه کتب مرجع ایرانی و خارجی با هم به این نکته رسیدم که بیشتر اسامی مندرج در آنها مربوط به یشت سیزدهم، یا همان فروردین یشت می‌باشد و پس از آن هم بیشتر مربوط به یشت پنجم (آبان یشت) است.

مقدمه

در طول تاریخ کهن و باستانی کشور ایران از اسامی سلاطین و یا اسامی مذهبی، به ویژه مربوط به دین زردشت استفاده می شده است، بعدها اسامی مذهبی عربی، این نامها را کنار زده و پس از آن، نیز اسامی پادشاهان قدیمی ایرانی جای اسامی عربی را گرفتند. ایرانیان، گاهی اسامی خود را از قهرمانان شاهنامه و یا آثار ادبی کشورهای دیگر می گرفتند، به همان گونه که در قرن شانزدهم در ایتالیا، کودکان براساس قهرمانان کشورشان نامگذاری می شدند و یا اسامی قدیمی آلمانی نیز از قهرمانان و انسان های بزرگ الهام می گرفت. در واقع این اسامی، معانی وجود انسان ها را به دنبال دارند. پادشاهان ایرانی نیز مانند پادشاهان مصری و یا آشوری، نام آباء و اجدادی سلطنتی خود را به کار می بردند، مانند داریوش دوم که ابتدا، خود را آخوس (ōchos) و یا داریوش سوم که خود را کودمانوس (kodomannus) و بیسوس که خود را آرتخرخیز چهارم (artaxerxes IV) نامید.

در دوره اوستایی هم به طور کلی اغلب کودکان از پدر بزرگ، عمو و دایی و یا از اجداد خود، اسامی را به ارث می برند مانند آتَریپات (که از آتش مقدس آمده است، در وندیداد ۱۱۲ و ۱۸).

همچنین اسامی دیگری هم وجود داشتند که در روزگاران کهن با واژه های مذهبی ترکیب می شدند مانند میثربان، مهرارتشیر، هرمزداردشیر (بسیاری از واژه ها با میثرو اورمزد آمده اند)، ماه آذر، اورمزدآتور، وهران آتور، مهریزد، آتورماه،

میثراش فرنبغ و...

در مورد ایرانیان نوین، افراد، بیشتر از اسم کوچک فارسی، عربی یا ترکی استفاده می‌کنند و دیگر مانند قدیم، اسامی فامیل یکدیگر را نمی‌شناسند و گاهی نیز برای مشخص‌تر کردن اسم، همچنین اسم مکان را نیز اضافه می‌کنند. هردوت می‌گوید: «اسامی خاص ایرانیان مطابق با اعتبار شخص و شکوه و جلال آنهاست».

از آنجا که مجموعه اسامی، منشاء تاریخی دارد، بنابراین سعی شده است که به تک‌تک آنها براساس نزدیکی به هویت زبان‌شناسی‌شان، ارزش داده شود و همین امر باعث گردیده که در لغت‌نامه تاریخی گردآوری شده‌اند و البته از این تعداد واژگان فقط اسامی ایرانی ثبت شده‌اند که در آن مجموعه، اشخاص با وضعیت ساختاری‌شان آمده است.

فردیناند یوستی، یکی از ایران‌شناسان برجسته آلمانی، اشاره می‌کند که ساختار نامهای خاص ایرانی مانند ساختار نامهای خاص سایر زبانهای هند و اروپایی، مانند هندی، یونانی، ژرمنی، اسلاو و سلتی است و تنها گروه ایتالی در این ساختار با سایر زبان‌ها متفاوت است.

مطالعات نامهای ایرانی بعد از یوستی

با کشف اسناد زبان‌های ایرانی میانه در ترفان و جاهای دیگر و نیز با پیدا شدن اسناد و کتیبه‌های سایر زبان‌هایی که حاوی نام‌های ایرانی‌اند و با به دست آمدن و چاپ متون بسیاری به زبان‌های فارسی و عربی در سال‌ها و دهه‌های بعد از چاپ کتاب یوستی که حاوی نام‌های بی‌شمار ایرانی‌اند گنجینه نام‌های ایرانی غنی‌تر شده است. از این رو نیاز به تدوین کتاب‌ها و رساله‌های دیگر درباره نام‌های ایرانی بیش از پیش محسوس شده است. در این میان بخش ایران‌شناسی فرهنگستان اتریش طرح مفصلی با عنوان نام‌نامه ایرانی *Iranisches Personennamenbuch* برای گردآوری و چاپ نام‌های ایرانی تهیه کرده است. این طرح زیر نظر مائرفرد مائزهورفر *Manfred Mayrhofer* استاد زبان‌شناسی هند و ایرانی در وین و

رودیگر اشمیت Rüdiger Schmitt استاد زبان‌های باستانی ایران در زاربروکن قرار دارد.

اسامی اوستایی این کتاب در سیستم کارل هوفمان مطابق با نسخه برداری و نیز با حروف الفبایی لاتین ارائه شده است ترتیب حروف الفبایی اوستایی به شرح ذیل است:

a / ā / â, c, b / ß, č, d / ô, e / ē, ə / ē, f, g / ġ / γ, h, i / ī, j, k, m / m̄, n / ŋ / ŋ, ŋ / ŋ̄ / ŋ̄ o / ō, p, r, s / š / š̄, t / t̄, θ, u / ū, v, x / x̄ / x̄^v, y (= ž) / ý, z / ž

امروزه، اسامی این کتاب در جایگاه مجموعه آنها یعنی کتاب واژه ایرانی باستان (بارتلمه) جای گرفته‌اند.

در حال حاضر، آنچه که در این مجموعه فرهنگ لغات خاص اوستایی به چشم می‌خورد شامل واژه‌های گوناگون خاص اوستایی و مفهوم و معنا و ریشه آنها، نام‌های خاص کسانی که به گونه‌ای با مزدیسنا و تاریخ آن پیوند و بستگی داشته‌اند و یا در کیش زردشت بزرگ داشته می‌شوند، دیوان و اهریمنان و دشمنان دین در طول تاریخ، و... می‌باشد. همه این مطالب و نیز هرگونه واژه یا نامی که به گونه‌ای می‌تواند با زردشت و زردشتیان پیوند و ارتباطی داشته باشد هم در آن گنجانده و در حد مقدور شناسانده شده است و علاوه بر آن، ریشه‌شناسی معنای اسامی نیز ذکر شده است. با توجه به مطالب یاد شده در بالا امید است که این فرهنگ لغات به عنوان مرجعی مفید، مورد استفاده قرار گرفته و درخور توجه باشد.


نام نامه

۱. اَیْتَو (او.نو)

aētauuā

دیی «بی»

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe*

آن (اضافی / مفرد) است (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده است (ما.); از جمله پارسیان، و پسر مایَو (*māiiauuā*) است (ما.); در زندِ اوستا (۲۶a. ۱۳۰) آمده است (ما.); این واژه به صورت اِتکو (*etagva*) هم آمده است. [شاید: مخفف اِتاواسپ (*aētauuāspa*) که در ریگودا آمده است] (ما.); نام اَیْتَو: در جدول اسامی نام‌آوران در فروردین‌یشت فروشی‌اش ستوده و از خاندان مَبو معرفی شده است. (اوش.); در ریگودا (۱.۱۱۵) آمده است (ما.).

۲. اَنَوُگَفِی (او.نو)

aēuuō.gafīia

دیی «بی»

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe*

آن (اضافی / مفرد) است (ما.); در یشت ۱۵، بند ۲۸ آمده است (ما.); شاید*: یکی از دشمنان کِرس‌آسپ (*kərəsāspa*); یکی از قهرمانان و پسر ثریتَه (*θrita*); (واژه بالا) اَنَوُگَفِی با اشتی‌گَفِی یا اسی‌گَفِی از رقبای گرشاسب بودند که در بند ۲۸ رام‌یشت از آنان یاد شده است. (اوش.);

ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان^۱ (ما.);

معنای واضحی ندارد (ما.).

۳. اَیْتَوَسِرِد (او.نو)

aēuuō.sarəd دیی «بی»

واژه مذکر و صورت مختوم به *ō* آن

حالت (اضافی / مفرد) است (ما.); *sarəōō* (اضافی / مفرد) و در یشت ۱۳، بند ۱۲۵ آمده است (ما.); شاید که (احتمالاً) با واژه (*θritō*)، همچنین بستگی دارد به نامی از (*sarəōda-*) که از جمله پارسیان و پسر *fiušta* (فیوشت) که خود پارسیایی از کشور تَنئی است. (ما.); یا به صورت *aēuuō.sarəōda-* ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); این واژه در زندِ اوستا ۲۵ آمده است (ما.).

۴. اَغَرِیْتَو (او.نو)

aṣṭraēraθa

بی «بی»

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe*

آن (اضافی / مفرد) است (ما.); در یشت ۱۳، شماره ۱۳۱ آمده است (ما.); در زندِ اوستا ۲۰ آمده است (ما.); واژه از قهرمانان نَزو (ذلیر) آمده است (ما.); ر.ک به فرهنگ

۱. فرهنگ لغات فارسی باستان = بارتمه است.

لغات فارسی میانه (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ در ریگودای ۹ بند ۹۶ آمده است (ما)؛ این واژه در ریگودا به صورت: *ágre ráthānām* آمده است (ما)؛ نام ۲ برادر افراسیاب *اَغْرِثَرْت* (کسی که گردونه‌اش در پیش می‌رود) و *کِرِسَوژَد* (استقامت و پایداری کم دارنده) است (اوش)؛ در اوستا واژه *اَغْرِثَرْت* از نیکان شمرده شده است (اوش)؛ *اَغْرِثَرْت* با صفت *نَرَو* آمده که به معنی «از پشت دلیر/نر/پهلوان» است (اوش)؛ *اَغْرِثَرْت* به دست برادرش کشته شد (ما)؛ این واژه در یوستی به صورت (*aghraeratha*) آمده است، او برادر *فَرَنگَرَسین* است که در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است (یو. ص ۶)؛ همچنین گوپت‌شاه نامیده می‌شود (یو. ص ۶)؛ *اَغْرِثَرْت*، پَشَنگ، قهرمان افراسیاب است (فردوسی - شاهنامه) (یو. ص ۶).

۵. اهوم استوت (او. نو)

ahūm.stūt ددده.دده.دده

واژه مذکر و در یشت ۱۳، بند ۹۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر *سین* از مملکت سائینی می‌باشد که فروهر پسرش در فروردین یشت ستوده شده است

(ما)؛ گفته شده است که *سین*، *فَرِیتر* (یکی از طبقات هفت‌گانه پیشوایان دینی) بوده است (اوش)؛ صورت مختوم به *ō* آن حالت اضافی/مفرد است (ما)؛ واژه بالا، نامی زردشتی است که از آن واژه *اهوئیریو* و یا *اهوئور* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ پدر *سین* و *فَرَدی دئی* است (یو. ص ۷).

۶. ایوی خورنه (او. نو)

aiβixʰarənah ددده.دده.دده

واژه مذکر و در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *nhō* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ صورت مختوم به *ā* آن، حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در دستور زبان، این واژه به صورت نهادی، مفرد است (ما)؛ و در یشت ۱۵، بند ۴۸ در این پاراگراف قرار دارد [که همه... (با نام‌هایی آمده است که در یشت ۱۳ ساخته شده‌اند (طبق تحقیقات تاریخ مذهبی هندوایرانی س - ویکندیر).

۷. ایواستی (او. نو)

aiiō.asti ددده.دده.دده

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت اضافی/مفرد است (ما)؛

صورت (auua) می‌آید (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت (av-) به معنی «کمک کردن» می‌آید (ما)؛ در یوستی به صورت (airyawa) آمده است (یو).

در شاهنامه، تعبیر اول: طبق نظر فردوسی و سنت قدیم، از طریق دخترش، پدربزرگ منوچهر است و از این‌رو نام airyawa در خاندان airyu می‌درخشد. (ر.ک سیاهوش‌نامه، ص ۲۴۷)

۱. ایرج طبری در ص ۲۲۶ بند ۱۴، فردوسی ص ۱ بند ۱۱۸ff، البیرونی ص ۱۰۴ بند ۵ قسمت سوم، اظهیر ص ۵۹ بند ۲۳، هیراج تبریزی ص ۶۹۹ بند ۱۴، ایران، البیرونی ص ۱۰۲ بند ۲۰، ایران یا ایرج، خردادبه ص ۱۵ بند ۱۳، مسعودی ص ۲ بند ۱۱۶ آمده است (یو).

۲. ایرج پسر منوچهر، پدر قَرسین است (مسعودی ص ۲ بند ۱۳۰. مانند رژان) (یو). ۳. ایرج، یکی از پادشاهان کابل در زمان کی‌خسرو (کیخسرو) است. فیرد، ص ۴ بند ۱۶ و ۱۱۷ (یو).

۴. فرمانروایی موروئی در لار، خاندان گرگین میلاد، طبق عمر ۲ (بند ۷۲۰ - ۷۱۷)، مَلْکُ ص ۱ بند ۵۳۰ (یو).

۵. پسر گیومَرت، ۳۴ از دودمان (سلسله) بادوسپان در روستم‌دار، زهیرد ص ۱۳۰

معنی «خوب/نیکو» می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودای نو به صورت ápi-bhāya آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت aipiwanhu آمده است اوگوی است کوی‌کوات و پدر گَواوس که (در یشت ۱۳، بند ۱۳۲ در یشت ۱۹، بند ۷۱) آمده است (یو. ص ۱۹)؛ در بُندَهِش و در دینکرد نیز آمده است (یو. ص ۱۹)؛ در تاریخ طبری به عنوان کی‌افینه (در قرائت آبی‌وه و در نسخ پهلوی نیز به همین صورت) آمده است (یو. ص ۱۹)؛ پسر قباد کی‌بینه می‌باشد که کمی تغییر یافته است و (در طبری/البیرونی) به عنوان کی‌کاووس پسر کی‌بینه و یا کی‌افیوه پسر کی‌قباد (همزه) و کی‌آفیه (مجمّل) آمده است.

۱۱. آیریآو (آیریو) (او. نو)

ددد«دد» (auua) airiāuu واژه مذکر و صورت مختوم به auua آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر منوچهر است (ما)؛ در اوستا، اسم خاندان منوچهر، اثیریآوه (یاری‌کننده ایرانیان) آمده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در اوستای کهن (گاهان) و نو هر دو به

۱۳، بند ۱۲۷) که به معنی «پاک/معصوم/بی‌گناه» است (یو، ص ۱۲).

۱۳. آمرو (او. نو)

amru-

دو

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ علاوه بر نام آمرو، نام چَمرو هم با او آمده است که او نیز از پارسایان و نام‌آوران فروردین‌یشت بوده که فرّوشی‌شان ستوده شده است (اوش).

۱۴. اَنکَس (او. نو)

ankasa

دو

واژه مذکر و (اضافی/تثنیه) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۴ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر هوَرز است (ما)؛ معنی آن در کتاب تفسیر زبانی نام‌ها مورد تردید است (ما)؛ در هندی کهن (باستان) به صورت *ānkā* و در اوستای نو *anku* به معنی «قلاب» است (ما).

۱۵. انگهویو (او. نو)

anhuiiu

دو

واژه مذکر و (اضافی/مفرد) است (ما)؛

بند ۱۷، ص ۱۴۷ بند ۷، ص ۵۰۰ بند ۹، ص ۵۱۶ بند ۱۶ آمده است (یو).

۶. ایریج (ایرج)، پسر کویات (کوات) پدربزرگ ایریج، پسر رستم (طبق ترجمه متون پهلوی).

۷. ایرج پسر خان‌خانان فرمانده اکبر در دِکهان، ۱۶۰۰، فرشته ص ۳۲۴/۲، ۱۴ آمده است، مجموعاً: (ارک شاه، پارسه پشوتن، دکتر بهرام جی، سون جَن) (دینکرد ۱ و ۷) (یو).

۱۲. اَکَیْدَ (او. نو)

akaiiada

دو

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe* آن حالت اضافی/مفرد است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان از خاندان پوَر (پیزا) بوده است (ما)؛ در فروردین‌یشت، کرده ۲۷ بند ۱۲۷ فرّوشی‌اش ستوده شده است (اوش)؛ به معنی «خونسردی/بی‌علاقگی/بی‌تفاوتی» می‌باشد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *akayadha* آمده است (یو)؛ این واژه در اوستا *kayadha* (خشم) آمده که نفی آن *akayadha* (خونسردی) است (یو، ص ۴۹۸)؛ مردی از خانواده پیذهه (یشت

۱۷. اَنوشَنَر (او. نو)

اَنوشَنَر *aošnara*

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe*
آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۳۱ آمده است (ما)؛ از جمله
پارسایان است که نام او در یشت ۱۳، بند
۱۳۱ به دنبال پوروچیرَه (نام پدر) آمده
است (ما)؛ در کتاب تفسیر زبانی نامها،
توضیحات رضایت بخشی از او نیامده است
(ما)؛ او مشاور کیکاووس بود ولی متأسفانه
کیکاووس از دیوها فریب خورده و او را
کشت. ائوشنر در هوش و فراست مشهور
بود و در آفرین پیغمبر زردشت،
اشوزردشت به کیگشتاسب دعا کرده و
گوید [بکند مانند مزدا نیک شوی، مانند
فریدون پیروز گردی و مانند جاماسب
نیرومند باشی و مانند کیکاووس بسیار
زورمند گردی و مانند ائوشنر بسیار زیرک
شوی و...]؛ در فروردین یشت، در بند
۱۳۱، فروهر پاکدین ائوشنر بسیار زیرک
ستوده شده است (اوش)؛ در آفرین زردشت
۲ آمده است (ما)؛ در اوستا به صورت
nara (مرد) آمده است که *aošnara*،
فَرادَذهَنَر، مَنوشخَوَرَنَر، اوروَتَدَنَر،
اوس مائَنَر، نیز از این واژه آمده است
(یو.، ص ۵۰۲)؛ پسونوروجیر، از جمله

در یشت ۱۳، بند ۱۱۸ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسایانی که مدعی است بر زندگی
دیگر دست می یابد (در یشت ۱۶، بند ۳ و
۲۴ و ۵)؛ در هندی باستان (کهن) به
صورت *an(asūyu)* به معنی «غرغر
نکردن» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
anhuyu (یشت ۱۳، بند ۱۱۸) آمده
است که به معنی «فرمانروای آنهویا» است
(یو.، ص ۱۶).

۱۶. اَنوِیغ مَسْتَسْتَوَر = اَوِیغ مَت (او. نو)

اَنوِیغ مَسْتَسْتَوَر *aoiṃmastastura*

aoiṃmastastura = oīṃmata

واژه مذکر و صورت مختوم به *ahe*
آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۲۵ آمده است (ما)؛ از جمله
پارسایان است و پدر اِرژائوَوَنت که در
فروردین یشت یکبار هنگامی از وی یاد شده
که فروشی پسرش اَوَرگَئو ستوده شده است.
به موجب همین یادکرد، خود ارزَوَنت،
پسر اَنوایغمت تورانی می باشد (اوش)؛ در
یوستی به صورت *(aoighimad-tīra)*
پدر اِرژووند (در یشت ۱۳، بند ۱۲۵) آمده
است (یو.، ص ۱۸).

آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۲۴ آمده است (ما)؛ از جمله
پارسایان است و پسر اِرژونت - دانگهویش
(ما)؛ نامی از شتر (uštra) است (ما)؛ در
یشت ۱۴، بند ۱۱ به صورت:

... uruuatō uruūstrahe آمده
است (ما)؛ در ریگودا به صورت raghú
(تند/سریع) آمده است (ما)؛ در یوستی به
صورت arawaoštra از پارسایان
سرزمین اِرژود است (یشت ۱۳، بند ۱۲۴)
که به معنی «شتر وحشی در اختیار داشتن»
می‌باشد (یو.، ص ۲۱).

۲۰. آرَجَنگَهوُنْت (او. نو)

دلجیدم بدجیدم
arajanhant
واژه مذکر است (ما)؛ در حالت
(arājanuhatō) (اضافی/مفرد) است
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۳ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پسر تور است
(ما)؛ خود واژه arājah به معنی «ارزش،
قدر، منزلت» است و کلاً به معنی
«ارجمند» می‌باشد (ما)؛ در بند ۱۱۳
فروردین یشت آمده است که فروهر
پاکدین ارجهوت پسر تو را می‌ستائیم
(اوش.، ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما)؛ در یوستی به صورت

یاری‌دهندگان سوشیانس (یشت ۱۳، بند
۱۳۱) است (یو.، ص ۱۸).

۱۸. آر (او. نو)

دلاد
ara
واژه مذکر و صورت مختوم به
ahe
آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۱۰ آمده است (ما)؛ از جمله
پارسایان و پدر برزیش نو کسوپتو است
(ما)؛ در گذشته دورتر به صورت آر آسپ
(با اسبهای وحشی) آمده و آر در
فروردین یشت، بند ۱۰۹ به فروهرش درود
فرستاده شده و در این بند دو پسرش
برزیش و کسوپتو ستوده شده‌اند (اوش.؛
همچنین نام بیماری است ناشناخته که در
بند ۹۳ آبان یشت همراه چند بیماری
دیگر از آن نام برده شده است (اوش.؛ ر. ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در زند
اوستا ۳۷. a. ۱۵u به صورت
aramatidāta آمده (ما)؛ پدر برزیش نو
و کسوپتو است (یشت ۱۳، بند ۱۱۰)
مانند آری، پادشاه ارمنستان (یو.، ص ۲۰).

۱۹. آر و اَشتر (او. نو)

دلاد «دلجیدم بدجیدم»
arauuaaoštra
واژه مذکر و صورت مختوم به
ahe

+ اسب است (ما)؛ معنی آن دارای اسب
 بازارش (با ارج) است (ما)؛ در آبان‌یشت،
 بندهای ۱۰۸ و ۱۰۹ کی‌گشتاسب رو به
 دریاچه فرزدان با نیایش از فرشته
 اردویسورناهد تقاضا می‌کند که به
 دشمنانش مانند اَرَجَتَّ اسبِ ظفر یابد
 (اوش)؛ در گات‌ها، ارجاسب به نام
 دروغ‌پرست و دشمن کیش زردشت است؛
 در یوستی به صورت arejadaspa
 آمده است که:

۱. شاه توران است و از نژاد خوویِ اوئَه
(چیونئی تئی) (در یشت ۵، بند ۱۰۹ و ۱۱۳
و ۱۱۶ و در یشت ۹، بند ۳۰، و در یشت
۱۷، بند ۵۰ از مرگ و یشتاسب و در یشت
۱۹، بند ۸۷، ارجاسپ خیونان خوتای،
یادگار زیران ۲، بندهش قسمت ۲۴،
بند ۱۵ آمده است (ارجاسب بر بالای کوه
مَتَوَفَرِیات، میان طبرستان و کومیش قرار
دارد) مانند فریومد، میان عباس آباد و
موزینان (شیتدلیز)؛ او در کنار پدرش
اندَریمان می‌درخشد که برادر افراسیاب و
پدر کوهرم و اندریمان است و توسط
اسفندیار کشته می‌شود (یو.، ص ۲۲)؛ ط.
تاریخ طبری او پسر شراسپ یا شواسپ،
برادر افراسیاب است (یو.، ص ۲۲).

آمده است که به معنی (۹) «تور» است (در
یشت ۱۳، بند ۱۱۳) به صورت arženg
(یو، ص ۲۲).

۲۱. اَرْجَتُونَ = اَرْجَوْنَ (او.نو)

၃၁။ မဃနိပါတ်/ မဃနိပါတ်

arəjaona = arəjauuan

توضیح آن در واژه شماره ۲۳ خواهد آمد (ما)؛ این واژه در اوستا [arəʃja] به معنی «پرارزش» می‌باشد (یو. هس ۵۱۵)؛ در یوستی به صورت arəʃaona آمده است که فروشی او ستوده شده است (یشت ۱۳، بند ۱۷) و به معنی «پرارزش» است (یو. هس ۲۲).

۲۲. اَرَجْتُ. اَسِیْ (ارجاسپ) (او. نو)

arəjat.aspa արայատ.ասբա

واژه مذکر است (ما)؛ در یشت پنجم،
بند ۱۱۳/۱۰۹ و در یشت ۱۹، بند ۸۷
آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe*
آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در
یشت ۹، بند ۳۰ و در یشت ۱۷، بند ۵۰
آمده است (ما)؛ او پیرو دروغ و دشمن
ویشتاسپ (گشتاسب) می‌باشد (ما)؛ نام
پادشاه توران و واژه‌ای مرکب از ۲ واژه ارج

نوادگان شاه قاضی رستم، پنجمین شاهزاده مازندران، سپهسالار اردشیر، ظهیرالدین ۶۳، بند ۱۶، قسمت ۷۲، بند ۲ و ۲۴۹ و قسمت اول بند ۲۵۱ و قسمت ۱۵، بند ۲۵۵ و ۱۷ آمده است (یو. ص ۲۲).
۳. ارجاسب با تخلص فیریبی بوده که بعدها همان (شاپور) است (یو. ص ۲۲).

۲۳. آرچون (او. نو)

در لغت‌نامه «د» *arəjauuan*
واژه مذکر است (ما). در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است (ما). از ستاک (jaona) ساخته شده و یا بهتر گفته شود از jaon- و از حالت ضعیف *jauvan* (ما). از جمله پارسایان است (ما). به معنی «ارزشمند، پرارزش» است (با پسوند -van) = دارندگی (ما). در یشت ۱۰، بند ۱۷ به صورت *arəja* به معنی «پرارزش» آمده است (ما). ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما). طبق توضیح واژه ۲۱، از ریشه [arəja] به معنی «ارزشمند» است (یو. ص ۵۱۵). در یوستی به صورت *arejaona* آمده است (یو. ص ۲۲).

۲۴. آرناوچی (او. نو)

در لغت‌نامه «د» *arənauuāči*

واژه مؤنث است (ما). در یشت پنجم، بند ۳۴ و در یشت نهم بند ۱۴ و در یشت ۱۵، بند ۲۴ و در یشت ۱۷، بند ۳۴ آمده است (ما). خواهر سنگهوک که هر دو خواهر گرفتار ضحاک مارروش شدند، او خواهران را به همسری خود درآورد، آنها توسط ثریتونه آزاد شدند (ما). سنگهوک و آرتوک همان شهرناز و ارنواز، ۲ خواهر جمشید در شاهنامه هستند و فریدون با نذر به پیشگاه ایزدگوش درخواست کرد که بر ضحاک غلبه کند [برای تولید نسل] (چون دارای بهترین بدن و برای خانه‌داری برازنده بودند) و به آرزویش هم رسید (اوش). در بندهای ۱۳ و ۱۴ واسپ‌یشت آمده است (اوش). ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

۲۵. آرژوشمن (او. نو)

در لغت‌نامه «د» *arəzō.šamana*
واژه مذکر است (ما). در یشت ۱۹، بند ۴۲ آمده است (ما). یکی از دشمنان کِرساشپ (گرشاسپ) می‌باشد که توسط او کشته شد (ما). در اوستای نو، *arəza* به معنی «جنگ، کشتار» است و واژه قسمت دوم آن (یعنی *šamana*) نامفهوم است (ما). بنا به بند ۴۱ آبان‌یشت در قسمتی که

این واژه به صورت aršēn در اوستا آمده است (یو.، ص ۵۲۳)؛ و به معنی «مرد» و در سنسکریت به صورت: r̥śabh'a و vṛśabh'a آمده است (یو.، ص ۳۰).

۲۷. آرَشَوَنْتَ (او. نو)

دلاییند *aršauuant*
واژه مذکر است (ما)؛ در حالت uuatō (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است که فرَوَشی او قبل از ویرَشَوَنْت پتی‌آرَشَوَنْت ستایش شده است (ما)؛ در کتاب تفسیر زبانی نام‌ها معنای پیچیده‌ای دارد (ما)؛ او در بند ۲۰۹ فروردین‌یشت فروهرش ستوده شده است (اوش)؛ در قدیمی‌ترین ریگ‌ودا به صورت an-vant بوده است (ما)؛ بعدها به صورت rk̥sa در ریگ‌ودا (ما)؛ و به صورت aršwand در یوستی آمده است و موجودی عرفانی است (یشت ۱۳، بند ۱۰۹) مانند پَئیتی ارش‌وند و ویرَش‌وند (یو.، ص ۳۱).

۲۸. آرَشَنَی (او. نو)

دلاییند *aršiia*
واژه مذکر است (ما)؛ با پایانه iiehe

فتوحات گرشاسب ذکر می‌شود، او ۹ پسر از چند خانواده، منجمله خانواده آرزوَشَمَن را کشت که آنان از دیویسان بوده‌اند (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ از واژه šama (۶) در اوستا آمده است (یو.، ص ۵۰۹)؛ موجودی اهریمنی که توسط کرساسب کشته شد (یشت ۱۹، بند ۴۲) (یو.، ص ۲۲).

۲۹. آرَشَن (او. نو)

دلاییند *aršan-*
واژه مذکر است (ما)؛ حالت رانی آن (°šnəm) و مفرد است (ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۷۱ به صورت (°šnō) (اضافی/مفرد) و در یشت ۱۳، بند ۱۳۲ آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (ما)؛ عموی گَوَات است (ما)؛ aršan به معنی «مرد، مردمان» است (ما)؛ ارشن (آرشن، آرسن) به معنی «پهلوان فقیر» است (اوش)؛ اشک، (ارشک) نام مؤسس سلسله اشکانی نیز از همین ریشه است (اوش)؛ ارشن، نام یکی از نوادگان کبیکباد نیز می‌باشد (اوش)؛ واژه ارشام (نام جد داریوش اول و پدر گشتاسب) نیز از همین ریشه است (اوش)؛ این واژه در زند اوستا ۱۷ آمده است (ما)؛ صورت دیگر

خاندان آسَبَن و برور از خاندان آسَبَن و بر
دوراکثت در میدان جنگ گیتی چیره گردد
(اوش.)؛ معنی آن نامشخص است (ما.)؛
در یشت ۱۰، بند ۱۳۶ آمده است که:
asānasča vīspō.bāma (ما.)؛ ر. ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.).

۱. نام دو تن از تورانیان یعنی کَر و وَرَاسَبَن
(یشت ۵، بند ۷۳) (یو..، ص ۴۲).
۲. آسَبَنی، همسر پوئوروهاختی (یشت
۱۳، بند ۱۴۰) (یو..، ص ۴۲)؛ او با سلاح
سنگی کشته شد (یو..، ص ۴۲).

۳۰. آسَبَنَا (او. نو)

asabanā دددرسد
واژه مؤنث است (ما.)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۴۰ آمده است (ما.)؛ از جمله
پارسایان و همسر پوروذاختی است (ما.)؛
ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛
از bana در اوستا آمده است و این حالت
مؤنث آن است (یو..، ص ۴۸۸)؛ ر. ک به
واژه ۲۹ (یو..، ص ۴۲).

۳۱. آسَمُوخُون وَنَت (او. نو)

asmō.xʷanuuant دددرسد
واژه مذکر است (ما.)؛ در یشت اول،
بند ۳۰ آمده است (ما.)؛ در حالت پسوند

حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ ۲ بار
در یشت ۱۳، بند ۱۰۸ آمده است (ما.)؛ از
جمله پارسایان و پدر ونگهو است (ما.)؛
ونگهو به معنی «نیک» می‌باشد (ما.)؛ ارشی
به معنی «راست و درست» است (ما.)؛ در
بند ۱۰۸ فروردین‌یشت در بخشی از آن
چنین آمده است «فروهر پاک‌دین ونگهو
پسر ارشیه را می‌ستاییم. آن ارشیه انجمنی
را که در میان مزدیسنان بخشاترین است»
(اوش.)؛ ارشیه در میان مزدیسنان دارای
شهرت و اعتبار فراوانی است (اوش.)؛ در
زند اوستا ۱۷ آمده است (ما.)؛ ر. ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در
یوستی به صورت aršya آمده؛ او پسر
ویاخُن است و به معنی «مردانه» (یو..
ص ۳۱).

۲۹. آسَبَن (او. نو)

asabana دددرسد
واژه مذکر است (ما.)؛ asabanəm
حالت رائی/مفرد آن می‌باشد (ما.)؛ ۲ بار در
یشت پنجم، بند ۷۳ آمده است (ما.)؛ نام
خاندان و قبیله‌ای از تورانیان است که در
بندهای ۷۲ و ۷۳ آبان‌یشت نیایش‌کننده از
فرشته آب (آپمنیات) و اردویسور ناهید
می‌خواهد که به تورانی‌های دانو و کَر از

nuuatō (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در
 یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان است و در یشت ۱۳، نام
 دو تن از مؤمنین برده شده (آشنو و آسمو)
 که با هم متفاوتند؛ در ابتدا، اسموخونو
 به معنی «ابر روشن» = asmanəm
 x^vanuuantəm (ما)؛ یکی از نخستین
 پیروان زردشت است (اوش)؛ در بند ۹۶
 فروردین یشت، در جایی که به فروهر همه
 پاکان درود فرستاده می شود
 اسموخوانونت در رأس آنها جای دارد
 (اوش)؛ معنی لفظی آن فروغ آسمان است
 (اوش)؛ در بند ۳۰ هر مزدیشت آمده است
 که: فروهر این مرد پاک (اسموخوانونت)
 را می ستاییم (اوش)؛ اشنوخوانونت در
 معنی لفظی با اسموخوانونت یکی است
 (اوش)؛ در یشت سیزدهم بلافاصله پس از
 میذیوئی ماونگه (میدیوماه) از او نام برده
 شده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
 ایرانی باستان (ما)؛ در زند اوستا ۲۰ u
 آمده است (ما)؛ این واژه در اوستا به
 صورت: aṣmōx^wanwant به معنی
 «خوب انجام یافته» است (یو، ص ۵۰۱)؛ به
 معنی «توسط آسمان زیبا شده» است (یو،
 ص ۵۰۱)؛ احتمالاً پسر آراستی می باشد
 (خورسیرجی رستم جی، زردشت ۲۳۶) از

جمله پارسایان و کسی که سلامتی
 می بخشد (یشت ۱۳ بند ۹۶، یشت ۱ بند
 ۳۱)؛ و در دینکرد ۴ بند ۲۳۵ آمده است
 (یو، ص ۱۱).

۳۲. اسپانیئذ (او.نو)

aspāiiaoda در درج سده ددی به
 واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم
 به ā (نهادی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت
 پنجم، بند (۱۱۷/۱۱۲) آمده است (ما)؛
 قبل از ژئیریوری آمده است (ما)؛ در زند
 اوستا ۲۳ آمده است (ما)؛ به معنی «مبارز
 اسب» است (ما)؛ در ریگ ودا به صورت
 yodhā (مبارز/جنگجو) آمده است (ما)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛
 این واژه از āyaoḍa در اوستایی آمده که
 به صورت aspāyaoḍa در یوستی آمده
 است (به معنی «مبارزه کننده» است) (یو،
 ص ۴۸۲)؛ در یوستی به صورت:
 aspāyaoḍa zairiwairi آمده است
 (یو، ص ۴۶)؛ او برادر کوی ویشناسپ است
 (یشت ۵، بند ۱۱۲ و ۱۱۷) (یو، ص ۴۶)؛
 در اساطیر، بعدها نام تخلصی بوده است
 برای نام اصلی زَریر یا زَریر (یو، ص ۴۶).

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مخنوم به ā (اضافی/تثنيه) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و برادر فُرتَوَر است و از خاندان بَیشِ تَستور است که در فروردین یشت فروشی شان ستوده شده (ما)؛ ā-sruta به معنی «معروف، مشهور» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

۳۵. اَسْتِیْ غَفِیْه (اَشِیْ غَفِیْه) (او. نو)

asti.gafiia در حدود ۱۰۰۰۰۰ عدد
واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم
به $\bar{O}$ (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در یشت
۱۵، بند ۲۸ آمده است (ما)؛ * احتمالاً از
مخالفین کِرساسپ (گرشاسپ) است (ما)؛
نام دیگر آن اشیگفیه (ائوگفیه) است (ما)؛
ر.ک به بارتلمه (اوش)؛ در بند ۲۸
رام‌یشت از استیگفیه نام برده شده است
(اوش).

۳۶. اَسْتَوَاتِ اِرَتَ (او. نو)

astuuai.əɾəta سد دد دد «د ص د ع ل ع د د»
واژه مذکر است (ما); در حالت مختوم
به 0 (نهادی/مفرد) است (ما); در
یشت ۱۹، بند ۹۲ آمده است (ما); به
صورت as-ča در یشت ۱۳، بند ۱۲۹

۳۳. اَسِیْ پَذُو مَخَشْتِی (او. نو)

၁၂ ဗုဒ္ဓကမ္မဝိသုဒ္ဓိ

aspōpaḍōmaxšti

در فروردین‌یشت از پارسایان و نام‌آورانی است که نامش آمده و به فرَوَشی‌اش درود فرستاده شده است (اوش)؛ او پسر مَخش‌تی است (ها)؛ برادر او، پَیَنگ‌هر و از جمله پارسایانی‌ست که ستوده شده است (ها)؛ واژه از دو قسمت aspō.pad/maxšti تشکیل شده است (اوش)؛ ایـن واژه به صورت maxšti از aspōpadhōmāxšti در اوستایی به معنی «ثروتمند، بزرگ» آمده است (مانند واژه mašt در فارسی نوین که به معنی «خیلی، پُر و کامل» آمده است (یو. هس ۵۰۱) و همچنین واژه مرکب asōpadhōmaxšti از واژه padha به معنی «محل، مکان» نیز آمده است (یو. هس ۵۰۵)؛ همچنین در یوستی به صورت: aspō.padō.maxšti (یشت ۱۳، بند ۱۱۶) و به معنی «چراگاه انبوه داشتن» است (یو. هس ۴۶)؛ در سنسکریت به صورت padá آمده است (یو. هس ۴۶).

٣٣٤. أسروت (او. نو)

asruta

מפגש

آمده است. و صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی / مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بندهای ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۸ و یشت ۱۹، بند ۹۵ آمده است (ما)؛ به معنی «منجی آینده و آفرینندهٔ دنیای جدید (تازه)» است (ما)؛ او پسر *اِرَدَت*، *فَدَری* می‌باشد (ما)؛ در آئین مزدیسنا به ۳ سوشیانس (موعود) قائل شده‌اند و استوت *اِرَت* به معنی «آخرین سوشیانس و آخرین آفریده اهورمزدا» است (ما)؛ *اَسْتوت اِرَت* به معنی «کسی که مظهر و بیکر قانون مقدس است» (اوش)؛ در بند ۱۲۸ و ۱۲۹ فروردین یشت آمده است که: فروهر پاک‌دین *اِسْتوت اِرَت* را می‌ستایم کسی که سوشیانس پیروزگر خواهد شد... (اوش)؛ در بند ۹۲ زامیادیشْت آمده است: *اَسْتوت اِرَت* پیک مزداهورا باگرز پیروزمندی از آب کیانسه [هامون] به درخواهد آمد (اوش)؛ در بندهای ۹۳ تا ۹۶ زامیادیشْت آمده است *اَسْتوت اِرَت* جهان را از دروغ پاک خواهد نمود، سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خود خواهد نگریست و گیتی را فناپذیر خواهد نمود... (اوش)؛ در *زَنَد اوستا* (۲۷. a. ۱۳) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ واژه در یوستی به صورت: *astwad.ereta*

آمده است (یو.. ص ۲۷)؛ او پسر همسر جوان *اِرَدَد* - *فَدَری* و *سپ تئوروئیری* است کسی که در دریای کاسو، به جهت خرد خارق‌العاده‌اش، بارور شد، (یشت ۱۳ بند ۶۲) (یو.. ص ۲۷)؛ *اوسوشیانس* (سوسیوش) یا منجی نامیده می‌شود و در رستاخیز مردگان را برمی‌خیزاند (یشت ۱۳، بند ۱۱۰، ۱۱۷ و ۱۲۸ و در یشت ۱۹، بند ۹۲)، در وندیداد ۱۹ بند ۱۸ و در بند هشت (۸۰.۶) آمده است (یو.. ص ۲۷).

۳۷. آشنانه (او.نو)

asā-namah *اسنا-ناما*
واژه مذکر است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و برادر و *یَدَت گوه* (از سرزمین انگهوی) می‌باشد (ما)؛ مشابه (مانند) یشت ۳۴، بند ۳ که داریم: *nəmanhā ašāi-ča* و یا در یشت ۵۱، بند ۲۰: *ašəm...nəmanhā* و یا در یشت ۱۲، بند ۳: *nəmanhā ašāi* و تقریباً شبیه این واژگان در ریگ‌ودا: *rtāsya pathā nāmasā, rtām* *voce nāmasā* (ما)؛ در *زَنَد اوستا* ۲۰ آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *ahe*
 آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ دو بار در
 یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما)؛ در
 فروردین یشت از آش سَرِدَ پسر
 آشس ایرنیک یاد شده و به فروهرش درود
 فرستاده شده است (اوش)؛ از اسامی دو تن
 از پارسایان است (ما) ۱. پسر
 آش سَیْرِیَانِک، ۲. سر زئیرینک بوده و؛ در
 ریگ ودا به صورت *śárdhān.rtása*
 آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت
aschasaredha آمده است (یو)؛
 ص ۴۲ ۱. او پسر آش سَیْرِیَش (یشت ۱۳،
 بند ۱۱۴) است (یو)؛ ص ۴۲، ۲. او پسر
 زئیریس (یشت ۱۳، بند ۱۱۴) است (یو)؛
 ص ۴۲.

۴۰. آش سَتَوَه (او. نو)

ašasauiuah سدیی دد دد دد دد
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *uuanhō* آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛
 در یشت ۱۳، بند ۱۱۶ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان است که نیروی رتا (*rta*)
 را در اختیار دارد (صاحب قدرت رتاست)
 (ما)؛ در فروردین یشت فصل ۲۶ بند ۱۱۶،
 جزو پارسایانی است که فروهرشان ستوده
 شده است (اوش)؛ در زند اوستا

aschanemanh آمده است (یو)؛
 ص ۴۲؛ او برادر ویددگا است (یشت ۱۳،
 بند ۱۲۷) مانند *artanes* (آرتنس) (یو)؛
 ص ۴۲.

۳۸. آش سَیْرِیَانِج (او. نو)

ašasairiianč سدیی دد دد دد دد دد
 واژه مذکر است (ما)؛ در حالت *liaš*
 (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳،
 بند ۱۱۴ آمده است (ما)؛ از جمله
 پارسایان و پدر آش سَرِدَ است (ما)؛ در
 تفسیر زبانی نامها به صورت:
aša.sairiia-anč و بواسطه پیوستگی
 با *rta* توصیف می شود (ما)؛ در اوستای نو
 به صورت *aša-sar* به همراه *rta*
 می آید (ما)؛ در فروردین یشت یکبار
 هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش
 سَرَدَ ستوده شده است (اوش)؛ در زند اوستا
 ۲۴ آمده است (ما)؛ در یوستی در (حالت
 اضافی) *aschasairyās* آمده است (یو)؛
 ص ۴۲؛ او پدر آش سَرِدَه (یشت ۱۳، بند
 ۱۱۴) است که فرمانده پاکدامنی بود (یو)؛
 ص ۴۲.

۳۹. آش سَرِدَ (او. نو)

ašasarəda سدیی دد دد دد دد دد

(a. ۹۱. ۲۱/۲۲) آمده است (ما)؛ در یوستی: aschasawan (یشت ۱۳، بند ۱۱۶) (یو.، ص ۳۳).

۴۱. اَشَسْتَو (او. نو)

as̥astū
در پیچیدگی واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به stuuō آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و از نسل (فرزند) میذیوماه است که پسرعموی زردشت می‌باشد و اولین کسی بود که دین زردشت را پذیرفت (ما/ اوش)؛ در یشت‌فروردین، بند ۱۰۶ به فروهر اَشَسْتَو درود فرستاده شده است (اوش)؛ معنی لفظی آن: کسی که نماز اَش (اَشَم‌هاو) را به جای می‌آورد (ما/ اوش)؛ در ریگ‌ودا به صورت sthūrā آمده است (ما)؛ aschastu (پسر میذهیوماونگهه در یشت ۱۳، بند ۱۰۶) آمده است (یو.، ص ۳۳).

۴۲. اَشَشْیَ اَشَن (او. نو)

aša.šīiaoθna
در پیچیدگی واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به ahe آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما)؛ از

پارسایان و فرزند (از نسل) گی‌ذاستی است (ما)؛ در کرده ۲۶، بند ۱۱۴ فروردین‌یشت، او از جمله نام‌آورانی است که از خاندان گی‌ذاستی بوده و فروشی‌اش ستوده شده است (اوش)؛ aschaškyaothna پسر گی‌دهاست (یشت ۱۳، بند ۱۱۴) آمده است (یو.، ص ۳۳).

۴۳. اَشَوَزَدَه (او. نو)

ašauuazdah
در پیچیدگی واژه مذکر است (ما)؛ در حالت ašauuazdā (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ و در یشت ۵، بند ۷۲ آمده است (ما)؛ در حالت -danhō- (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۲ آمده است (ما)؛ در حالت -das-ča- (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ و در یشت ۵، بند ۷۲ آمده است (ما)؛ همچنین -danhō- (یشت ۱۳، بند ۱۱۳) در حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در فروردین‌یشت، (بند‌های ۱۱۲ و ۱۱۳) می‌باشد (ما)؛ به فروهر دو اَشَوَزَدَه (یکی پسر پوروذاختی و یکی هم پسر سایوژدی) درود فرستاده شده است:

۱. پسر پوروذاختی در یشت ۱۳ بند ۱۱۲، با نام شَتَین ثبت شده است (ما)؛

شده است (اوش.)؛ نام او یکبار در اوستا آمده است (اوش.)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در زند اوستا (۱۲۴) آمده است (ما.)؛ aschāhura (پسر جیش تی یشت ۱۳، بند ۱۱۳) آمده است (یو. ص ۲۲).

۴۵. اشناور وئث (او. نو)

دویسدهد «دویسده» *ašāuruuaēθa*
از جمله پارسایانی است که در جدول اسامی فروردین یشت، فروشی اش ستوده شده است (اوش.)؛ ر. ک به واژه ۴۶ (ما.).

۴۶. اشناور وئث (او. نو)

دویسدهد «دویسده» *ašāuruuaθa*
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۶ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان می باشد (ما.)؛ در یشت ۵۰، بند ۶ به صورت *urruuaθō* (ašā) آمده است (ما.)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.).

۴۷. اشناوتکھو (او. نو)

دویسدهد «دویسده» *ašāuuuanhu-*
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم

طبق بُندهش (یکی از کمک کنندگان به سوشیانس در روز رستاخیز است) (ما.).

۲. پسر سایوژردی که برادر ثریته است (یشت ۱۳، بند ۱۱۳) و در اوستا ص ۲۴۸ آمده است که: «... وثریته، پسر سایوژردی»؛ در آبان یشت از او و برادرش تریث نام برده شده است (اوش.)؛ معنای لفظی آن: «راستی پایدار» است (اوش.)؛ اشئورده یکی از هفت جاویدانهاست و در ردیف جاویدانانی مثل نرسی و توس و گبو و گودرز شمرده شده است (اوش.)؛ در رستاخیز با سوشیانس موعود قیام خواهد کرد (اوش.)؛ *ašawazdanh* (artawazdah) (در. یو. ص ۳۳).

۴۴. اشناهور (او. نو)

دویسدهد «دویسده» *ašāhura*
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) بوده است (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۳ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان با نام ژیش تین آمده است (ما.)؛ نام مذکور جهت تقدیر از اشته اهورا، در یشت ۵۰، بند ۵ آمده است (طبق کتاب اسامی خوبان در اوستا) (ما.)؛ در فروردین یشت، فروشی اش ستوده شده است (ما.)؛ او از خاندان جیش تی معرفی

به $\eta\text{-həu}^{\text{h}}\text{š}$ آن (اضافی/مفرد) است (ما)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است (ما)؛ از
حمله پارسیان و پسر بیوندنگه است (ما)؛
مطابق با ریگ‌ودای ۸، بند ۱۰۱ و ۵
به‌صورت (rtāvasu) آمده است (ما)؛
rta به عنوان (داشته خوب) است (ما)؛
طبق نظر استاد پورداوود، احتمال دارد که
اشاونگهو در پهلوی تحریف شده آشاشگه
بوده باشد که در فصل ۱۹ بُندِهِش، فقره ۱
به عنوان بزرگ روحانی کشور ارژه یعنی
کشور عربی، از او یاد شده است (اوش)؛
aschāwān̄hu (پسر بی‌وَن‌دَن‌هَه در
یشت ۱۳، بند ۱۱۰ است) (یو.. ص ۳۳)؛ ر.
ک به: ašāšagjihad و artuxas (یو..
ص ۲۳).

۴۸. اَشِيمَ يَهْمَايَ اَوْشْتَ (او. نو)

[illegible]

aṣṭm.yahmāi.uṣṭa

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به ta-
آن در حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در
یشت ۱۳، بند ۱۲۰ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسیان می‌باشد (ما)؛ در زندِ اوستا
(۱۲ف) آمده است (ما)؛ yahmāi
ušta(ā) در (یشت ۴۳، بند ۱) آمده
است و ašəm نیز در (یشت ۴۳، بند ۱)

قبل از آن آمده است (ما)؛ در (بند ۱۲۰)،
کرده ۲۷ فروردین‌یشت) فروهرش ستوده
شده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات فارسی میانه (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات فارسی باستان (ما)؛
aschem-yahmāi-ušta در (یشت
۱۳، بند ۱۲۰) از اسامی خاص مذهبی بوده
و از نوشته‌های مذهبی اقتباس شده است
(یو. ۴۳)؛ اولین اسم این گروه در بُندِ هیش
(HS.TD) آمده است (یو.).
۳۳؛ از حاکمان نامیرا است که از
شاخهٔ فامیل فریان است (یو. ۴۳).

٤٩. اَشْمِينِكِه. رَثُوچا (او. نو)

သုတေသနပြုသူ: ဒေါ်အောင်ဆန်းစုကြည်

ašəm.yeŋhe.raočă

واژه مذکر است (ما)؛ مختم به *čā*
آن (در حالت اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛
در رشت ۱۳، بند ۱۲۰ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسیان است (ما)؛ در زند اوستا
(۲۵. u. a. ۱۲) آمده است (ما)؛ در کرده
۲۷، بند ۱۲۰ فروهرش ستوده شده است
(اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما)؛ ر.ک به واژه ۴۸ (یو، ص ۲۳).

(۹۶) و به معنی «درخشان مانند آسمان»
است (یو. ص ۲۲).

۵۱. آشوپنویری (او. نو)
 در پی. در پی. در پی.
ašō.paoirīa
 واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به
 ilehe^۵ آن (اضافی/مفرد می باشد (ما)؛ در
 یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان می باشد (ما)؛ در فروردین
 یشت، کرده ۲۶، بند ۱۱۷، فروشی او ستوده
 شده است (اوش)؛ *aschōpaoirya*
 (یشت ۱۳، بند ۱۱۷) آمده است (یو).
 (ص ۳۲).

۵۲. آشور تُوچه (او.نو)
 سوری (ܐܣܘܪܐܬܐ) *ašō.raočaḥ*
 واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به
 °caḡhō آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
 در یشت ۱۳، بند ۹۷ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسیان و پسر فراینه است (ما)؛ نام
 برادر او نیز با پسوند °raočaḥ است
 (ما)؛ نام آنها وهور تُوچه و ورسمور تُوچه
 است (اوش)؛ به معنی «کسی که فروغ و
 روشنایی راستی (آشه) با اوست» (اوش)؛
 در بند ۹۷ فروردین یشت فروهر او با

٥٠. أَشِيمِئِنْكِهِ وَرَزَ (او. نو)

«...». «...».

ašəm.yeňhe.varəza

واژه مذکر است (ما)؛ مخنوم به Z^0a
آن (در حالت اضافی/مفرد) است (ما)؛ در
یشت ۱۳، بند ۱۲۰ (بین ۴۹ و ۴۸ قرار
گرفته است) (ما)؛ از جمله پارسیان است
(ما)؛ در هر صورت از اسامی غیرمستقیم
است که مورد استفاده در جمله‌بندی
جملات معترضه می‌باشد (و در اوستا
موجود نیست) (ما)؛ ر.ک به واژه ۴۸ (یو..
ص ۲۳).

50a. أَشْنُوخُوْأَن وَتَو (او.نو)

ašnō.x^vanuuatō سنج و دژ «دژ»؛ واژه مذکر است (ما)؛ مانند واژه
asmō.x^vanuuant (شماره ۳۱) است
(ما)؛ در یشت (۱، بند ۳۰) آمده است (ما)؛
او یکی از نخستین پیروان زردشت است
(ما)؛ در بند ۹۶ فروردین یشت به فروهر او
درود فرستاده می شود (اوش)؛ معنی لفظی
آن فروغ آسمان است (اوش)؛ معنی آن با
اسموخوانَوَنث یکی است (ما)؛ در یشت
سـیزدهم، بـلافاصله پس از
میدوماه (مئیدیوئی ماونگهه) از او نام برده
شده است (اوش)؛ *ašnō-x^wanwant*

فروهر پاکدین و پارسای عدّه دیگر ستوده
 شده است (اوش:)؛ در زند اوستا (ff ۲۵)
 آمده است (ما:)؛ واژه به صورت
 aschōraočanh (پسر فرزانی در یشت
 ۱۳، بند ۹۷ آمده است) (بو، ص ۲۲).

۵۳. اَشْت. اَثُورَوْنْتُ (او. نو)

دیس پر صمد بد دل «دژم» *āšta.auruuant* واژه مذکر است (ما)؛ حالت مختوم به *uuantō* آن (ضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۹، بند ۳۰، همین طور در یشت ۱۷، بند ۵۰ آمده است (ما)؛ یکی از دشمنان و رقیبان و یشتاسب و پسر ویسپ. شئورو۔ آشتی می‌باشد (ما)؛ نامش لفظاً به معنی «دارنده هشت سوار» است (ما)؛ ر.ک به نظر بار تلمه در فرهنگ لغات ایرانی باستان (اوش)؛ گوی و یشتاسب از برای ایزد در واسپ روبروی رودخانه دائیتی قربانی کرده و درخواست کامیابی می‌کند تا برآشت ائورونت، که دارای هفتصد شتر و سلاح سنگین است در دشت زئی‌نیاور خونده‌ده در پیکار پیروز شود و آن ایزد و را کامیاب می‌سازد (اوش)؛ واژه به صورت *āšta-aurwant* (پسر ویسپ پئورُ آستی) از دشمنان و یشتاسب است (یشت ۹، بند ۳۰ و یشت ۱۷، بند ۵۰) به معنی

«هشت قهرمان چالاک داشتن و یا نیروی آنها را داشتن مانند هزارمرد» (یو، ص ۳۷).

۵۴. اَشْتَى. گَفَى (او. نو)

āšti.gafūia دوشنبه ۱۳۹۷/۰۵/۰۵

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *ō*
(نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۵،
بند ۲۸ آمده است (ما)؛ * احتمالاً یکی از
دشمنان کِرساسپ می‌باشد (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ معنی آن
نامشخص است (ما).

۵۵. اَشْتُوکانَ (او. نو)

astō.kāna
واژه مذکر است (ما): مختوم به ʔm
آن (حالت رائی/مفرد) می باشد (ما): در
یشت ۵، بند ۱۱۳ آمده است (ما): بعدها
پیشوچنگه نامیده شد (ما): شاید که جزئی
از نامی باشد و یا نام پدری و یا اینکه
اشتباهاً به جای ast آمده است (ما): ر.ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما): واژه
به صورت astōkāna (معادل با
pešōčanha) به معنی «کسی که
استخوان در زمین چال می کند» (یو.
ص ۲۷).

در دینکرد، اوروگدَسَب و در بُندَهش به پا
زند اورودَسَب، در تاریخ طبری اَزَنجَدو در
روایات به پارسی و پازند، ائورودَسَب،
نوشته شده است (اوش.)؛ آنچنان که گفته
شد این صفت تیزاسبی و تنداسبی مکرراً
برای مهر (خورشید) و اَپم نیات آمده است
(اوش.)؛ کی گشتاسب در بند ۱۰۵ آبان یشت
خود را پسر لُهراسب می داند (اوش.)؛ در
شاهنامه نیز سرگذشت پادشاهی لُهراسب
و مدت سلطنت و سپردن تاج و تخت و
بالاخره کشته شدن او را به دست تورانیان
به سرکردگی کهرم می خوانیم (اوش.)؛
ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش.)؛
در (av) آتروا - ودا - سَمهتای ۲/۹/۴
(áśvānām árvatām) آمده است
(ما.)؛ و او مردی محتاط و نیکوکار و دیندار
است (اوش.)؛ لُهراسب از هم زمانان
زردشت و حامی اوست که در بلخ به دست
تورانیان کشته شد (اوش.).

۵۸. آوهی (او.نو)

auuahiiia بدد»ددد
همان واژه بعدی (شماره ۵۹)
= *auuaila* است (ما.)

ooo

۵۶. ائوروسار (او.نو)

ددد»ددد *auruuasāra*
واژه مذکر است (ما.)؛ مختوم به ā آن
(حالت نهادی/مفرد) می باشد (ما.)؛ در
یشت ۱۵، بند ۳۱ آمده است (ما.)؛ نام
امیری از مخالفان و دشمنان کیخسرو است
که به دست او شکست خورد (ما.)؛ در
اوستای نو آمده است که ائورو
(auruua) به معنی «سریع و سار»
(sāra) به معنی «اصلی، رئیس، سرکرده»
است (ما.)؛ معنی لفظی آن دقیقاً معلوم
نیست (ما.)؛ ائوروسار از ایزد اندروای
خواست که او را به دست کیخسرو گرفتار
نماید ولی اندروای درخواست او را
نپذیرفت و او کامروا نشد (اوش.).

۵۷. ائوروت آسپ (او.نو)

ددد»ددد *auruuat.aspa*
همان لُهراسب می باشد (اوش.)؛ واژه
مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *ahe*
آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما.)؛ در یشت
۵، بند ۱۰۵ آمده است (ما.)؛ پدر
ویشتاسپ (گشتاسپ) است (ما.)؛ در معنی:
یعنی دارنده اسبهای تیز تک (از ایزد مهر و
نیات اسب گفته شده است) (ما.)؛ همچنین
در یشت ۱۰، بند ۴۲ نیز آمده است (ما.)؛

۵۹. آوی (او. نو)

auuaiia

د»د»د»د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به
 iiehe آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ از
 جمله پارسایان و پسر اسپنگه است (ما)؛
 در مورد او توضیح مشخص و آشکاری
 نیست (ما)؛ این واژه همچنین در نسخ
 دست نویس، خرده اوستای فارسی نیز آمده
 است (ما)؛ در اوستای کهن (گاهان) و نو به
 صورت *auuah* (کمک) می باشد (ما).

۶۰. آوریجو (او. نو)

auuarəgu

د»د»د»د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم
 به *əuš* (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در
 یشت ۱۳ بند، ۱۲۵ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان و پسر ایزونت است (ما)؛
 در زند اوستا (۳۰ و ۲۹ a. ۱۳) آمده
 است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
 باستان (ما).

۶۱. آوریژرَبه (او. نو)

auuarəθrabah

د»د»د»د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *bā*
 آن (حالت نهادی/مفرد) می باشد (ما)؛ از
 جمله پارسایان و پسر اِشتر.و غِیثی

است (ما)؛ معنی آن نامعلوم است (ما)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
 (ما)؛ در ریگ ودا به صورت:
án-ūrdhva-bhās آمده است (ما).

۶۲. آوارَنُوشتری (او. نو)

auuāraoštri

د»د»د»د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *ōiš*
 آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت
 ۱۳، بند ۱۰۳ و ۱۰۴ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان و پدر و هونمه است (ما)؛
 از مشتقات *uštra* (شتر) بوده و قسمت
 (*auuāra*) آن نامعلوم است (ما)؛ واژه
auuāra همچنان بدون معناست (ما).

۶۳. آختی (او. نو)

axtiia

د»د»د»د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *iiō*
 آن (نهادی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت
 ۵، بند ۸۲ آمده است (ما)؛ در حالت
 مختوم به *īm* (رائی/مفرد) است (ما)؛ در
 یشت ۵، بند ۸۲ آمده است (ما)؛ از جمله
 جادوگران که ۹۹ معما (چیستان) داد و در
 حالی که خود راه حل هیچ کدام را
 نمی دانست (ما)؛ به دست دشمن خود
 یوشت کشته شد (ما)؛ فرم مخفف از نامی

۶۵ آیٲویو (او.نو)

āiθβiiu

سدیکیددد

واژهٲ مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *aos* (حالت اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر *نِرمِزَدَن* است (ما)؛ معنای آن مبهم و نامشخص و قرائت آن دشوار است (ما).

۶۶ آراسٲی (او.نو)

ārāstiia

سداسدددد

واژهٲ مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *īiehe* (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بسند ۹۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر میذیو.ماونگه (میدیوماه) و برادر پدر زردشت = عموی زردشت (پسوروشسب) است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت (*rāddhi-*)، اسم مرکب است (ما)؛ او پسر پیترسب است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما) واژه به صورت *ārāsti* (پسر پیتی‌راسپ و برادر پوروشسب) آمده است (یو. ص ۲۰)؛ در بُندَهش ص ۷۹، بند ۹ و نیز در وَجَر کرد دینی آراسپ، (وست) و در یشت ۱۳ بند ۹۵ اوستا هم آمده است (یو. ص ۲۰).

است که معنای آن به درستی مشخص نیست (غم، بیماری،؟...) (ما)؛ او یکی از دیویسان است که از نامداران تورانی و از خاندان فریان است (اوش)؛ یوشت فریان (رقیب او) یکی از یاران زردشت است که در اوستا از او به نیکی یاد شده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ واژه به صورت *axtya* آمده است (یو. ص ۱۳)؛ او به یوشت فریان نام معماهایی پیشنهاد کرد که در (یشت ۵، بند ۸۲) آمده است و همچنین در (دینکرد ۵، بند ۳۰۵)، نیز آمده است (یو. ص ۱۳).

۶۴ آیوٲ (او.نو)

āiiūta

سددمصبد

واژهٲ مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۸ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ مرخم (مخفف) از (*āiiūtāspa*) به معنی «دهنهٲ اسب تیزرو را گذاشتن» است (ما)؛ در زند اوستا ۱۶ آمده است (ما)؛ واژه به صورت *āyūta* (در یشت ۱۳، بند ۱۱۸) آمده است (یو. ص ۱۱).

۶۷ آترجیتر (او. نو)

آترجیتر *ātaračīθra* سدص *ā* (او. نو)

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است و همچنین دیگر پادشاهانی که نام آنها از *ātərə* آمده است، نیز در این پاراگراف (بند) به چشم می خورد و در واقع به خاندانی بستگی دارد که در آن *ātərə* است (ما)؛ همچنین *atar* یعنی نامی که آتش مقدس است و *čīθra* را می توان به عنوان، براق، درخشان، نورانی و مانند آن نام برد (ما)؛ بنا به فرگرد ۱۸ و ندیداد، بند ۵۲ آترجیتر یا آذرچهر (نام یکی از پهلوانان منسوب به خانواده گشتاسب شاه کیانی است)؛ در زند اوستا (۲۱۸.۹۰) آمده است (ما)؛ در ریگ ودا به صورت (*citrá.agnī*) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ واژه به صورت *ātarečīθra* (پسر ویشتاسپ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲) آمده است (یو.، ص ۳۹)؛ او به عنوان یکی از خردهای ذاتی و روشن کننده آتش است (یو.، ص ۳۹).

ooo

۶۸ آتیردنگهو (او. نو)

آتیردنگهو *ātaradañhu* سدص *ā* (او. نو)

واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *ōuš* آن (حالت اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ (فروردین یشت) آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی «از مملکت آذر» است. در فرگرد ۱۸، بند ۵۲ نیز به این نام بر می خوریم (اوش)؛ واژه به صورت *ātaredañhu* (پسر ویشتاسپ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲) آمده است (یو.، ص ۲۸).

۶۹ آتیردات (او. نو)

آتیردات *ātaradāta* سدص *ā* (او. نو)

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی «از آتش داده شده» است (ما)؛ آذر داد در وندیداد فرگرد ۱۸، بند ۵۲ نیز به چشم می خورد (اوش)؛ واژه *ātaredāta* :
۱. (پسر ویشتاسپ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲) آمده است و یا ۲. پدر کیوس، همسر ارگوسته، است و یا ۳. *atūndāt* (آتون دات پسر موبد منوچهر است) ۴. آتور داتوشیر (*ātūrdātōšēr*) و یا ۵.

آمده است؛ در ریگ‌ودا به صورت *śávas-* آمده است (ما)؛ در زنداوستا ۲۱ آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت: *ātaresawanh* آمده است (یو.) من ۵۱۰؛ این واژه از *aschasawanh* و به معنی «محافظ و نگهبان پاکدامنی در جهت پیشرفت مذهب» است (یو.) من ۵۱۰.

۷۲. آتریونو (او. نو)

ātārəuuanu سدصع (ع) سدص «و» واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *aoš* (حالت اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ به معنی «عاشق آتش» است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *ātarewanu* از واژه *wanu* (اوستایی) به معنی «دوست داشتن» است (یو.) ۵۱۷؛ او پسر ویشتاسپ است (یو.) من ۳۹.

۷۳. آتریخورتَه (او. نو)

ātārəxʷarənah سدصع (ع) سدص «و» واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *naṇhō* (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛

آتوردت زی‌سختن *ātūrdatē zi*
saxtan آمده است (یو.) من ۴۸.

۷۴. آتریپات (او. نو)

ātārəpāta سدصع (ع) سدص «و» واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ به معنی «مراقب آتش» است (ما)؛ آذر (آتش) نام ایزدی است که نگهبان آتش می‌باشد (ما)؛ آذر به معنی «نور»؛ «قبله و پرستش سو» نیز هست (اوش.)؛ آدریان (معبود زردشتیان) نیز از همین واژه مشتق شده است که به معنی محل نگهداری آتش و آتشکده است (اوش.).

۷۵. آتریسوه (او. نو)

ātārəsəuuah سدصع (ع) سدص «و» واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *uuəṇhō* (حالت اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ به معنی «دارنده قدرت آتش» است (ما)؛ دارنده سود ایزد نگهبان آذر است (آتش سود) که در بند ۱۰۱ فروردین‌یشت هم

وابستگان و متعلقین به آتش» می‌باشد (یو.).
ص ۳۹.

۷۵. آثَوَی (او. نو)

āθβiia سدجکدسد
واژه مذکر است (ما.); در حالت مختوم
به *ō* (حالت نهادی/مفرد) است (ما.); در
یشت ۹، بند ۷ آمده است (ما.); پدر
ثَرِتَوَنَه است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما.); در ریگ‌ودا به صورت
āptyā (مذکر) آمده است (ما.); در یوستی
به صورت *āpbhya* (*āthviya*) و پدر
تَرِتَتَنَوَن است (یشت ۹، بند ۲۲) (یو.).
ص ۳۹.

۷۶. آخَرَوَر (او. نو)

āxrūra سدجکدسد
واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم
به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.);
در یشت ۱۳، بند ۱۳۷ آمده است (ما.); از
جمله پارسایان و از خاندان خسرو است
(ما.); معنی آن کاملاً روشن نیست (ما.); او
از دوستان گرشاسب بوده است (اوش.); در
بسنده ۱۳۷ فروردین‌یشت آمده است
«فروهر پاک‌دین آخروَر از خاندان خسرو
را می‌ستائیم و...» (اوش.); بنا به یادداشت

در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما.); از
جمله پارسایان است (ما.); به معنی «اقتدار
برجسته و باشکوهی که آتش دارد» (ما.);
در یشت ۱۰، بند ۱۲۷ در این مورد آمده
است (ما.); فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار
مخصوصی است که از طرف اهورا به
پیامبر یا پادشاهی بخشیده می‌شود (اوش.);
در اوستا و در ادبیاتِ ما آن را *فر* یا *فرّه*
(جوهر آتش در اوستا) گویند (اوش.); در
یوستی به صورت *ātarex^warenanh*:
آمده است که (۱) پسر ویشتاسپ، (۲) پدر
کیروس، همسر ارگوست است (یو. ۳۸).

۷۴. آتِرَزَنَتَو (او. نو)

ātarazantu سدجکدسد
واژه مذکر است (ما.); در حالت مختوم
به *ōuš* (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در
یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما.); از
جمله پارسایان است (ما.); از ایالت سیپه
(۵) آمده است (ما.); به معنی «آتش پرگنه»
است یعنی کسی که از سود ایزدآذر،
پرستارپرگنه (ایالت) برخوردار است
(اوش.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه
(اوش.); در فرگرد ۱۸ وندیداد، بند ۱۰۲
فروردین‌یشت آمده است (اوش.); پسر
ویشتاسپ است و به معنی «کسی از

در ترجمه‌های مختلف اوستا با چندین
املاء آمده است (اوش).

۷۷a. آزات (او. نو)

āzāta سیدصد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۰۸ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسایان و از خاندان کَرسَن است
(ما)؛ گاهی هم حالت مرخم (مخفف) از
نامی است (ما)؛ به معنی «اصیل، شریف،
محترم» است (ما)؛ در بند ۱۰۸
فروردین‌یشت آزات و دو برادرش به
نامهای ویراسپ و فرای اذ از پسران کَرسَن
نام برده شده و فروهر همه‌شان جداگانه
ستوده شده است (اوش).

۷۸. بَیشِ تَستور (او. نو)

baēšatastūra سیدصدصدصد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ā*
حالت (اضافی/تثنیه) است (ما)؛ در یشت
۱۳، بند ۱۲۵ آمده است (ما)؛ از خاندان
بَیشِ تَستور یا بَیشَت است (ما)؛ معنی آن
نامفهوم می‌باشد (ما)؛ نام‌خانوادگی ۲ تن از
پارسایان است که در یشت سیزدهم
(فروردین‌یشت) بند ۱۲۵ فرَوَشی‌شان

پورداوود، در فصل کی‌لهراسب، اسمی از
آخرو به میان می‌آید و معلوم نیست که
او پسر کیخسرو است یا خسرو غیر از
کیخسرو (پادشاه) است که شق اخیر بیشتر
احتمال دارد (اوش)؛ از طرفی تصور می‌شود
که او پیش از غیبت کیخسرو در گذشته
است و لذا تاج و تخت به لهراسب رسید
(اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
بساستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
krūrā آمده است (ما)؛ *xrūra*
(اوستایی) به معنی «ترسناک و مخوف»
است (یو.، ص ۵۰۰).

۷۷. آخَنَنگَه (او. کا)

axnanha سیدصدصد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳ بند ۱۲۲ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسایان و پدر وُهوشتَر است (ما)؛
همچنین به صورت (*axnah*) هم گویند
(ما)؛ و به معنی «افسار، دهنه» بوده و در
یشت ۵، بند ۱۱ نیز آمده است (ما)؛ ر.ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ معنی
دیگر آن: نگهدارنده دهنه (افسار) (ما)؛ در
یشت ۱۳، یکبار نامش آمده که فرَوَشی
پسرش وُهوشتَر ستوده شده است (اوش)؛

۸۱ باؤنگه (او. نو)

bāṇha

ریددرد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، (فروردین یشت) بند ۱۲۴، فروهر او ستوده شده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ پسر ساونگه است (ما)؛ معنای آن نامفهوم و نامشخص است (ما)؛ در تلفظ و املاء این نامهای پدر و پسر میان مترجمان اختلاف است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *bhās* و به معنی «درخشیدن» است (ما).

۸۲ بَندَو (او. ما)

bāṇduua

ریددرد

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *ō* حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۴۹، بندهای ۱ و ۲ دوبار از او نام برده شده است (اوش)؛ صورت مختوم به *ahiiā* (اضافی/مفرد) است (ما)؛ از مخالفین و دشمنان و رقیبان پیامبر زردشت می‌باشد (ما)؛ در زند اوستا ۲۳a، بندهای ۱۰۴ و ۱۰۵ آمده است (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ پیامبر گوید که دیرگاهی است که بَندَو از بزرگترین

ستوده شده است (اوش)؛ در ریگ‌ودا به صورت (*bhiś-āj-*) آمده است (ما).

۷۹. تیرمن (او. نو)

barəmna

ریددرد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ در جدول اسامی پارسایان در یشت سیزدهم، نامش یک بار آمده و فرَوشاش ستوده شده است (اوش).

۸۰ بَستَوَری (او. نو)

bastauuari

ریددرد»د»د

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ōiš* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ آمده است (ما)؛ یکی از وابستگان خاندان سلطنتی (پادشاهی) می‌باشد (ما)؛ پسر برادر ویشتاسپ (ژئیریوری) است (ما)؛ به معنی «نرده محکم نگهدارنده (بسته شده)» است (ما)؛ در یوستی به صورت *bastawairi* آمده که واژه *wairi* آن به معنی «زره، سد» است (یو. ص ۵۱۷).

۸۴. برزیش نو (او. نو)

bərəzišnu

עליון

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به aoš در حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت سیزدهم، بند ۱۱۰
فرۆشی اش ستوده شده است (اوش)؛ پسر آر
است (ما/ یو، ه ۶۷)؛ از جمله پارسایان
است (ما)؛ در معنی: دارای زانوی بلند و
فراخ و ساق پای کشیده است (ما)؛ مانند
واژه bərəzi.pāda (با پاهای بلند) که
در یشت ۱۵، بند ۵۴ آمده است (ما).

۸۵. پرزونت (او. نو)

bərəzuʉant

۱۲۸۵۷۹۸۷۶۵۴۳۲۱

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم
به uuatō (در حالت اضافی/مفرد)
می باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم بند ۱۱۹
نامش یک بار هنگامی آمده که فروشی
پسرش دوراسرُوت ستوده شده است
(اوش)؛ از پارسایان است (ما)؛ در بند ۱۲۴
به عنوان پدر فُراجِیز نام برده شده است
(ما)؛ معنی آن: بلند، بالا است (ما)؛ در
گرامر هندی کهن قسمت دوم، بند ۲ و بند
۸۷۸ نیز آمده است (ما)؛ در زندِ اوستا
(۱۴۹ . ۳۳a) نیز آمده است (ما).

دشمنان من است اوست که مرا بازمی‌دارد
از رهنمون شدن مردم به دین راستین
(اوش)؛ بِنَدَو باید نام کسی از سران
دیویسان که با زرتشت و آئین او در ستیزه
است باشد (اوش)؛ برخی از دانشمندان
بِنَدَو را نام یکی از رهبران دیویسا دانسته
و برخی دیگر این واژه را به معنی
«ناخوش، تباهکار، نابودشدنی، بیماری»
گرفته‌اند (اوش)؛ در زندِ اوستا
(۱۰۴/۱۰۵. ۲۳. a) آمده است (ما)؛
ر. که فرهنگ لغات ابرانی باستان (ما).

۸۳. برزی آرشتی (او. نو)

bəɾəziarʃti

על צדקת הדין

واژه مذكر است (ما)؛ در صورت
مختوم به ōiš حالت (اضافی/مفرد)
می باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم بند ۱۰۱
فروهرش ستوده شده است (اوش)؛ از
جمله پارسیان است (ما)؛ به معنی «بانیزه
بلند» است (ما)؛ واژه در یوستی به صورت
berezylaršti آمده است (یو.، ص ۳۸۵)؛
جزء aršti آن به معنی «نیزه» است (یو.،
۳۸۵)؛ او برادر ویشناسپ و به معنی «مسلح
بودن به نیزه بلند» است (یو.،
ص ۶۷).

⚙️⚙️⚙️

۸۶ بیتزشن (او. نو)

biiaršan ریدد (ویدد)

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم به *ānō* (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۳۲ فروهرش ستوده شده است (ما)؛ از خاندان سلطنتی (شاهزادگان) شاهنشاهی کوی است (ما)؛ او پسر آیی و هوو عموی کوات است (ما)؛ به معنی: «با دو اسب نر» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

۸۸ بوڈر (او. نو)

buδra رده (د)

واژه مذکر است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر دازگراسپی است (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۰۶ جدول اسامی، فروهر او ستوده شده است (ما، اوش)؛ به معنی «هوشیار، دقیق» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *buṣra* آمده است (یو، ص ۷۱).

۸۷ بیوئندنگه (او. نو)

biuuandanha رده (ویدد)

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۱۰ و فروهرش ستوده شده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ او پدر آشاونگهو می‌باشد (ما، یو، ص ۶۹)؛ معنی آن دقیق معلوم نیست (ما)؛ از ریشه *uuandanhvandas* است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ به معنی لفظی «شهرت (آوازه) دو چندان داشتن» است (ما).

۸۹ بوچس روه (او. نو)

bujasrauuah ریدد (ویدد)

واژه مذکر است (ما)؛ به صورت *buji* هم می‌توان نوشت (ما)؛ در حالت مختوم به *uuanhō* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ (در یشت ۱۳، بند ۱۰۱) یکبار آمده و فروهرش ستوده شده است (ما، اوش)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ او یکی از برادران ویشتاسپ است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *śrāvas* آمده است (ما)؛ از نظر معنا و گرامری دقیق نیست.

۹۰ جفرؤ (او. نو)

čamru رده (د)

واژه مذکر است (ما)؛ در حالت مختوم

ōiš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
 یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۱۴،
 فروشی‌اش ستوده شده است (ما - اوش)؛ از
 جمله پارسایان است (ما - اوش)؛ معنای آن
 دقیق نیست (ما)؛ ر.ک به فرهنگ ایرانی
 باستان (ما)؛ شاید چَخشَنوش که در
 بُندَهِش از نیاکان زردشت دانسته شده
 است همین چاخشنی باشد (اوش).

٩٣. دَوْرَامِشِي (او. نو)

daṣrāmaēši داسرامايشي

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ōiš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۲۲
نامش آمده است (ما) و فرّوشی‌اش ستوده
شده است (اوش)؛ از جمله پارسیان است
(ما)؛ شبیه واژه daβrāmaēša به معنی
«گوسفندان تیره (سیاه)» است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت dabhrā- آمده (ما)؛
واژه به صورت davramaēši به معنی
«گوسفندان چاق و فربه داشتن» است (یو).

٩٤. دَیْنَاوَاژَه (او.نو)

daēnāuuāzah وندڤس»سڤس

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

به aoš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند
۱۰۹، فروشی‌اش ستوده شده است (ما)؛ از
جمله پارسایان است (ما)؛ فروشی‌امرو و
چَمرو پس از او نیز ستوده شده است (ما).
اوش)؛ معنی آن دقیق نیست (ما)؛ بایستی
در نظر داشت میان این ۲ نام با نام ۲ مرغ
که در مینوی خرد و بُندَه‌ش (اَمروش -
چَمروش) آمده است هیچ مناسبتی نیست
(اوش).

۹۱. چَسُوْرَسِيَّ (او. نو)

čaθβarəspa 𐎠𐎼𐎡𐎹𐎶𐎠𐎫𐎶𐎠𐎡𐎹

واژه مذکر است (ما)؛ در صورت
مختوم به ahe حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم بند ۱۲۲،
آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است
(ما)؛ معنی آن: چهار اسبه است (ما)؛ ر.ک
به فرهنگ ایرانی باستان (ما)؛ واژه به
صورت čapvaraspa در یوستی آمده
است که به معنی «با چهار اسب تاختن»
است (یو.، ص ۱۵۹).

۹۲. چاخشنی (او. نو)

čāxšni 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

zanhō حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند
۱۱۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان
است (ما)؛ از مروّجین دین می‌باشد (ما)؛
مانند آش‌واژه (aša-uuāzah) مروّج
رتا (rta) = در ریگ‌ودا (vāhas) و در
ریگ‌ودا بندهای ۲، ۶ و ۸ به صورت
(rtāsyā vāhāsā) آمده است (ما)؛ در
یوستی به صورت daenawareznah
آمده است (یو.. ص ۷۶).

۹۵. دَئِوُتَبِیش (او. نو)

وسن «۳.۴.۵» *daēuuō.ṭbiš*
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ṭbōiš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند ۹۸
آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است و
پسر تَخَم می‌باشد (ما)؛ در بند ۹۸ یشت
سیزدهم، ابتدا از سه پسر زردشت
ایستواستر/اوروت‌نره/هورچیر نام برده
شده و فروشی‌شان ستوده شده است و
سپس از سه تن دیگر به نامهای دَئِوُتَبِیش،
ثَرِی‌میث و نَت پسر سپنتام و داوَنگه پسر
زَئِیرِیت (که این ۳ تن می‌بایستی از
نزدیکان و منسوبان زردشت باشند) نام
برده شده است چرا که نام دوم با نام

خانوادگی زردشت آمده است (اوش)؛ در
یوستی به صورت *daewōdbiš*، پسر
تَخَم از خاندان زردشت است (یو.. ص ۷۶).

۹۶. دهاک (او. نو)

dahāka وسن «۳.۴.۵»
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ō*
حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت پنجم (آبان یشت) بند ۲۹ و در یشت
پانزدهم بند ۱۹ و در یشت نوزدهم از
رام یشت در بند ۹۲ آمده است؛ در مختوم
به *am* حالت (رائی/مفرد) است (ما)؛ که
در یشت نهم، بند ۸، در یشت پنجم، بند
۳۴، در یشت نهم، بند ۱۴، در یشت ۱۴،
بند ۴۰، در یشت ۱۵، بند ۲۴، در یشت
۱۷، بند ۳۴، در یشت ۱۹، بند ۳۷ و در
یشت ۱۹، بند ۴۶ آمده است (ما)؛ در
مختوم به *āl* حالت (برائی/مفرد) است
(ما)؛ در وندیداد یکم، بند ۱۷ آمده است
(ما)؛ در آفرین زردشت ۳ و در یشت ۱۹
بند ۵۰ نیز آمده است (ما)؛ ازدهای ۳
پوزه است (ما)؛ برای نابودی دنیای رتا
به وجود آمده است (ما)؛ از دهاکه،
اَرِنَواچی و سَنگ‌هَواچی را به وجود آورد
(ما)؛ او توسط تَرِیتونه پیروز شد (ما)؛ ر. ک
به فرهنگنامه فارسی باستان (ما)؛ در اوستا،

۹۸. دنگ‌هوشروت (او. نو)

ویدکاسود. دلداسود *dañhu.srūta*
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت سیزدهم بند ۱۱۶ آمده
 است (ما. - اوش.)؛ از جمله پارسیان است
 (ما.)؛ به معنی: «معروف (مشهور) در
 سرزمین» (ما.)؛ ر. ک به فرهنگ لغات
 ایرانی باستان ص ۸۳؛ در یوستی به صورت
danhusrūta آمده است (یو. ص ۷۷).

۹۹. درشینیک (او. نو)

ویدکاسود. دلداسود *daršinika*
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت نهم (درواسپ یشت)، بند
 ۳۰ آمده است (ما. - اوش.)؛ از جمله
 دیویسنان و دشمن مزدیسنان و ویشناسب
 (گشتاسب) است (ما. - اوش.)؛ معنی لفظی
 آن عبارت است از: کسی که گستاخانه
 حمله برد (اوش.)؛ کی گشتاسب بلندهمت
 در این یشت از ایزدگوش و ایزدآرت
 می‌خواهد که بر دشمنانش از قبیله خیون
 از جمله درشینیک غلبه کند و ایزدان نیز
 وی کامیار می‌سازند (اوش.)؛ در یوستی به
 صورت *daršinika* آمده (یو. ص ۸۰).

ضحاک به صورت اژی دها که آمده است و
 این اسم مرکب از دو جزء است و جزء اول
 که اژی باشد، خود جداگانه در اوستا آمده
 است (اوش.)؛ در یوستی به صورت
dahāka آمده است (یو. ص ۷۶).

۹۷. دنگ‌هوفراذه (او. نو)

ویدکاسود. دلداسود *dañhu.frādah*
 واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به
danhō حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت سیزدهم، بند ۱۱۶
 فروشی‌اش ستوده شده است (ما. - اوش.)؛ از
 جمله پارسیان است (ما. - اوش.)؛ به معنی
 «فرازدهنده سرزمین» می‌باشد (ما.)؛ مانند
 واژه (*dañhu.frādana*) است که در
 یشت ۶۵، بند اول (ما.)؛ و همچنین مانند
 واژه (*āḍaiit... daxiiūm-ča*) در
 یشت ۶۵، بند پنجم (ما.)؛ و مانند
 واژه *uñhuš farḍātae-ča* در یشت
 سیزدهم، بند ۶۸ (ما.)؛ و مانند واژه
 (*daxiiəguš... fradaθāi*) در یشت
 سی‌ویکم، بند ۱۶ آمده است (ما.)؛ و واژه
fradaθāi... dañhəuš-ča که در
 یشت پنجم، بند ۶ آمده است (ما.)؛ در
 یوستی به صورت *dañhufraḍanh*
 آمده است (یو. ص ۷۷).

۱۰۰. داتین (او. نو)

dānaiiana

وسدسدسد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
am حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت ۱۹ (زامیادیشْت) بند ۴۱ آمده است
(ما. - اوش)؛ لقب (عنوان) وِرشَو است (ما)؛
احتمالاً از تورانیان دانو بوده است (اوش)؛
ر.ک به فرهنگنامه لغات ایرانی باستان
(ما).

۱۰۳. داشتیانی (او. نو)

dāštaiiāni

وسدسدسد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ōiš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت ۱۹، بند ۴۱ آمده است (ما)؛ از
دشمنان دین است (ما)؛ پسران اوتوسط
گِرشاسپ کشته شدند (ما)؛ واژه *dāšta*
به معنی «گرفتن، دریافت کردن» و واژه
yāna- به معنی «لطف، عنایت» است
(ما)؛ در بند ۴۱ آبان یشت از گرشاسب و
زدوخوردهایش با افراد خانواده‌هایی چند
از خانواده داشتیانی نیز سخن به میان آمده
است، که گرشاسب پسران او را از پای
درآورده است (اوش)؛ او از راهزان یا
دیویسان است (اوش)؛ در یوستی به
صورت: *dāstayāna* آمده که جد پدری
هونوویسک می‌باشد (یو. ص ۸۰).

○○○

۱۰۱. داوَنگَه (او. نو)

dānha

وسدسد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۹۸ آمده است (ما)؛
از جمله پارسایان است (ما)؛ پسر زئیریت
می‌باشد (ما)؛ مؤنث آن *dāhī* است (ما)؛
او بایستی از منسوبان نزدیک زردشت
باشد (اوش).

○○○

۱۰۲. دارِیتَرَت (او. نو)

dāraiīat.raθa

وسدسدسد

واژه مذکر است (ما)؛ در یشت
سیزدهم، بند ۱۰۸ آمده می‌باشد (ما -
اوش)؛ از جمله پارسایان و برادر

۱۰۴. داشتاغنی (او. نو)

دشناغنی (او. نو) *dāštāñi*

واژه مذکر است (ما.); در مختوم به *ōiš* حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.); در یشت سیزدهم، بند ۱۲۵ یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش پروشم ستوده شده است (ما - اوش); او داشتاغنی موژی معرفی شده است یعنی از کشور موژ (کشوری که نمی دانیم در کجا واقع بوده است) (اوش); از جمله پارسایان است (ما.); در ریگودا به صورت (*dāš-*) آمده است (ما.); واژه *añni* همان *atar* ایرانی است (ما.); نام کهن خدای آتش (*agni-*) = اگنی است (ما.); در یوستی به صورت (*dāštāghna*) آمده است (یو. ص ۸۰).

۱۰۵. دازگراسپی (او. نو)

دازگراسپی (او. نو) *dāzgrāspi*

واژه مذکر است (ما.); در مختوم به *ōiš* حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۰۶ آمده (ما.); او پدر بوذر است (ما.); ر. ک به فرهنگ ایران باستان (ما.); معنی آن روشن نیست (ما.); در واقع دازگراسپی برای بوذر مانند نام خانوادگی بوده است (اوش); در یوستی به صورت *dāzgarāspi* آمده است (یو. ص ۸۲).

۱۰۶. دازگروگو (او. نو)

دازگروگو (او. نو) *dāzgrō.gu*

واژه مذکر است (ما.); در مختوم به *gauuā* حالت (اضافی/مثنی) می باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده است (ما.); از جمله پارسایان و برادر پرشتگو است (ما.); گاوآن آن دازگرو هستند (ما.); در یوستی (*dāzgarōgāo*) آمده است (یو. ص ۸۲).

۱۰۷. دژاماسپ (او. کا)

دژاماسپ (او. کا) *dājāmāspa*

واژه مذکر است (ما.); در اوستای نو به صورت *jāmāspa* آمده است (ما.); توضیح مفصل در واژه ۱۹۶ خواهد آمد (ما.).

○○○

۱۰۸. ذرات (او. نو)

ذرات (او. نو) *drāθa*

واژه مذکر است (ما.); در مختوم به *ahe* به حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.); در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند ۱۰۹ آمده است (ما.); از جمله پارسایان است و فروشی او قبل از (*paiti-drāθa*) پیتی ذرات آمده است

(ما.)؛ paiti از واژه بالا جدا نیست (ما.)؛
جز این مورد بالا، دیگر از وی نشانی نیست
(اوش.)؛ در یوستی به صورت واژه‌های:
paitidrāpa و drāpa آمده است
(یو. ص ۸۶).

۱۰۹. دوغذوا (او. نو)

دوغذوا «س»
waam مؤنث است (ما.)؛ در مختوم به
uuam حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛
او مادر زردشت و همسر پورُشسپ است
(ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت go-dūh =
(دوشنده شیر گاو) آمده است (ما.)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ به معنی
«همسر، دوشیزه» است (اوش.)؛ در یوستی
به صورت dughdā است و اوفرهیم
رَواش، مادر زردشت است (یو. ص ۸۶).

۱۱۰. دوراکنت (او. نو)

دوراکنت «س»
am حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در
یشت پنجم، بند ۷۳ نامش آمده است (ما.)؛
از جمله دشمنان مزدیسنان و از دیویسان
می‌باشد (ما.)؛ او دشمن ثریته و هر دو
آشه‌وزده است (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت

(kēta) آمده که به معنای «خواست»،
نَییت است (ما.)؛ طبق نظر
(bart. bb ۱۵.۱۸۸۹) = کسی که
آرزوی دور و دراز دارد (ما.)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در
ریگ‌ودا به صورت (dūrāy-ādhi) =
(کسی که هدف او در دور است) (ما.)؛ در
یوستی به صورت (dūraekaeta)، از
تورانیان و دشمن آشه‌وزده و تزیت است
(یو. ص ۸۷).

۱۱۱. دوراسروت (او. نو)

دوراسروت «س»
dūraēsṛūta واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به
ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده است (ما.)؛ از
جمله پارسایان و پسر پرزونت است (ما.)؛
به معنی «معروف و مشهور از دوردست»
است که در وندیداد ۴۲ آمده است (ما.)؛
در یوستی به صورت (dūraesrūta)،
پدر ویدیشرو است (یو. ص ۸۷).

۱۱۲. ایردت فذری (او. نو)

ایردت فذری «س»
aradat.fādrī واژه مؤنث است (ما.)؛ در مختوم به
riliō حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛

صورت *erəduua* به معنی «بلند شده، بالا می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *ūrdhva'* آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت *ereḍva* آمده است (یو.، ص ۸۸).

۱۱۴. ایرخش (او. نو)

⌘⌘⌘⌘⌘⌘ *araxša*
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ō* حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت هشتم بند ۶ آمده است (ما)؛ یکی از بهترین تیراندازها (بهترین تیرانداز آریایی) است (ما)؛ بعدها به نام *ariš* (آریش) شد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ معنای آن دقیق و مشخص نیست (ما)؛ در ریگ‌ودا ابتدا به صورت *ṛkša* بوده است (در ریگ‌ودای ۸/۶۸/۱۵) آمده است (ما)؛ در بندهای ۶ و ۳۷ از تیشتریش، تیشترایزد باران در چستی و چالاکی به تیر آرش (آرخش) تشبیه شده است (اوش)؛ در شاهنامه آمده است (ما)؛ ر.ک به اسامی خاص در شاهنامه؛ در یوستی به صورت *erexša*، حامی معروف زمان منوچهر، کسی که تیر از کوه خُشوت تا کوه خُون‌وند (از رویان در طبرستان تا مرز خراسان امروزی) پرتاب کرد (یو.، ص ۸۸).

در یشت ۱۳، بند ۱۴۲ آمده است (ما)؛ به معنی «مادر آستوتِ اِرت» است که از نطفه زردشت در دریای کاسِیه محافظت کرد و همچنین ویسپِ تئوروئیری نامیده شد (ما)؛ ر.ک به فرهنگنامه لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *rdh* آمده که همان *arəd-* درگاهان به معنی «پیش‌بردن» است (ما)؛ در ریگ‌ودا روی هم به صورت *rdhād-ri* آمده است و به معنی «پدری است که خوشبختی کسب کرده» است (ما)؛ اِردَتِ فذری یعنی کسی که مایه آبروی پدر است (اوش)؛ او مادر سوشیانت است (اوش)؛ معنی آن: همه را شکست‌دهنده می‌باشد (اوش)؛ در یوستی به صورت (*ēredadfeḍri*) آمده، خانم جوانی که به واسطه خرد ماوراءالطبیعه‌اش، سوشیانس منجی را متولد خواهد کرد (یو.، ص ۸۸).

۱۱۳. ایردَو (او. نو)

⌘⌘⌘⌘⌘⌘ *arəδβa*
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۱۹ آمده است (ما - اوش)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ در اوستای نو به

۱۱۸. ارزو (او. نو)

ارزو *arazu* واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *zuvā* حالت (اضافی/مثنی) می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر شروئو. شپاد است (ما)؛ واژه *arazu* به معنی «راه راست، مستقیم، درست» است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *fjūnas* آمده است (ما)؛ ر. ک به فرهنگنامه فارسی باستان (ما).

در حالت (اضافی/مفرد) و در یشت سیزدهم بند ۱۰۳ آمده است (ما)؛ صورت *frašaoštrā* حالت (نهادی/مفرد) در یشت ۱۲، بند ۷ آمده است (ما)؛ او پدر همسر زردشت و برادر جاماسپ و از خاندان هوگو است (ما)؛ به معنی «شتر بسیار عالی در اختیار داشتن» است (ما)؛ ر. ک به فرهنگنامه فارسی باستان (ما)؛ از واژه *uraostra* (اوستایی) آمده که به معنی «رشد و نمو» است (یو. ص ۵۱۵).

۱۲۰. فیوشت (او. نو)

فیوشت *fīušta* واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۵ آمده است (ما)؛ او پدر ائوسرُد است (ما)؛ از جمله پارسایان از سرزمین تنی است (ما)؛ معنای آن واضح و دقیق نیست (ما).

۱۲۱. فرذاختنی (او. نو)

فرذاختنی *fraḍāxšti* واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ōiš* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت سیزدهم (فروردین‌یشت) بند ۱۳۸ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر

۱۱۹. فرَش اَشْتَر (او. کا)

فرَش اَشْتَر *fərašaoštra* واژه مذکر است (ما)؛ ریشه کهن از *fəraš* دارد (ما)؛ در مختوم به *ō* حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵۱، بند ۱۷ آمده است (ما)؛ در حالت *as-ča* (نهادی/مفرد) و در یشت ۵۳ بند ۲ آمده است (ما)؛ در حالت مختوم به *ā* در یشت ۴۶، بند ۱۶ و در یشت ۴۹ بند ۸ آمده است (ما)؛ در حالت مختوم به *āi* (برائی/مفرد) و در یشت ۲۸، بند ۸ آمده است (در او. نو) (ما)؛ در حالت مختوم به *ō* (نهادی/مفرد) در یشت ۷۱، بند ۱ نیز آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe*

۱۲۵. فَرَش روتاز (او. نو)

فَرَش روتاز (او. نو) *frasrūtāra*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به
ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما.)؛ در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند
۱۲۱ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان
است و فَرَوَشی آن قبل از ویس روتاز ستوده
شده است (ما.)؛ احتمالاً برادر او بوده است
(ما.)؛ از ترکیب *fra* و *sru* به معنی
«مشهور، معروف تشکیل شده» است (ما.)؛
حالت رائی آن مختوم به *tārēm* است
(ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما.)؛ در یوستی به صورت *frasrūtāra*
آمده است که برادر (؟) ویس روتاز بوده و
به معنی «معروف، مشهور» است (یو. ص
۱۰۳).

۱۲۶. فَرَش اَشْتَر (او. نو)

فَرَش اَشْتَر (او. نو) *frašaoštra*

در اوستای کهن (گاهان) به صورت
(aš)، (مذکر) آمده است (ما.)؛ توضیحات
به تفصیل در واژه شماره ۱۱۹ آمده است
(ما.)؛ در یوستی به صورت
fraschaoštra است که از خاندان
هووگو، برادر جاماسپ می باشد در
یشت های ۴۵، بند ۱۶ و یشت ۵۰، بند

۱۷ و یشت ۱۳، بند ۱۰۳ آمده است (یو.)

ص ۱۰۳.)

۱۲۷. فَرَش اَوَخْش (او. نو)

فَرَش اَوَخْش (او. نو) *frašāuuaxša*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به
ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.)؛
در یشت سیزدهم (فروردین یشت) بند
۱۰۹ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان
است (ما.)؛ به معنی «رشد و تکامل عالی»
می باشد (ما.)؛ خود واژه *vaxš* به معنی
«تکامل، رشد» است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به
صورت (*fraschāuwaxša*) آمده است
و در شاخه های درخت پارسایان بُندَهش
پسر میدیوماه می باشد و به معنی «رشد و
نمو سودمند» است (یو. ص ۱۰۳).

۱۲۸. فَرَش هَمَوَرَت (او. نو)

فَرَش هَمَوَرَت (او. نو) *fraš.ham.varəta*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به
ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.)؛
در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بند ۱۰۲
آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان،
فَرَشیدورد کتاب شاهان پسر وِشتاسپ

است (ما.)؛ به معنی «شجاعت، جسارت، تهور» است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ او در جنگ دینی به دست کهرم، سپهبد ارجاسب که به بلخ تاخته بود کشته شد و برادر اسفندیار است (اوش.)؛ نام برادر وسیه پهلوان تورانی است (اوش.)؛ نام دهقانی معاصر با بهرام گور بوده است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *frašhāmwareta* آمده است که:

۱۳۰. فَرَوَ (او. نو)

𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 *fratura*
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *ā* حالت (اضافی/مثنی) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۲۵ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و برادر آسروت و از خاندان بَیْشَتَ شتور است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم و نامشخص است (ما.)؛ در یوستی به صورت (*fratira*)، برادر بَیْشَتَ تَر و به معنی «به عمل عالی (نافع) اشتغال داشتن» می‌باشد (یو.)، ص ۱۰۵.

۱۳۱. فَرَوَ (او. نو)

𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 *frauua*
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۱۷

۱. برادر ویشتاسپ (در یشت ۱۳، بند ۱۰۲) می‌باشد و توسط کوهرَم کشته شد (یو.)، ص ۱۰۳؛ ۲. پسر ویسه، برادر پیران که توسط گویتهَم در جنگ (نبرد) ۱۱ پهلوان کشته شد (یو.)، ص ۱۰۳؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (یو.)، ص ۱۰۴.

۱۳۲. فَرَشَوَگَر (او. نو)

𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀 *frašō.kara*
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۰۲ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان است و مانند واژه ۱۲۸، او نیز از پسران ویشتاسپ (گشتاسب) می‌باشد (ما.)؛ مانند واژه *frašō.kara* بوده و به معنی «معمول انجام دادن» است (ما.)؛ صورت

۱۴۳ا. فرات (او. نو)

𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 *frāta*

مانند واژه شماره ۲۴۶ یعنی *parāta* است (ما.)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۹۶ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر پُرشَت‌گو است (ما.)؛ معنی آن دقیق نیست (ما.)؛ در زند اوستا (۱۹. a) و (۷۱. a) آمده است (ما.)؛ پرات لفظاً به معنی «دارنده گاوهای ابلق» می‌باشد (اوش.)؛ در یوستی به صورت *frāta* آمده است (یو. ص ۱۰۲).

۱۴۴. فرینه (او. نو)

𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥 *frānah*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *nanhō* به حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۱۳ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پسر فرائیزَن‌تَن و از خاندان فرائیزَن‌تَن می‌باشد (ما.)؛ معنی آن نامفهوم است (ما.)؛ در یوستی به صورت (*frēnahh*) آمده است (یو. ص ۱۰۵).

۱۴۵. فرینی (او. نو)

𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 *frāni*

واژه مؤنث است (ما.)؛ در مختوم به *niīā* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۳۹ آمده است (ما.)؛ ۴ بار در یشت ۱۳، بند ۱۴۰ آمده است (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۳۹ به عنوان یکی از دختران زردشت است (ما.) و در یشت ۱۳، بند ۱۴۰ به عنوان ۴ تن از زنان پارسا می‌باشد و (۱) همسر اوزین‌مه و (۲) همسر فرائیزَن‌تَن و (۳) همسر خُشویوراسپَن، (۴) همسر گئیزاستی بوده است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم می‌باشد (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت *frēni* آمده است (یو. ص ۱۰۵)؛ به صورت فرانیک، دختر تهور پادشاه جزیره بسلا در دریای ماچین (چین) و همسر آبتین و مادر فریدون است (یو. ص ۱۰۵)؛ ر.ک به فرهنگ اسامی شاهنامه (یو. ص ۱۰۵).

۱۴۶. فری (او. نو)

𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 *friia*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *liehe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۱۰ و ۱۱۹ آمده است (ما.)؛ نام دو تن از پارسایان بنوده است (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت

یاد شده و افراد خاندانش ستوده شده‌اند (اوش.؛ ر.ک به فرهنگ نامهای فارسی میانه (اوش.؛ یوشت از خاندان اوست که در یشت پنجم و سیزدهم از وی سخن رفته است (اوش.؛ ر.ک به فرهنگ نامهای فارسی میانه (اوش.؛ در یسنای ۴۶، بند ۱۲ آمده است: هنگامی که اردیبهشت به نوادگان و خویشان نامور فریان تورانی رو کند از کوشش سپندارمذ، گشایش بخش هستی، پس آنگاه بهمن آنان را بپذیرد و اهورمزد به آنان رامش بخشد در سرانجام» (اوش.؛ در یوستی به صورت *fryāna* (*friyāna*) آمده است (یو.، ص ۱۰۶).

۱۴۸. فَرینَ آسپَ (او. نو)

frināspa (اوستای نو) واژه مذکر است (ما.؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۲ آمده (ما.؛ از جمله پارسایان و پسر کیو است (ما.؛ در ریگ‌ودا به صورت *āśvān pri-* آمده است (ما.؛ در هندوآریایی به صورت *pri-a-śva-* آمده است (ما.؛ فرم تغییر یافته از *priya-aśva-* می‌باشد (ما.؛ در یوستی به صورت *frināspa* و به معنی «اسبهای فراوان داشتن» است (یو.، ص ۱۰۶).

priyā- آمده است (ما.؛ معنی آن باارزش، ویژه است (ما.؛ همچنین فرم مرخم (کوتاه شده) از *friyāspa* می‌باشد که در ریگ‌ودا به صورت *priyāratha* است (ما.؛ در زنداوستا (a. ۱۶u) و (a. ۵۰) نیز آمده است (ما.؛ در یوستی به صورت (*friya*) آمده است (یو.، ص ۱۰۶).

۱۴۷. فَریانَ (او. ما) و (او. نو)

friāna (اوستای نو) واژه مذکر است (ما.؛ در اوستای نو همچنین مختوم به *a°na* نیز می‌آید (ما.؛ در اوستای کهن (گاهان) به صورت *ānahiiā* در حالت (اضافی/مفرد) است (ما.؛ و در یشت ۴۶، بند ۱۲ آمده است (ما.؛ در اوستای نو به صورت *anancm* در حالت (اضافی/جمع) در یشت ۵، بند ۸۱ و در یشت ۱۳، بند ۱۲۰ آمده است (ما.؛ نام یکی از تورانیان است که در یشت ۴۶ بند ۱۲ آمده است (ما.؛ واژه *friyāna* متشکل از *pir-ri-ya-na* می‌باشد (ما.؛ در گات‌ها، اشوزردشت برای وی و خاندانش طلب بخشایش خدایی کرده است (اوش.؛ وی از بزرگان تورانی است که به زردشت و آئین وی گرویده است (اوش.؛ در سایر بخش‌های اوستا از او

است» (زره به معنی «آب دریاست»)
(اوش.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات در شاهنامه
(اوش.)؛ در یوستی به صورت
(gandareva) آمده است: ۱. او پسر
یم (جم) است که توسط کرساسپ کشته
شد (یو. ص ۱۱۰)؛ ۲. از قهرمانان ایرانی و
پدر پَرشَنَت است (یشت ۱۳، بند ۱۲۳)
(یو. ص ۱۱۰).

۱۵۴. گنومنت (او. نو)

gaomant گنومنت
واژه مذکر است (ما.)؛ در حالت مختوم
به matō (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در
یشت ۱۳، بند ۱۲۵ آمده است (ما.)؛ از
جمله پارسایان و پسر زَوَن است (ما.)؛
مانند gao-mant در اوستای نو است و
در ریگ‌ودا به صورت gó-mant آمده
است که به معنی «پرستور، دارنده ستور»
است (ما.)؛ در زند اوستا (a. ۱۸ u) و
(a. ۶۷) با ادبیات جدیدتر آمده است
(ما.)؛ در یوستی به صورت (gaomand)
آمده است (یو. ص ۱۱۰).

۱۵۵. گنویونگهو (او. نو)

gaopiuanhu گنویونگهو
واژه مذکر است (ما.)؛ در حالت مختوم

خاندان پوروذاختی و همسر یکی از
فرینی‌هاست (یشت ۱۳، بند ۱۴۰) آمده
است (ما.)؛ به معنی «دهنده زندگی» است
(galiō.dā) در یشت ۱۰، بند ۹۵ آمده
است (ما.)؛ در یوستی به صورت
gayadhāsti، پسر پوئوردهاختی
است و به معنی «عطیه‌ای است که خداوند
هنگام تولد نوزاد می‌دهد» (یو. ص ۱۰۸).

۱۵۳. گنډیرو (او. نو)

gandarəβa گنډیرو
واژه مذکر است (ما.)؛ در حالت مختوم
به ōiš (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در
یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده است (ما.)؛ از
جمله پارسایان و پدر پَرشَنَت می‌باشد
(ما.)؛ این واژه، را نمی‌توان از هم جدا کرد
(ما.)؛ در یشت ۵، بند ۳۸ به صورت
gandrəβəm آمده است (ما.)؛ نام کسی
است که در آب اقامت داشته و توسط
کرز آسپ کشته می‌شود مانند
gandharvá- در ریگ‌ودا (ما.)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ دیوی
است که به دست گرشاسب کشته و در
آبان‌یشت زرین پاشنه نیز نامیده شده
است (اوش.)؛ او را زره‌پاشنه نیز گفته‌اند
یعنی «کسی که آب دریا تا پاشنه‌اش بوده

به *nhēuš* حالت آن (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۱۱ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛
فرم تغییر یافته *gau.pīvasyu-* است
(ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *pīvas-* و
قسمت دوم آن در ریگ‌ودا به صورت
dásyu آمده است (ما)؛ در یوستی به
صورت (*gaopiwañhu*) آمده که
معنی آن: داشتن چربی از گاو می‌باشد (یو.).
ص ۱۱۰).

۱۵۶. گَنَوَرِینَ (او. نو)

gaoraiiana واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۸ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ در
بعضی نسخ خطی دیده می‌شود (ما)؛ این
واژه از *gaori-* جداناپذیر است (ما)؛ در
زند اوستا (۳۶. a) و (۱۶۴. a) آمده
است (ما).

۱۵۷. گَنَوَرِی (او. نو)

gaori واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ōiš حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ از

جمله پارسایان است (ما)؛ گاهی به صورت
gaoriana- می‌آید (ما)؛ این ۲ نام
مذکور از نسخ خطی ایرانی به دست نیامده
است (ما)؛ در زند اوستا a بند ۳۶ و ۱۶۴
به صورت *gāur* آمده است (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ صورت
gaura کهن‌ترین است که با وندیداد نو
مطابقت دارد (ما).

۱۵۸. گَنَوَرِیمَ (او. نو)

gaotama واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۶ آمده است (ما)؛
صورت ضعیف *g^o* در دستور قبول واقع
شده است (ما)؛ یکی از دیویستان و از
رقبای زردشت است (اوش)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت *gaotema* آمده است
که شاید نام یکی از مخالفین زردشت باشد
(یو. ص ۱۱۰).

۱۵۹. گَرِشَتَ (او. نو)

garšta واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛

šwān آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بسند
۱۲۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و
پدر فرادَت‌نَر می‌باشد (ما)؛ معنی آن مفهوم
و دقیق نیست (ما)؛ در یوستی به صورت
gawāratu آمده است (یو. ص ۱۱۹).

۱۶۲. گرهیم (او. کا)

grāhma واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت ۳۲ بند ۱۳ و ۱۴ آمده است (ما)؛ به
معنی «مخالفت و دشمنی آشکارا علیه
تعالیم زردشت» آمده است (ما)؛ از نظر
دستورات گرامری با نویسندگان متأخر
تفاوت عقیده است (ما)؛ معنی آن مفهوم و
دقیق نیست (ما)؛ در زند اوستا (۱۰۵ و
۱۰۴ و ۲۳) آمده است (ما)؛ در گات‌ها
از چندین دیویسنان که با زردشت دشمنی
می‌نمودند نام برده شده که عبارتند از:
گرهم، کوی، کرین و اوسپج که از پیشوایان
دیویسنا و مخالف مزدیسنا می‌باشد (اوش.؛
ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (اوش.؛
ر. ک به فرهنگ لغات خاص شاهنامه
(اوش.)).

○○○

در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۱۲۳
آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر
کوی است (ما)؛ به معنی «شادی، خوشی»
می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
háruate آمده است (ما)؛ در زند اوستا
(a. ۴۰) نیز آمده است (ما)؛ در یوستی به
صورت garšta آمده است (یو. ص ۱۱۱).

۱۶۰. گویان (او. نو)

gauuuiiān واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳ (فروردین‌یشت) بند ۹۶ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت gavayá- آمده است
(ما)؛ مشتق شده از واژه gavayá- در
ریگ‌ودا است (ما)؛ در زند اوستا (a. ۳۴)
با ادبیات جدید آمده است (ما)؛ ر. ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت gawayan آمده است
و شاید پسر آراستی باشد و این واژه در
عربی، جابان است (یو. ص ۱۱۳).

۱۶۱. گزواتو (او. نو)

grauuāratu واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به

۱۶۳. هَبَاسَبَ (او. نو)

habāspa

هَبَسَدَسَدَسَد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بند ۱۰۲
آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان می‌باشد
(ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت sabhā آمده
است (ما)؛ واژه مرکب از ۲ جزء
hab + a°spa می‌باشد؛ در زند اوستا
(۳۷f) آمده است (ما)؛ او یکی از پسران
گوی ویشناسپ است که در یشت ۱۳ از
برادران دیگرش یاد شده و به معنی «دارنده»
اسب اصیل» است (اوش)؛ در یوستی به
صورت habāspa پسر ویشناسپ و
برادر نَئَتی و وژآسپ است (یو. ص ۱۲۳).

۱۶۴. هَبَچَت.اَسَبَ (او. کا)

haēcat.aspa

هَبَسَدَسَدَسَد.هَبَسَدَسَد

واژه مذکر است (ما)؛ در یشت ۴۶ بند
۱۵ آمده است (ما)؛ نام وابستگان بعدی
زردشت است (ما)؛ واژه haēcat.aspā
به معنی «دختر زردشت (پوروچیستا)»
است که در یشت ۵۳، بند ۳ از او نام برده
شده است (ما)؛ هر دو این اسامی در
اوستای کهن (گاهان) با نام spitāma
(سپیتام) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ

لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودای

(۹۶. ۱۰) به صورت زیر آمده است:

ghr̥tām...hárībhih...sécate

(ما)؛ در یوستی، haēcadaspā پسر

چاخشنی و پدر ائورودَسپ است (یشت

۴۵، بند ۱۵) آمده است (یو. ص ۱۲۳).

۱۶۵. هَنُومُ خُورُوش (او. نو)

hanhauruś

هَبَسَدَسَدَسَد.هَبَسَدَسَد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
rušo- حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بند
۱۰۴ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و
از خاندان جاماسپ می‌باشد (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت hanhaurwā، پسر
جاماسپ از خاندان هوگو (یشت ۱۳، بند
۱۰۴) آمده است (یو. ص ۱۲۶)؛ به معنی
«بسیار حمایت‌کننده» است (یو. ص ۱۲۶).

۱۶۶. هَنُومُ خُورَنَه (او. نو)

هَبَسَدَسَدَسَد.هَبَسَدَسَد

haomō.xʷarənah

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
nanhō- حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۶ آمده است

(یشت ۱۳، بند ۱۳۲) آمده است (ما)؛ صورت *sr^oauuaṇha* در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) و در (یشت ۹، بند ۱۸) و در (یشت ۱۵، بند ۳۲) و در (یشت ۱۹، بند ۷۴) و در (نیایش ۵، بند ۵) تا (یشت ۵، بند ۴۹) آمده است (ما)؛ یکی از پسادشاهان سلسله کسوی است و از سیاوَرَشَن انتقام فَرَنگَرَسَیَن را گرفت، در (یشت ۹، بند ۱۸) آمده است (ما)؛ مشتق شده از ترکیب *hu-srauuah* به معنی «نیک‌نام و صاحب‌نام» است (ما)؛ همچنین در اوستای نو واژه *haosrauuaṇha-* آمده که آن هم به معنی «سرشناس و خوش‌آوازه» است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *suśrávas-* آمده است (ما)؛ در (یشت ۱۳، بند ۱۳۷) به صورت: *haosrauuaṇhana-* و در (یشت ۱۴، بند ۳۰) به صورت: *haosrauuaṇhanō-* (نهادی/جمع) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ به معنی «نیک‌نام و نامور» است (اوش.)؛ لومل، واژه نامور را که در متن، هئوسرونگهنو آمده اسم خاص گرفته است و همین واژه بعدها به خسرو بدل شده است (اوش.)؛ هئوسروَه نام دریاچه‌ای نیز می‌باشد (دریاچه خسرو)

(ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ به معنی «هوم با فره و جلال» (ما)؛ در هندکهن به صورت *soma.śravas-* آمده است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *sóma-ka* آمده (ما)؛ در یوستی به صورت *Haoma.x^warenañh* به معنی «خوشبختی و فره‌ای است که به واسطه هوم به دست می‌آید» (یو. هس ۱۲۶).

۱۶۷. هَنْسَرَوَه (او. نو)

haosrauuaḥ هئوسرواه «درد»
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *uua* حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵ (آبان‌یشت)، بند ۴۹ و در (یشت ۹، بند ۲۱) و در (یشت ۱۷، بند ۴۱ و ۴۳) و در (یشت ۹، بند ۱۸) و در (یشت ۱۵، بند ۳۲) و در (یشت ۱۷، بند ۳۸) و در (یشت ۱۹، بند ۷۷ و ۹۳) آمده است (ما)؛ در نسخه دست‌نویس (خطی) *husrauua-* روایت شده است (ما)؛ در آفرین زردشت ۷ و در ویشناسپ یشت ۲ آمده است (ما)؛ در حالت مختوم به *uuauṇhəm* (رائی/مفرد) است (ما)؛ صورت *uuauṇhəm* (رائی/مفرد) و در (یشت ۱۹، بند ۷۴) آمده است (ما)؛ صورت *uuauṇhō* (اضافی/مفرد) و در

آمده است که پسر فرواک و خواهر او آفری، اولین پادشاه ایران بود که در آن زمان پیشداد نامیده می‌شد (به معنی «اولین کسی که قانون را بنیاد نهاد و نخستین کسی که آتش را اختراع کرد و فلز را به وجود آورد» (یو.، ص ۱۲۶)؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (یو.، ص ۱۲۶).

(اوش)؛ در یشت ۱۳ فرَوَشی پسرش آخروَر ستوده شده است. دربارهٔ پسرش هیچ آگاهی نداریم ولی محققان خود هَنُوسَرَو را همان گویِ سَرَوه شاه بزرگ کیانی (کیخسرو) می‌شناسند (اوش)؛ ر.ک به اسامی خاص شاهنامه (اوش).

۱۶۸. هَنُوشِنگَه (او.نو)

هَمَیَرَتَرَوَنگَهوَم *haošiiŋha*

واژهٔ مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ō* حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در (یشت ۵ بند ۲۱)، (یشت ۹ بند ۳)، (یشت ۱۵ بند ۷)، (یشت ۱۷ بند ۲۴ و ۲۶) آمده است (ما)؛ در مختوم به *am* حالت (رأی/مفرد) است که در (یشت ۱۹ بند ۲۶) آمده است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ که در (یشت ۱۳، بند ۱۳۷) آمده است (ما)؛ در (یشت‌های ۱۹/۱۷/۱۵/۹/۵) به عنوان جد و اولین پادشاه ایران (هوشنگ) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ معنی آن مفهوم و دقیق نیست (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *bhiyās-* (تسرس/وحشت) است (ما)؛ در یوستی به صورت *haoschyañha* یا *hūšeng/hōšang* = (در فارسی نوین)

۱۶۹. هَمَیَرَتَرَوَنگَهوَم (او.نو)

هَمَیَرَتَرَوَنگَهوَم *harəδāspa*

واژهٔ مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ در زندِ اوستا (۳۸) آمده است (ما)؛ به معنی «نوعی اسب» است که در زبان اوستایی قابل تفسیر (توضیح) نیست (ما)؛ در فروردین‌یشت فرَوَشی او ستوده شده است (اوش)؛ در یوستی به صورت *hareδaspa* آمده است (یو.، ص ۱۲۷).

۱۷۰. هَمَیَرَتَرَوَنگَهوَم (او.نو)

هَمَیَرَتَرَوَنگَهوَم *ham.baratar-vanhuuam*

واژهٔ مذکر است (ما)؛ در مختوم به *θrō* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛

درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود اورواخشیه را خواسته، هیتاسپ را بکشم.» (اوش.)؛ در یوستی به صورت hitāspa، قاتل اورواخشی است که توسط برادر کرساسپ کشته شد و به معنی «داشتن درشکه که اسب دهنه زده شده دارد» (یو.، ص ۱۳۰).

۱۷۲. هوچیترا (او. نو)

hučiθrā

هچدپدچلد

واژه مؤنث است (ما.)؛ در مختوم به railā حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در (یشت ۱۳، بند ۱۴۱) آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است (دوشیزه پارسا) (ما.)؛ متشکل از: hu-čiθra؛ در (یشت ۵۸، بند ۱) و مختوم به am به معنی «اصل و ریشه نیکو (نیک اصل)» آمده است (ما.)؛ در (یشت ۱۷، بند ۱۵) در حالت (نهادی/مفرد/مؤنث) آمده است (ما.)؛ همچنین به معنی «منظره و چشم‌انداز زیبا» است (ما.)؛ این واژه فرم تغییر یافته از vahu-čiθra است (ما.)؛ ر. به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت (hučiθra) آمده که ۱. خسانی جوان است (یشت ۱۳،

در یشت ۱۳، بند ۱۱۱ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان پسر یکی از تَخَم‌ها و یا با لقب تَخَم است (ما.)؛ به معنی «با هم بَرَنده (جمع‌کننده) نیکو (خوب)» است (ما.)؛ متشکل از ham-brta-vau-š (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت:

sam-bhāranam vāsūnām آمده

است (ما.)؛ در زنداوستا (۸۲ و ۲۱) نیز آمده است (ما.)؛ در یوستی به صورت:

hāmbaretar-waṇhwām آمده

است (یو.، ص ۱۲۵).

۱۷۱. هیتاسپ (او. نو)

hitāspa

هچدپدپدچلد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به am حالت (رانی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در (یشت ۱۵، بند ۲۸) و در (یشت ۱۹، بند ۴۱) آمده است (ما.)؛ از رُقا و دشمنان کرس‌آسپ است که از او انتقام برادرش اورواخشی را گرفت و او را کشت (ما.)؛ به معنی «اسب محکم بسته شده» است (ما.)؛ او فرزند یکی از خانواده‌های دیو یسناست که گرشاسب به موجب بند ۴۱ آبان‌یشت فرزندی از آن خاندان را در انتقام خون برادرش اورواخشیه کشت و در رام‌یشت کرده ۷ بند ۲۸ چنین می‌خوانیم: «از او

بند ۱۴۱، ۲. همان هوزیر پسرگودرز است که توسط سهراب در بند شده و به هومان فرستاده شد (یو. ص ۱۳۱).

۱۷۳. هونزوچ (او. نو)

هونزوچ «د» *hufrauuač*
واژه مذکر است (ما.؛) در مختوم به *uuāxš* حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.؛) در (یشت ۱۳، بند ۱۲۷) آمده است (ما.؛) از جمله پارسایان از خاندان کهرکَن است (ما.؛) به معنی «با بیان نیک» است (ما.؛) در یوستی به صورت *hufrawač* آمده است (یو. ص ۱۳۱).

۱۷۵. هویزت (او. نو)

هویزت «د» *huiiazata*
واژه مذکر است (ما.؛) در حالت مختوم به *ahe* صورت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.؛) در (یشت ۱۳، بند ۱۱۷) آمده است (ما.؛) از جمله پارسایان است (ما.؛) متشکل از دو جزء *hu-ilazata* می باشد (ما.؛) به معنی «نیک ستایش شده، نیک مقدس شمرده شده» است (ما.؛) در یشت ۱۷، بند ۱ به صورت مختوم به *am* حالت (رائی/مفرد/مؤنث) آمده است (ما.؛) در یوستی به صورت *huyazata* آمده است (یو. ص ۱۳۱).

۱۷۴. هوگو (او. نو)

هوگو «د» *hugu*
واژه مذکر است (ما.؛) در مختوم به *guš* در حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما.؛) در (یشت ۱۳، بند ۱۱۸) آمده است (ما.؛) از جمله پارسایان است (ما.؛) در ریگودا به صورت *su-gú-* آمده است (ما.؛) به معنی «گاوهای (زیبا، خوب، پرثمر)» است (ما.؛) در یوستی به صورت *hugāo* آمده است که به معنی «داشتن گاو زیبا» است (یو. ص ۱۳۱).

۱۷۶. هومیک (او. نو)

هومیک «د» *humaiiaka*
واژه مذکر است (ما.؛) در مختوم به *kam* در حالت (رائی/مفرد) است (ما.؛) در (یشت ۵، بند ۱۱۳) آمده است (ما.؛) از دیویسان است (ما.؛) او از زئیری وئیری شکست خورد (ما.؛) متشکل از اجزای *(hu-māiia-ka)* می باشد (ما.؛) او به دست زریر کشته شد (اوش.؛) او یکی از تورانیان دیویسنا و دشمن مزدیسنا است (اوش.؛) زریر برای پیروزی بر او و همچنین شکست دادن ارجاسب از ایزد یاری

می‌خواهد. هوم یکی از خيون‌ها و تورانیان است (اوش). در یوستی به صورت (humāyaka) آمده است (یو. ص ۱۳۲).

۱۷۷. هوما یا (او. نو)

بر دص دد دد humāiīā
واژه مؤنث است (ما). در مختوم به māiīā حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما). در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است (ما). در حالت مختوم به maila (در یشت ۹، بند ۳۱) آمده است (ما). یکی از دختران ویشناسپ است (ما). به معنی «باهوش، حقه‌باز، با نیروی جادویی» است (ما). در ریگ‌ودا به صورت su-máyā به معنی «سحر و جادوگری» است (ما). نام یکی از دختران کی‌گشتاسب است که به اسارت ارجاسب در آمد و اسفندیار او را با به آفرین آزاد کرد (اوش). همای در اوستا به صورت هوما یا، هومیا، هومایه و یا هومیه آمده است و به معنی «فرخنده و همایون» است (اوش). در فرویدین یشت به فروهرش درود فرستاده شده است (اوش). در یوستی به صورت humayāo حالت (اضافی) آن آمده است (یو. ص ۱۳۱).

۱۷۸. هوتنی اثن (او. نو)

بر دد دد دد hušīiaoθna
واژه مذکر است (ما). در مختوم به ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما). یشت ۱۳، بندهای ۱۰۳ و ۱۰۴ آمده است (ما). نام دو تن از پارسایان که در یشت ۱۳، بند ۱۰۴ آمده است (ما). او از خاندان فرشوشتر است (ما - اوش). متشکل از دو جزء (hu-šīiaoθana)، به معنی «خوب (نیک) عمل شده (انجام یافته)» است (ما). نام یکی از پسران فرشوشتر و نیز نام پسرکوی ویشناسپ است که هر دو فروشی‌شان در یشت ۱۳ ستوده شده است و این واژه به معنی «نیک کردار» است (اوش). در یوستی به صورت: huškyaoθna آمده است (یو. ص ۱۳۲).

۱۷۹. هوتنوسا (او. نو)

بر دص دد دد hutaosā
واژه مؤنث است (ما). در مختوم به sa حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما). در یشت ۱۵، بند ۳۵ آمده است (ما). در مختوم به sam حالت (رائی/مفرد) است (ما). در (یشت ۹، بند ۲۶) و در (یشت ۱۷، بند ۴۶) آمده است (ما). در مختوم به saiā حالت (اضافی/مفرد) بوده و در

(ما)؛ یکی از شش یاری‌دهندگان سوشیانس است (ما)؛ هنگام رستاخیز، قسمت شرق زمین (اسوه کشور) با او می‌آید (ما)؛ معنی خورشیدی که توسط نیروی جادویی مذهب عمل می‌کند (ما)؛ معنی تحت‌اللفظی آن «فروغ خورشید پاشنده است» (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (ما)؛ در یوستی به صورت: hwarečašman آمده است (یو.).

ص ۱۲۰.

۱۸۱. هَوَرَجِنْتَر (او.نو)

هَوَرَجِنْتَر (او.نو) huuarāciθra

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۹۸ آمده است (ما)؛ یکی از پسران زردشت (از همسر دوم او) است (ما)؛ او به عنوان فرمانده بزرگ (اصلی) در جنگ بود (ما)؛ در معنی خورشید مجلل و باشکوه است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت svār ná citrām (ما)؛ در زند اوستا (۲۰) نیز آمده است (ما)؛ خورشید (هور) چهار کوچکترین فرزندان زردشت است و معنی خورشید چهار معلوم است اما ممکن است به معنی «خورشیدنژاد» نیز باشد

یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است (ما)؛ او همسر گوی ویشناسپ است (ما)؛ متشکل از دو جزء (hu-tauθā) می‌باشد (ما)؛ در زند اوستا (۲۰ و ۱۱) نیز آمده است (ما)؛ به معنی «خوب ترکیب شده» می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت tośā آمده است (ما)؛ او از خاندان نوذران است (اوش)؛ در بندهای ۳۵ و ۳۶ رام‌یشت آمده است: «هوتئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و بالش زرین و بستر زرین بابرسم و کف سرشار فدیة نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست که وی را نزدکی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه‌اش خوب پذیرفته شود» (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (اوش)؛ در یوستی به صورت hutaosa (از خاندان تئوتَر) آمده است (یو. ص ۱۳۹).

۱۸۰. هَوَرَجَنَشَمَن (او.نو)

هَوَرَجَنَشَمَن (او.نو) huuarāčāšman

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به nō حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بندهای ۱۲۱ و ۱۲۸ آمده است

دوشیزه پارسا نام رفته که هوردی یکی از آتسهاست (اوش) در یوستی به صورت huwaređi به معنی «بالغ شده» آمده است. (یو. سن ۱۴۰)

۱۸۳. هوردی (او. نو)

هردی «دشمن»
 واژه مذکر است (ما) در مختوم به zā
 حالت (اضافی/تثنيه) می باشد (ما) در
 یشت ۱۳ بند ۱۲۴ آمده است (ما) از
 جمله پارسایان و برادر اتگمن می باشد (ما)
 در یشت ۹ بند ۱۶ نیز آمده است به معنی
 «پر نیروی خوب» است (ما) در وندیداد
 به صورت varz آمده است (ما) در
 یوستی به صورت (hwarez) (huwarez)
 huwarez آمده است (یو. سن ۱۴۰)

۱۸۴. هواسپ (او. نو)

هواسپ «دشمن»
 واژه مذکر است (ما) در مختوم به
 ahe حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)
 در یشت ۱۳ بند ۱۲۲ آمده است (ما) از
 جمله پارسایان است (ما) به معنی «دارنده
 خوب اسب» است (ما) این واژه صفت
 است (اوش) در بند ۷۶ مهریشت نیز به
 همین معنی به کنار رفته است (اوش) از

چون واژه چیتر، نخست به معنی «نمایش
 و ظهور و پیدایش» است و دوم به معنی
 «تخمه و نژاد و اصل و نسب» است که در
 بهلوی و فارسی بدل به چهر شده است
 (اوش) در صفت است که سه پسران
 زردشت، ایست و ایستسر، اُرَوَتَسَدَنَر و
 خورشیدچهر به ترتیب نخستین پیشوای
 دینی و نخستین برزیگر و نخستین رزمی
 بوده اند (اوش) این سه پسر، سردار و
 بزرگ سه طبقه معروف ایران قدیم:
 آشورپان، واستریوشان و اوتسغاران قرار
 داده شده اند (اوش) ر. ک به فرهنگ لغات
 ایرانی میانه (ما) در یوستی به صورت
 (hwarečipra) آمده است، او برادر
 اورَوَتَدَنَر است (یو. سن ۱۴۰)

۱۸۲. هوردی (او. نو)

هردی «دشمن»
 واژه مؤنث است (ما) در مختوم به
 ōlāā حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)
 در یشت ۱۳ بند ۱۴۱ آمده است (ما) از
 جمله دوشیزگان پارسا است (ما) به طُرُق
 گوناگون قابل تصریح و توضیح است (ما)
 متشکل از دو جزء (hu-varda) است
 (ما) ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان
 (ما) در نسخه ۱۴۱ سه ورده یشت از ۸

۱۸۶. هُوَآزَات (او. نو)

هَوَآزَات *huvāzāta* بر «سیدصد»

از دو قسمت (hvā-zāta) تشکیل شده است (یار)؛ همچنین در یشت ۵، بند ۱۲۷ آمده است که در آن از دو قسمت (hv-āzāta) تشکیل شده است (ما).

۱۸۷. هُوَگُو (او. کا)

هَوَگُو *huvuō.guua* بر «ی. ی. ی»

در اوستای نو به صورت -huvuōuua آمده است (ما)؛ واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به guuō به حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در (یشت ۵۱، بسندهای ۱۷ و ۱۸) آمده است (ما)؛ در مختوم به guuō در حالت (ندایی/مفرد) است (ما)؛ در (یشت ۴۶، بسندهای ۱۶ و ۱۷) آمده است (ما)؛ در مختوم به uuahe در حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در (یشت ۱۳، بند ۱۰۳)، ۲ بار آمده است (ما)؛ در مختوم به uuānhō در حالت (نهادی/جمع) است (ما)؛ در (یشت ۵، بند ۹۸) آمده است؛ ر.ک به فرهنگ لغات زبانهای باستانی (ما)؛ به معنی «دارنده گاوهای خوب» است (اوش)؛ در گاتها، هوگو، اسم یکی از خاندانهای بزرگ است و هوگو یعنی دارنده گاوهای خوب و جاماسب و

پارسایان در کشور وروپرشت، کشور شمال غربی که به فروهرش درود فرستاده شده است و در فرس هخامنشی به صورت هُوَاسپا آمده است، داریوش در کتیبه هخامنشی میگوید پارس دارای اسبهای خوب (هواسپ) و مردمان خوب است (اوش)؛ اسم رودی نیز آمده که از طرف شرقی به هامون ریخته می شود خوس پاس کلمه ای است که بطلمیوس یونانی، جغرافی نویس قرن دوم میلادی آن را خواسپ ضبط کرده است و همان رود هُوَاسپ و از ۹ رودخانه ای بوده که به دریاچه هامون می ریخت و امروزه رود خواش است (اوش)؛ در یوستی به صورت huwaspa = (hwaspa) آمده است (یو. هس ۱۲۰)؛ به معنی «اسب زیبا در اختیار داشتن» است (یو. هس ۱۲۰).

۱۸۵. هُوَآفْرِیت (او. نو)

هَوَآفْرِیت *huvuāfrita* بر «سدل دصد»

در مختوم به tō حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۵، بند ۱۳۰ آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه می‌باشد (از او در اوستا در جمع زردشت و خاندانش نام برده شده است) (ما)؛ به معنی «او از دودمان هَوَوَ است» (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ او دختر فروشتر و همسر اشوزردشت است (اوش)؛ در گاتها، یسنای ۵۱ آمده است «فروشتر هوگو دختر ارجمندی را به همسری به من داد. مزدا اهورا وی را از برای ایمان پاکش به دولت راستی رساند.» (اوش)؛ در سنت است که سه پسر آینده زردشت که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و پیامبر می‌باشند. (اوش)؛ هَوَوَ مؤنث واژه هَوَوَ و به معنی «دارنده گاوهای خوب» می‌باشد. (اوش)؛ در یشت ۱۳ فروشی او ستوده شده (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (اوش).

۱۹۰. اِنْسَتْ واشتر (او. نو)

isat.vāstra ددودص. «سد. دص. دد»

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در (یشت ۱۳، بند ۹۸) و (یشت ۲۳، بند ۲) و (یشت ۲۶، بند ۵) آمده است (ما)؛ بزرگترین پسر زردشت است که به عنوان رکن اصلی مسایل مربوط به

برادرش فروشتر از این خانواده‌اند (اوش)؛ در بسند ۱۰۳ فروردین‌یشت جاماسب و فروشتر از خاندان هوگو ستوده شده‌اند (اوش)؛ در اوستا این افراد از خاندان هوگو نامشان آمده است: هَوَوَ (دختر فروشتر و همسر زردشت/ هوش‌یَه‌اَنَن از خاندان فروشتر/خوادئَنَن از خاندان هموهنگه/اوروه از خاندان جاماسب و ورشن پسرش) (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ در یوستی به صورت (hwogwa) آمده است (یو. ص ۱۲۰)

۱۸۸. هَوَوَ (او. نو)

huvōuuu «چ»

ر.ک به واژه شماره ۱۸۷ (ما)؛ هَوَوَ، مؤنث واژه هَوَوَ است که او دختر فروشتر می‌باشد (اوش).

۱۸۹. هَوَوَ (او. نو)

huvōuuī «چ»

واژه مؤنث است (ما)؛ در مختوم به uuī حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۶، بند ۱۵ آمده است (ما)؛ در مختوم به uuīā حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۳۹ آمده



آبجاء تخصصی ایشوننت

مادر چهار نفر نخستین اورویج و مادر دو
فرزند دیگر ارینج بیردا است (اوش)؛ ر.ک
به فرهنگ لغات ایرانی میانه (اوش)؛ در
یوستی به صورت (Isadwāstra) آمده
است (یو. ص ۱۲۲).

۱۹۱. ایشوننت (او. نو)

دد «دد» *isuuant*
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
uuatō حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛
از جمله پارسایان و پسر وراز می باشد
(ما)؛ به معنی «حکمران، توانا، قادر» است
(ما/اوش)؛ صورت *issuan* آن در (یشت
۴۳، بند ۱۴) و (یشت ۴۷، بند ۴) آمده
است (ما)؛ در ریگ ودا به صورت
īśvarā- آمده است (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ در
یوستی به صورت (*īswand*)، *īswad*
آمده که پسر وراز، اولین آتر و خش، کسی
که آتش مقدس را برپا کرد می باشد (یو. ص ۱۲۳).

۱۹۲. جُفروث (او. نو)

جیو لود *jaḥrut*
واژه مؤنث است (ما)؛ در مختوم به *tō*

روحانیت را درک کرد (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات زبانهای باستانی (ما)؛ به
معنی «در آرزوی (خواهنده) چراگاه» است
(ما)؛ پیامبر ایرانی یکی از پسران خود را در
گاتها یاد می کند و در وهیشتواشت گات،
یسنا، هات ۵۳ بند ۲ در جایی که از یاران
خود نام می برد فرماید: کی گشتاسب و پسر
زردشت سپنتمان و فرشوشتر راه راست
دین را بیاریند و در جهان دیگر از کسانی
باشند که از پاداش جاودانی ایزدی
برخوردار گردند.» در اینجا از این پسر نام
برده نشده، اما باید منظور ایست و استر که
بزرگترین پسر زردشت است باشد (اوش)؛
در یسنا ۲۳، پاره ۲ آمده «خواستار
ستائیدم، فرورد کیومرس، زردشت
اسپنتمان، کی گشتاسب، ايسدواستر پسر
زردشت و همه نخستین آموزگاران کیش
را» (اوش)؛ در فروردین یشت بند ۹۸ از
ايسدواستر و دو برادرش اُرَوَتَدَنَر و
خورشیدچهر یساد گردیده و به
فروهرهایشان درود فرستاده شده است
(اوش)؛ اشپیگل ايسدواستر را خواستار
کشتزار معرفی کرده است (اوش)؛ در سنت
این سه برادر از یک مادر دانسته نشده و
ايسدواستر و سه خواهرش از یک مادرند
و اُرَوَتَدَنَر و خورشیدچهر از همسر دیگر.

(ما.)؛ از جمله پارسایان و پسر پَثریش‌تور است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم می‌باشد (ما.)؛ خود واژه jar به معنی «خواندن» است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت jarō.dañhu آمده است، danñhu واژه اوستایی است که به صورت پسوند می‌آید (یو.، ص ۳۹۱) (یو.، ص ۱۱۱).

۱۹۵. جَرَوَنگَهو (او. نو)

jarō.vanñhu رَسَدَنگَهو
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به hēuš حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۱۳ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پسر فرایزنتن است (ما.)؛ معنی آن مشخص نیست (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در اوستا تنها یک بار از او یاد شده است (اوش.)؛ به معنی «پاسبان نیکی» است (اوش.)؛ در یوستی به صورت jarōwanñhu می‌آید (یو.، ص ۱۱۱).

۱۹۶. جاماَسپَ (او. نو)

jāmāspa رَسَدَنگَهو
در اوستای کهن (گاهان) = dājam می‌باشد (ما.)؛ واژه مذکر است (ما.)؛ در

حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۱ آمده است (ما.)؛ از جمله دوشیزگان پارسا است (ما.)؛ معنی آن واضح و دقیق نیست (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات زبانهای باستانی (ما.)؛ در بند ۱۴۱، نام هشت دوشیزه پارسا آمده که یکی از آنها همین جَنُروت است (اوش.).

۱۹۳. جَنَر (او. نو)

janara رَسَدَنگَهو
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر ورس‌مپ است (ما.)؛ احتمالاً مشتکل از a) jan-nar-stak می‌باشد (ما.)؛ در حالت jēn-nar به معنی «کشنده مردان» است (یشت ۵۳، بند ۸) (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت nṛ-hán آمده است (ما.)؛ در ویشتاسب-یشت به صورت نامشخص آمده است (ما.).

۱۹۴. جَرَوَنگَهو (او. نو)

jarō.dañhu رَسَدَنگَهو
واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به hēuš حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است

حالت dējāmāspō اوستای کهن
 (گاهان) در حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛
 در یشت ۵۱، بند ۱۸ آمده است (ما)؛ در
 مختوم به ā در حالت (ندایی/مفرد) است
 (ما)؛ در یشت ۴۶، بند ۱۷ آمده است (ما)؛
 در اوستای نو به صورت jāmāspō
 حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ در آفرین
 زردشت ۲ آمده است (ما)؛ در
 ویشتاسپ یشت ۳ آمده است (ما)؛ در
 یشت ۵، بند ۶۸ آمده است (ما)؛ در
 مختوم به ahe حالت آن (اضافی/مفرد)
 است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ به
 صورت (huuōuuahē) آمده است
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ به صورت
 (aparazātahe) آمده است (ما)؛ در
 مختوم به ā حالت (نهادی/تثنيه) است
 (ما)؛ در یشت ۱۲، بند ۷ آمده است (ما)؛
 در مختوم به aēiblia حالت آن
 (برائلی/تثنيه) است (ما)؛ در
 ویشتاسپ یشت ۱۱ آمده است (ما)؛ از
 جمله پارسایان با نام خانوادگی:
 (huuō.guua) (huuōuuahē) است
 (ما)؛ مانند برادرش فرَش اوشتَر یکی از
 اشخاص بلندمرتبه در دربار ویشتاسپ
 (گشتاسپ) است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
 لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به

صورت: [dējāmāspō... kùāmāih] ašvaih (مند
 باستان) [dējāmāspa... آمده است
 (ما)؛ به معنی «اسبی که داغ آتش دارد»
 (ما)؛ جزء دوم این واژه همان اسب است
 ولی جزء اول آن معلوم نیست (اوش)؛
 گویند که ترجمه این نام به عربی، نصرالله
 است (اوش)؛ در سنت زرتشتیان آمده
 است که جاماسب از خاندان هوگو و برادر
 فرشوستر است که هر دو وزیر
 کی‌گشتاسب بودند (اوش)؛ جاماسب با
 دختر زردشت (پوروچستا) ازدواج کرد
 (اوش)؛ او در ادبیات ایران و عرب لقب
 فرزانه و حکیم دارد و پیشگویی‌هایی را به
 او نسبت می‌دهند (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ
 لغات فارسی میانه (اوش)؛ او حکیمی
 ستاره‌شمر بود (اوش)؛ جاماسب‌نامه را که
 در آن پیشگویی‌ها است به او نسبت
 می‌دهند (اوش)؛ گویند چون گشتاسب،
 آئین زردشت پسندید، جاماسب و پشوتن
 و اسپندیار نیز به زردشت گرویدند (اوش)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش)؛
 جاماسب به نشر علوم نجوم و حکمت
 پرداخت (اوش)؛ نامه‌ای که به پارسی قدیم
 است از جاماسب دیده شده که نام آن
 فرهنگ ملوک و اسرار عجم است و عنوان
 آن به نام گشتاسب شاه است و گویند که ۵

۱۹۸. کَئَو (او. نو)

kaēuuu

وسیع»د

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۲ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پدر فرین آسپ
است (ما)؛ معنی آن نامشخص است (ما)؛
در (زند) اوستا a بند ۲۵ و a بند ۱۱۵، به
صورت kaša- (یعنی š بجای ēuu آمده
است) (ما)؛ در ریگ ودا نیز به صورت
kēša- آمده است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ
لغات فارسی باستان (ما)؛ در یوستی به
صورت kakwa (kaīwa) آمده است
(یو. ص ۱۵۲).

۱۹۹. کَهَرگَن (او. نو)

kahrkana

وسیع»د

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
anām- حالت آن (اضافی/جمع)
می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان و خانواده
kahrka هو فرۆج است (ما)؛ به صورت
(یکی از اسامی حیوانات است، به معنی
«خروس» (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ به معنی «نوعی کبک»
است (ما)؛ در یوستی به صورت

هزار سال از روزگار آینده را بازنموده و از
سلاطین و انبیا خبر داده است (اوش)؛
حضرت موسی را سرخ شبان (باهودار =
چوبدستی) تعبیر کرده است (اوش)؛
جاماسب در آئین زردشت از ارج ویژه
برخوردار است (اوش)؛ ر. ک به فرهنگ
لغات زبانهای میانه (اوش)؛ جاماسب برادر
لهراسب و عم گشتاسب معرفی شده است
(اوش)؛ در گشتاسب یشت بند ۳ زردشت
به گشتاسب دعا کرده فرماید: «بکند از تو
ده پسر به وجود آیند، سه تن از آنان مانند
آتربانان (موبدان) و سه تن از آنان مانند
رزمیان و سه تن از آنان مانند کشاورزان
شوند و دهمی مانند جاماسب، آباددارنده
کشور». (اوش)؛ در یوستی به صورت
(jāmāspa) آمده است (یو. ص ۱۰۹).

۱۹۷. جیش تَین (او. نو)

jištaiiana

وسیع»د

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۳ آمده است
(ما)؛ از نظر معنا و خواندن دقیق و مفهوم
نیست (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی
باستان (ما).

kahrkana نام یکی از خاندان ویس است؛ کسی که از ریشه و جد هوفروچ است (یو. ص ۱۵۱).

۲۰۰. گنوکا (او. نو)

kanukā ویدوید
واژه مؤنث است (ما)؛ در مختوم به **kailā** حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است = دوشیزه پارسا (ما)؛ احتمالاً مخفف شده اسامی مثل: **kainnikā** و **kainliā** به معنی «دوشیزه» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ یکی از ۸ دوشیزه پارسا در فروردین یشت است (اوش)؛ در یوستی به صورت **kanuka**، دوشیزه‌ای که فروشی او ستوده شده است آمده و خود واژه **kainika** به معنی «دوشیزه» است (یو. ص ۱۵۵).

۲۰۱. گنش (او. نو)

kaosha ویدوید
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به **ahe** حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر فرادوس

می باشد (ما)؛ معنی آن نامشخص است (ما)؛ در فارسی باستان به صورت **fra-kuš** (سلاخی کردن، کشتن) آمده است (ما)؛ ر.ک. به فرهنگ زبانهای فارسی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودای نو به صورت **koša-** آمده که به معنی «نام یکی از نژادهای روجسانی» است (ما)؛ در یوستی به صورت **kaoscha** آمده که در سنسکریت (**kośā**) می باشد (یو. ص ۱۵۵).

۲۰۲. گز (او. نو)

kara ویدوید
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به **rām (-ča)** حالت آن (رائی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۵ بند ۷۳ آمده است (ما)؛ از مخالفین و دشمنان آش‌وزده و ثریت می باشد (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ در یوستی (**kara**):
۱. **kara asaban** (گز آسبن)، که یکی از دشمنان آشه‌وزده است (یو. ص ۱۵۶).

۲. **kar** (گز)، که پادشاه افسانه‌ای ارمنستان (از ریشه هیک)، جانشین وستم است (یو. ص ۱۵۶).
۳. **kārardašir**، که پسر دَشکال، شهردار هندوستان در زمان بهمن پسر

اسفندیار بود (یو. ص ۱۵۶).

۲۰۳. گَریپَن (او. کا. نو)

ویدلدهد *karapan*

در اوستای نو و گاهان هر دو آمده است (ما.)؛ به نخستین گروه از ضد عقاید زردشت (مخالف عقاید زردشت) اطلاق می‌شود (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در گات‌ها اسم طبقه‌ای از امرا و پیشوایان دیویسنا است (اوش.)؛ کوی‌ها هم طبقه دیگری از کرپن‌ها هستند (اوش.)؛ در برخی به کوران چشم‌دار و کران گوش‌دار تعبیر شده است (اوش.)؛ مراسم و نیرنگ و مناسک دینی آنها بسیار پیچیده بود و قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند و از قدرت‌شان به زیان مردم استفاده می‌کردند (اوش.)؛ از سه تن کرپانها در سرودها یاد شده که عبارتند از: اوسپج، کوی‌ها، بُندَو که در آغاز در نهایت تندی و شدت در مقابل زردشت و دین او مقاومت کردند، اما سرانجام دین تازه پیروز شد (اوش.)؛ در گات ۲۰ بند ۴۴ آمده است: «ای مزدا، چگونه بدراهان نیرومند شده‌اند و نیز می‌پرسم اینان که صف کشیده‌اند تنها به سود خودشان است. بنابراین تیره کرپن و اوسپج در گیتی نفرت پدیدار کردند و تیره

کوی‌گیتی را به بُند و ناله سپرده‌اند چرا اینان هدف آشه را نمی‌خواهند که فزونی امنیت است» (اوش.)؛ ایزد بهرام درهم کوبنده کرپان‌ها است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *karpan* آمده است (یو. ص ۱۵۶).

۲۰۴. گَرسِنَ (او. نو)

ویدلدهد *karsna*

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *ahe* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۶ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و از خاندان زُئثرونت است (ما.)؛ آشی به خانه او فرود آمده است (ما.)؛ در ریگ‌ودای نو به صورت *krtsnā* به معنی «کامل، تکمیل، تمام» آمده است (ما.)؛ او از افراد معدودی است که متجاوز از یک بند تمام درباره‌اش در فروردین‌یشت توصیف شده است (اوش.)؛ او سلاحش کلام مقدس و استدلال منطقی بوده است (اوش.)؛ آشی به خانه او فرود آمده و به خانواده‌اش برکت بخشید (اوش.)؛ در یوستی به صورت *(karasna)* آمده است، او پدر ویراسپ است (یشت ۱۳، بندهای ۱۰۶ و ۱۰۸) (یو. ص ۱۵۶).

۲۰۵. گرش نَز (او. نو)

karšnaz

وسلویجی

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به Zō حالت (نهادی/جمع) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۳۸ آمده است (ما)؛ از خاندان گرش نَزیدن است (ما)؛ معنای دقیقی ندارد (ما)؛ تقریباً به معنی «سیاه، تیره» است (ما)؛ در ریگودا به صورت *krūna-* آمده است (ما)؛ قسمت دوم آن یعنی *snaz* در ریگودا به صورت *sanaj* (= *sana*) به معنی «پیر، کهنه» آمده است (ما)؛ او از خانواده ایرانی است که از نیرومندی اش در فروردین یشت نام برده شده است (اوش).

kasupatu آمده است (یو. ص ۱۵۸).

۲۰۷. گَتو (او. نو)

katu

وسد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *tōuš* حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۴، ۲ بار آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر و هونمه و وهوزده است (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ در ریگودا به صورت *śāt-ru-* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستانی (ما)؛ در یوستی به صورت (*katu*) آمده است (یو. ص ۱۵۹).

۲۰۶. کَسُوپیتو (او. نو)

kasupitu

وسددردد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *tōuš* حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر آر است (ما)؛ به معنی «کسی که خوراک کم دارد» (ما)؛ نام خودمانی (?) است (ما)؛ در ریگودا به صورت *kaśú-* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ برادر او برزیشنو است (اوش)؛ در یوستی به صورت

۲۰۸. گَوَارَشَن (او. نو)

kauuārasman

وسدسددد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *smō* حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در زنده اوستا (۱۸ و ۱۰) آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*kawārazem*) آمده است، کورزم تورانی توسط گیو کشته شد (یو. ص ۱۵۹)؛ او پسر ویشتاسپ است (یو.).

ص ۱۵۹؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه
(یو. ص ۱۵۹).

فرنی) می‌باشد (یو. ص ۱۶۰-۱۵۹)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات شاهنامه (ما).

۲۰۹. کَوَات (او. نو)

وید»سد» *kauuāta*

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
am حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۷۱ آمده است (ما)؛
در مختوم به *ahe* حالت آن
(اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۳۲ آمده است (ما)؛ یکی از کوی‌هایی
است که به عنوان مؤسس (بانی) سلسله
کوی به شمار می‌آید (ما)؛ معنی آن را دقیق
نمی‌توان گفت، شاید که احتمالاً ترکیبی از
دو نام کوی و کَوا باشد (ما)؛ در زند اوستا
a(18f) آمده است (ما)؛ واژه *kavād* به
معنی «حیوان (جانور) وحشی جوان» است
(ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان
(ما)؛ در زند اوستا *(18a)* واژه *kavād*
آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت
kawāta آمده است (یو. ص ۱۵۹)؛ ۱. او
همان قباد (صورت عربی) است و پسر کاوه
در شاهنامه فردوسی است (یو. ص ۱۵۹)؛ او
کوی‌کوات، اولین پادشاه از خاندان کیانی و
پسر اوزو است: (یشت ۱۳، بند ۱۳۲ و
یشت ۱۹، بند ۱۷) و همسر فرهنگ

۲۱۰. کَوِی (او. نو)

وید»د» *kauui*

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
uuōiš- حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بندهای ۱۱۴، ۱۱۹،
۱۲۳ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و
پدر گرش و پورشتی است (ما)؛ کوی نام
مخفف است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
kavī آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به
صورت *kawi* آمده است (یو. ص ۱۶۰)

۲۱۱. کات (او. نو)

وید»د» *kāta*

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۴ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسیان و پدر وُهودات
است (ما)؛ کات به معنی «مطلوب،
پسندیده» است (ما)؛ کامل این واژه به
صورت *kāta-vira* می‌باشد (ما)؛
صورت کامل آن در زند اوستا *(15. a)*
آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات

ایرانی باستان (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
(kāta) آمده است (یو.، ص ۱۵۸)؛ او، کاد
(kād) پسر ماه و نداد گُشنسب و پدر
ورید است (یو.، ص ۱۵۸).

۲۱۲. گسو (او. نو)

kasu و سدد
این واژه در اوستا جایی ندارد بلکه در
فرهنگ لغات ایرانی باستان + کتاب
زوندرومان (ص ۲۷۴) به صورت
(kašaoiia-sees) آمده است (ما)؛
ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛
معنی آن دقیق نیست (ما)؛ در یوستی به
صورت kasūn آمده که از فیلسوفان
است (یو.، ص ۱۵۸).

۲۱۳. کِرسِ اُخشَن (او. نو)

karasaoxšan و سدد
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
šno حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۱ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ در
ریگ ودا به صورت kṛśā- آمده است که
معنی آن (لاغر، بی جان، ضعیف) است (ما)؛
در یوستی به صورت (keresaoxšan)

آمده است؛ او برادر ویشتاسپ بوده و به
معنی «شخصی است که از فرط جان کندن
لاغر» است (یو.، ص ۱۶۱).

۲۱۴. کِرسَوَزده (او. نو)

karasauuazdah و سدد
واژه مذکر است (ما)؛ به صورت
(uuazdahəm) یا (uuazdām)
در حالت (رائی/مفرد) می باشد (ما)؛ در
یشت ۱۹، بند ۷۷ آمده است (ما)؛ از
جمله مخالفان هوشروه است که او به
خونخواهی و انتقام پدرش از سیاورشن با
فَرَنگَرَشَین پیروز شد (ما)؛ معنای آن دشوار
است (ما)؛ در ریگ ودا به صورت kṛśā-
آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
فارسی باستان (ما)؛ در اوستا، افراسیاب
دارای دو برادر است به اسامی آگریث به
معنی «کسی که گردونه اش در پیش می رود»
و کِرسوزد به معنی «استقامت و پایداری
کم دارند». آگریث در اوستا همچون در
شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان است.
کرسیوز یکی از مسببین قتل سیاوش است
که کیخسرو به خونخواهی پدرش و
آگریث از او و افراسیاب انتقام کشید
(زامیادیشث بند ۷۷) (اوش)؛ در یوستی به
صورت (keresawazdah)

۲۱۶. کِرساسپ (او. نو)

karasāspa

وَعَلَدَسَدَدَرَد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *ō* حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۹، بند ۱۱، دو بار آمده است (ما.)؛ در (یشت ۵، بند ۳۷)، در (یشت ۱۵ بند ۲۷)، در (یشت ۱۹، بند ۳۸ و ۴۰)، دو بار و در بند ۴۴ هم (باز دو بار) آمده است (ما.)؛ در مختوم به *as (-ča)* حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۹، بند ۱۰ آمده است (ما.)؛ در مختوم به *am* حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۹، بند ۳۹ آمده است (ما.)؛ در وندیداد ۱، بند ۹ آمده است (ما.)؛ در مختوم به *ahe* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در (یشت ۱۳، بند ۶۱ و ۱۳۶) آمده است (ما.)؛ از جمله قهرمانان اسطوره‌ای و پسر ثریت (سام) بوده و در (یشت ۹ بند ۱۰) و در (یشت ۱۳ بندهای ۶۱ و ۱۳۶) آمده است (ما.)؛ او فاتح برگندر و اهریمن است (ما.)؛ در یشت ۵، بند ۳۸ آمده است (ما.)؛ او از هسپتاسپ انتقام برادرش اورواخشی را گرفت (ما.)؛ او با تلاش بسیار فره را به دست آورد (ما.)؛ در یشت ۱۹، بند ۳۸ آمده است (ما.)؛ به معنی «دارنده اسب لاغر» است (ما.)؛ این واژه همان گرشاسب،

است (یو.، ص ۱۶۲)؛ او برادر پشنگ و افراسیاب است (یو.، ص ۱۶۲)؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (یو.، ص ۱۶۲).

۲۱۵. کِرسانی (او. نو)

karasāni

وَعَلَدَسَدَدَرَد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به *nīm* حالت آن (رانی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۹، بند ۲۴ آمده است (ما.)؛ او از دیویسان است (ما./اوش.)؛ هوم بود آن که کِرسانی را از شهریاری برانداخت (ما./اوش.)؛ در بند ۲۴، یشت ۹ آمده است که: «او کسی بود که از حرص سلطنت خود ندا در می‌داد و می‌گفت از این پس آتربان در مملکت من از برای منتشر کردن آئین نگرده. آن که همه ترقی را درهم شکند. همه ترقی را بمیراند.» (اوش.)؛ به موجب بند بالا، او شهریاری است مخالف مزدیسنا (اوش.)؛ او کسی است که روا نمی‌داشت آتربان یعنی پیشوای دین، در مملکت تعلیمات دینی انتشار دهد. هوم، دست این دشمن آئین را از شهریاری کوتاه کرد (اوش.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *krśānu-* آمده است (ما.)؛ به معنی «نگهبان ثومه ملکوتی است و خدایان و موجودات را از جاودانه بودن باز می‌دارد» (ما.).

حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ به معنی «کشنده، نابودکننده» است (ما)؛ در مورد چیزهای طبیعی ویرانگر است مانند زمستان، سرما،... (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ همان دیو ملکوش (مکلوس) است (اوش)؛ طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد و از واژه مَهرک (مرگ) مشتق شده است (اوش)؛ این واژه فقط یک بار در یکی از جزوات اوستایی آمده (اوش)؛ او دیوی است مهیب که در پایان هزاره اوشیدر، زمستان هولناکی پدید آورد و در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد و سرما نماید. توفان ملکوش و باغ و رجمکرد در اوستا بسیار شبیه به طوفان نوح و کشتی وی است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (اوش).

۲۱۸. میدیوی ماؤنگه (او.کا)

maidiiōi.mānha 𐬨𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬎𐬨𐬀
در اوستای نو به صورت (maidiiōi)
آمده است (ما)؛ واژه مذکر است (ما)؛ در اوستای کهن (گاهان) در مختوم به ā حالت آن (ندایی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵۱، بند ۱۹ آمده است (ما)؛ در مختوم به ahe (در اوستای نو) حالت آن

گرشاسب است (اوش)؛ این پهلوان ایرانی که پسر اثرط (اترد) پسر سام تورگ پسر سپانیاسپ (شیدسپ) پسر دورشاسب پسر توگ (تور) پسر فریدون است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش)؛ وی در اوستا با صفت نَرَمَنو (= مردسَرشت) و پهلوان یاد شده و همین واژه که بعدها به صورت نریمان درآمده است (اوش)؛ در اوستا، نسکی به نام سوتکرنسک بوده است که فرگرد ۱۵ آن از گرشاسب به‌طور مفصل سخن گفته است ولی متأسفانه از بین رفته و خلاصه آن در پهلوی آمده (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (اوش)؛ در سنت زردشتیان گرشاسب یکی از جاویدان‌ها می‌باشد. او نمرده بلکه فقط به خواب رفته و در زمان سوشیانس از خواب برمی‌خیزد و از جمله یاران موعود زردشتی است که در نو کردن جهان هستی و برانگیختن مردگان و آرایش رستاخیز با سوشیانس همراهی خواهد نمود (اوش)؛ در یوستی به صورت (keresāspa) آمده است (یو.، ص ۱۶۲ - ۱۶۱).

۲۱۷. مهرکوش (او.نو)

mahrkūša 𐬨𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬎𐬰𐬀
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به ō

ahē حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است
 (ما.)؛ پسر آئیریاو و از آبا و اجداد آریایی
 است (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت
 mānu(š) آمده است (ما.)؛ اسم خاندان
 وی در اوستا آئیریاو یعنی یاری‌کننده
 ایرانیان آمده است منوچهر در اوستا
 منوش چیتر یعنی از نژاد و پشت منوش
 می‌باشد و مَه ائیوچیتره نیز آمده که به
 معنی «از نژاد مینوی، آسمانی و روحانی»
 است (اوش.)؛ در کتب به اسامی نامورانی
 که به مانوش موسوم بوده‌اند برمی‌خوریم
 (اوش.)؛ در سلسله نسب لهراسب نام
 مانوش دیده می‌شود (اوش.)؛ اسم منوچهر و
 خاندانش فقط یک بار در اوستا و در بند
 ۱۳۱ فروردین‌یشت آمده است (اوش.)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش.)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش.)؛ در
 یوستی به صورت (manuščipra)
 آمده است (یو. ص ۱۹۱)؛ به معنی «پاسدار
 پایان فراموشی‌های زمانه اورمزد» است
 (یو. ص ۱۹۱).

(اضافی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند
 ۹۵ آمده است (ما.)؛ او پسر آراشتی (در
 یشت ۱۳، بند ۹۵) است و همچنین
 پسرعمو (دائی، خاله، عمه) زردشت با نام
 خانوادگی سپنثما است (در یشت ۱۳،
 بند ۹۵ آمده است)؛ او از جمله اولین
 گروندگان دین زردشت است (در یشت
 ۱۳، بند ۹۵ آمده است) (ما.)؛ در یشت ۱۳،
 بند ۱۲۷ نیز به عنوان شخصیت دیگری
 آمده است (ما.)؛ به معنی «یکی از نامهای
 تقویم بوده که در نیمه ماه متولد شده
 است» (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
 باستان (ما.)؛ در اوستا دو تن به نام
 مئیدیوئی ماونگه مذکورند. نخستین که
 مشهور است و او را به نام مدیوماه پسر عم
 زردشت می‌شناسیم و دومی هم فقط یک
 بار نامش در جایی از یشت ۱۳ آمده و
 پارسایی ناآشنا است. برای مشخص شدن،
 نامش با مؤخره ابرزات یعنی بعد زاییده
 شده آمده است (اوش.)؛ در یوستی به
 صورت (maiōyōmānhā) آمده
 است (یو. ص ۱۸۳).

۲۲۰. مَخْشْتَنی (او. نو)

maxšti 𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀
 واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

۲۱۹. مَنوش. چیتر (او. نو)

manuš.čithra 𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀.𐬵𐬀𐬠𐬀𐬢𐬀
 واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

ōiš حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۱۶، ۲ بار آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اِسْپَیْدَ (؟)
ویننگ‌هر است (ما)؛ معنی آن نامشخص
است (ما)؛ خود واژه mašt به معنی «زیاد،
پر، به هم فشرده» است (ما).

۲۲۱. مَزْدَیْسَنَ (او. نو)

مَزْدَیْسَنَ mazdaiiasna
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اوسَدَنُ است
(ما)؛ به معنی «وابسته مذهب مزدا» است
(مزداپرست) (ما)؛ در مختوم به sn°a
حالت آن (نهادی/جمع) است (ما)؛ در
اوستا تحت عنوان نام خاص، تنها یک بار
در فروردین‌یشت نامش آمده است:
«فروهر پاک‌دین اوسَدَن پسر مَزْدَیْسَن را
می‌ستاییم.» (اوش)؛ اوسَدَن پسر مزدیسن
غیر از اوسَدَن مشهور که همان کیکاووس
باشد است (اوش)؛ مَزْدَیْسَن در لغت اسم
مرکبی به نام مزداپرست است (اوش)؛ از
این پدر و پسر اطلاعی در دست نیست
(اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
بساستان (ما)؛ در یوستی به صورت

(mazdayasna) آمده است (یو).
ص ۲۰۱.

۲۲۲. مایَوَ (او. نو)

مایدو māiiauuu
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اِئْتَوَ است
(ما)؛ در اصل این واژه در ریگ‌ودا نام
مردانه māyava است (ما)؛ در زند اوستا
(۲۶. a) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی
به صورت māyawa آمده است (یو).
ص ۱۸۸.

۲۲۳. مازْدَیْسَنَ (او. نو)

مَزْدَیْسَنَ mazdaiiasna
مانند تعریف واژه ۲۲۱ یعنی:
mazdaiiasna می‌باشد. در یوستی به
صورت mazdayasna آمده است (یو).
ص ۲۰۱.

۲۲۴. ماوَنْتَرَوَاک (او. نو)

ماوَنْتَرَوَاک maθrauuāka
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به

vohu/vaṇhu دو، قسمت دوم آن یعنی
به معنی «خوب» است (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت manzdrāwahhu
آمده است (یو. ص ۱۹۲).

۲۲۶. میرِیشِ فی (او. نو)

mārazišmūa 𐬨𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
hehe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۶ آمده است
(ما)؛ پسرش فروهَکُفَر می باشد (ما)؛ از
اقوام میرِیشَم است (ما)؛ از نظر خواندن و
ریشه شناسی نامشخص است (ما)؛ در
ریگ ودا، śmīla به صورت sāmā-
آمده و واژه -marz به معنی «لمس کردن»
است (ما)؛ در یوستی به صورت
merezīšma آمده است (یو. ص ۲۰۳).

۲۲۷. تَن راسِتی (او. نو)

nanarāsti 𐬨𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ōiš حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛
در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از
جمله پارسایان و پسر پِیشتَه است (ما)؛ در
ریگ ودا به صورت nānā و rāsti آمده

ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۵ و ۱۱۵ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر
سایموژی و پدر وَهَم اذات است (ما)؛ به
معنی: اظهار عقیده ای است که توأم با کلام
و وحی مقدس می باشد (ما)؛ در ریگ ودا به
صورت:

māntram vocəma, māntram
ukthyám ... آمده است (ما)؛ و در
اوستای کهن (او. کا) به صورت:
vaočāt... maθrəm آمده است (ما)؛
در زند اوستا (۲۰. a) آمده است (ما)؛ در
یوستی به صورت mañprawāka آمده
است (یو. ص ۱۹۱).

۲۲۵. ماژدراونگهو (او. نو)

maždrāuuanhu- 𐬨𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
həuš حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۸ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان که یکی از
وابستگان (کاملاً مشخص نیست شاید هم
برادرِ شریراونگهو باشد) که فرۆشی او
ستایش شده است (ما)؛ در اوستای نو واژه
maždra- به معنی «حکیم و خردمند»
است (ما)؛ و در اوستای نو و کهن (کا) (هر

است (rāddhi-) (ما.); nana پسوند بسیاری از نام‌های آرامی است (ما.); در جدول نامهای پارسیان یشت سیزدهم نامش یکبار آمده است و از او اطلاعی دیگر نیست ولی در همین جدول نام پسر دیگرش اوسمانَر ۲ بار ستوده شده است (اوش.); در یوستی به صورت nanārāsti آمده است، او برادر رَزَرَدائیتی می‌باشد (یو.. ص ۲۲۱).

۲۲۸. نَتَنَر (نوذر) (او. نو)

در جدول واژه مذکر و جمع است (ما.); در مختوم به ra(-ča) حالت آن (نهادی/جمع) می‌باشد (ما.); در (یشت ۱۷، بند ۵۵ و ۵۶)، ۲ بار آمده است (ما.); در مختوم به ranam حالت آن (اضافی/جمع) است (ما.); در یشت ۱۵، بند ۳۵ آمده است (ما.); همچنین به صورت naotairiia (واژه مذکر) آمده است (ما.); در یشت ۵، بند ۹۸ در حالت (نهادی/جمع) به صورت riiānphō و ۲ بار آمده است (ما.); در حالت iiānō (نهادی/مفرد) است که در یشت ۵ بند ۷۶ آمده است (ما.); در مختوم به iiānahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد که در

یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما.); او از نژاد اقوام و بستگان naotara است (ما.); ویشناسپ (گشتاسپ) و هوتوسا نیز از همین خاندان (نوذران است) (ما./اوش.); قبل از زردشت بسیار مهم بوده است و در آداب و رسوم جدید به یکی از پسران مَنوش چَیشر (منوچهر) منسوب شده است (ما.); ریشه واژه -naotara نامفهوم است (ما.); در صورت‌های جدیدتر به صورت -navatara به معنی «ملوان کشتی» است (ما.); ر.ک به فرهنگ زبانهای فارسی میانه (اوش.); ر.ک به فرهنگ اسامی خاص در شاهنامه (اوش.); ر.ک به فرهنگ زبان فارسی نوین (اوش.); در ارت‌یشت کلیه پادشاهان کیانی را نوذریان نامیده‌اند و نوذریان در برابر تورانیان آمده است (اوش.); خاندان نوذر در اوستا نَتَوَیَریان نامیده می‌شوند (اوش.); در یوستی به صورت naotara (nautara) آمده است (یو.. ص ۲۲۱).

۲۲۹. نَبَنَتی (او. نو)

در جدول واژه مذکر است (ما.); در مختوم به -iiehe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است

uš حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر وِئزَنگَه
 است (ما)؛ مانند واژه -vohu.nəmah
 است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی
 باستان (ما)؛ فقط یکبار آن هم در یشت ۱۳
 فروشی‌اش ستوده شده و دیگر از او نشانی
 نیست (اوش)؛ معنی آن ستایش نیک است
 (ما)؛ در یوستی به صورت
 (nemōwanhu) آمده است (یو).

ص ۲۲۸.

۲۳۲. نِرْمَنَه (او.نو)

nərəmanah
 واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به nō
 حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
 (یشت ۵ بند ۵۰) و در (یشت ۱۹ بند ۷۷)
 آمده است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
 nṛmānas- به معنی «باشجاعت یک
 قهرمان» آمده است (ما)؛ همچنین در
 اوستای نو به صورت naire.manah و
 nariya-manah آمده است (ما)؛
 اشراف‌زاده (نجیب‌زاده) قهرمانی که بر
 خسرو در میدان اسب‌دوانی چیره و فاتح
 گشت (ما).

(ما)؛ از جمله پارسایان می‌باشد (ما)؛
 نهمین پیشوا است (ما)؛ در اوستای نو به
 صورت nauua.naptiia آمده است
 (ما)؛ او یکی از پسران کوی ویشناسپ است
 که در مأخذ مورد نظر از برادرانش نیز یاد
 شده است (اوش)؛ در یوستی به صورت
 naptiya از خاندان نَئوَتَر، برادر
 هوت‌اوس، وجاسپ، هباسپ و ویستوروا
 آمده است (یو. ص ۲۲۱).

۲۳۰. نَزْوَه (او.نو)

narauua
 واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
 ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در (یشت ۹، بند ۱۸) و در
 (یشت ۱۳، بند ۱۳۱) آمده است (ما)؛ در
 اوستا، آغزیرث برادر افراسیاب با این
 صفت یعنی نَزْوَه به معنی «ازپشت دلیر، نر،
 پهلوان» آمده است (ما/اوش)؛ معنای خود
 واژه نَزْوَه نامفهوم است (ما)؛ در یوستی
 به صورت narawa آمده است (یو. ص ۲۲۱)

۲۳۱. نِمَوَنگَهو (او.نو)

nəmō.vanhu
 واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به

۲۳۵. نیویک (او. نو)

nəramiiazdana 

niiuika } 二九一

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
 ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر آیثویو
 است (ما)؛ متشکل از ۲ قسمت n-
 (مرد/جنگجو) و قسمت دیگر milazda
 است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
 médha- آمده که آن هم از صورت
 miyédha- که فرم اوستایی آن همان
 (miiazda) می‌باشد آمده است (ما)؛
 مانند واژه -nrmédha (در
 ریگ‌وداست) (ما)؛ در یوستی به صورت
 neremyazdana آمده است (یو).

ص ۲۲۸).

۲۳۴. نَجَرَ (او. نو)

nijara 𐎧𐎠𐎢𐎡𐎹

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
 ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۱ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر سَوَه است
 (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ ر.ک به
 فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ در زندی
 اوستا، (۲۱ff) آمده است (ما).

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
 ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۹ بند ۴۱ آمده است (ما)؛
 در یشت ۱۹ آمده است که پسر از کِراساسپ
 می‌باشد که کشته شده است (ما)؛ معنی آن
 کاملاً دقیق نیست (ما)؛ در زندِ اوستا a
 بند ۱۹ آمده است (ما)؛ در اوستا دیگر
 هیچ اشاره‌ای به آن نشده است (ما)؛ در
 یوستی به صورت (niwika) آمده است
 که او پدر نه دزد می‌باشد (کسانی که
 کراساسپ را کشتند) (یو. هس ۲۳۰).

۲۳۶. اویغمستستور (او. نو)

ōiŋmastastura ၀ါးပိတ်ပိတ်ပိတ်

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
 ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در پشت ۱۳ بند ۱۲۵ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اِرِزَوْنْت
 است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی
 باستان (ما).

۲۳۷. پَتی سَنگَهَنو (او. نو)

paēsanḥanū ກຸ່ມອຸປະກອນ

واژه مؤنث است (ما.)؛ در مختوم به

پیتی شریز (؟) است (یو.. هس ۲۳۸).

۲۳۹. پِیَنگَهز (او. نو)

paianhar ردددددددد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به IO حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۱۶ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پسر مَخشتی است (ما.)؛ معنی آن نامشخص می‌باشد (ما.)؛ برادر او آسپ‌پَد است (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت páyasvant- و در ریگ‌ودای نوین به صورت payasvñ (پرشیر) است (ما.).

۲۴۰. پیریش‌تور (او. نو)

pairištura ردددددددد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر جَرَو.دَنگَهو می‌باشد (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت sthūrā- (قوی، محکم) آمده است (ما.)؛ در زندِ اوستا (۲۷ff)a آمده است (ما.).

۲۴۱. پِیَنی.ذرات (او. نو)

paiti.drāθa ردددددد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

nuua حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۴۱ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان مؤنث (دوشیزه) است (ما.)؛ معنی آن دقیق نیست (ما.)؛ در جدول اسامی پارسایان از هشت دوشیزه پارسا نام رفته و فرّوشی‌شان ستوده شده که دوشیزه پِیَسنگَهنو یکی از آنان است (اوش.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما.)؛ واژه paēsah-vanū به معنی «دوستدار زینت‌آلات» می‌باشد (ما.)؛ در یوستی به صورت (paesanhanu) به معنی «کسی که دارای زیبایی» می‌باشد، آمده است (یو.. هس ۲۳۸).

۲۳۸. پِیَنی‌شته (او. نو)

paēšatah ردددددددد

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به tanhō حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵، دو بار آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدرنَن‌راستی زَرزداتی و اوزمانَر است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم می‌باشد (ما.)؛ این واژه از نام فامیلی خود یعنی (uspaēšata) جدا نیست و به صورت جدا معنای نامفهومی دارد (ما.)؛ در یوستی به صورت (paēšatañh)، آمده است، او پسر

مقابل» و واژه *srīra* به معنی «زیبا» می‌باشد ولی ترکیب این دو واژه با هم معنی نامفهومی دارد (ما)؛ در هندی کهن (باستان) به صورت *prati* (مقابل، در برابر) قبل از صفت آمده است (ما)؛ بعدها این واژه با دست به بسیاری متون افزوده شد (ما)؛ در یوستی به صورت *(paitisrira)* آمده است (یو، ص ۲۳۸).

۲۴۴. بینشی‌ونگه (او. نو)

paiti.van̄ha واژه مذکور در مختوم به *ahe* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ مانند واژه *pati-vah* به معنی «التماس، عجز و لابه» می‌باشد (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما).

۲۴۵. پَرَدَات (او. نو)

paraḍāta واژه مذکور است (ما)؛ در مختوم به *ō* حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در (یشت ۵، بند ۲۱)، (یشت ۱۵، بند ۷) و در (یشت ۱۷، بند ۲۴ و ۲۶) آمده است (ما)؛ در مختوم به *am* حالت آن (رانی/مفرد)

ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان که فروشی‌اش پس از دُرَاث ستوده شده است (ما)؛ معنی آن کاملاً مفهوم نیست (ما)؛ این واژه با *drāθa* می‌آید (ما)؛ فقط همین یک مورد نامش آمده است (اوش).

۲۴۲. بینشی‌آرشنونت (او. نو)

paitiāršauuan̄ واژه مذکور است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان که فروشی‌اش پس از آرَشَوْنَت و وِیرَشَوْنَت ستوده شده است (ما)؛ معنای آن مشخص نیست (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما).

۲۴۳. بینشی‌سَریز (او. نو)

paiti-srīra واژه مذکور است (ما)؛ در مختوم به *ahe* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۰ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر پِشْتَه است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ واژه *paiti* به معنی «در برابر،

۲۴۷. پُرو. دَسَم (او. نو)

parō.dasma رِدَدَلِی. وِدَدَدَد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۵ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پسر داشتاغنی
است (ما)؛ در اوستای نو parō به معنی
«پیش، جلو، ... زودتر» و در (او. کا) اوستای
کهن dasəma و در اوستای نو -dasma
«پیشکش، قربانی، تقدیمی» است (ما)؛ ر. ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت (parōdasma)
آمده است (یو.، ص ۲۳۳).

۲۴۸. پُزشت گَو (او. نو)

paršat.gu رِدَدَلِی. وِدَدَدَد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
gəuš حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛
فرم paršat.gauuā حالت آن
(اضافی/مثنی) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۹۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان
و پسر تَرات و برادر دازگرو. گَو
(dāzgrō.gu) است (ما)؛ به معنی
«باگاوه‌ای ابلق» مانند (přuad.ašva)
که در ریگ وداست و به همین معنا

است (ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۲۶ آمده است
(ما)؛ در مختوم به am یا anam حالت
آن (اضافی/جمع) می باشد (ما)؛ همیشه با
نام haošiiangha می آید (بجز در
وندیداد ۲۰، بند ۱) (ما)؛ ر. ک به فرهنگ
لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ ودا به
صورت (puró-hita) آمده است (ما)؛
این واژه صفت است که متشکل از پَر
(پیش، مقدم) و ذات (داد و قانون) یعنی
کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری
نمود. (اوش)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی
نوین (اوش)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی
میانه (اوش).

۲۴۶. پَرات (او. نو)

parāta رِدَدَلِی. وِدَدَدَد

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛
از جمله پارسایان و پدر پُزشت گَو است
(ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ معنی
لفظی آن یعنی دارنده گاوهای ابلق (اوش)؛
ادبیات کهن آن در زند اوستا a بند ۱۹
آمده است (ما).

می‌باشد (ما)؛ در یوستی به شکل *paršadgā* آمده است (یو، ص ۲۳۳).

۲۴۹. پَرشِیْنَتَ (او. نو)

paršinta روستای دزدانان
واژه مذکر است (ما)؛ در مختم به
ahe حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۳ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پسرگندرو است
(ما)؛ ریشه و خواندن این واژه نامعلوم
است (ما)؛ در یوستی به صورت
paršaṇta آمده است (یو. هس ۲۳۴)؛ به
معنی «جنگنده» است (یو. هس ۲۳۴).

٢٥١. يَنْفُرُو (او.نو)

pāuruua روستا دلداد
واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ō*
حالت آن (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت ۵، بند ۶۱ آمده است (ما)؛ در
ریگ‌ودا هم به همین معنا آمده است که:
paurá، قهرمان نامیده می‌شود و نیز او
نابودکننده (درهم شکننده) کشتی در
درياست که به واسطه کمک اعجاب‌انگیز
این‌دره نگهداری می‌شود (مانند واژه
pāuruua در اوستای نو و *paurá* در
ریگ‌ودا (ما)).

۲۵۲. یازینہ (او. نو)

pāzinaḥ پازینه
 واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به
naghō حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ معنی آن
 نامشخص می‌باشد (ما)؛ در یوستی به
 صورت *pāzinañh* آمده است (یو).
 ص ۲۲۶.

٢٥٠. يَثَنَ (او. نو)

paθana رندکدژد
 واژه مذکر است (ما)؛ مختوم به *aiia*
 (در یشت ۱۹، بند ۴۱) آمده است (ما)؛
 ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛
 در یشت ۱۹ بند ۴۱ به صورت:
hunauuō yat paθanaiaia آمده
 است (ما)؛ واژه *paθana* به معنی «پهن»
 وسیع» است (ما)؛ واژه پهن امروزه فارسی
 از همین است؛ در یوستی به صورت
pathana آمده است (یو. هس ۲۲۵).

۲۵۳. پریدی ذی (او. نو)

pəraɪdɪdaɪiɪ واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به

یشت ۱۳ بند ۱۰۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ واژه *aršti* (در اوستای نو) به معنی «نیزه» است (ما)؛ در زند اوستا (۱۴۶ و ۳۳) آمده است (ما)؛ به معنی «نیزه پهن و عریض» است (ما)؛ صورت (*pərəθuuarəštiš*) در حالت (نهادی/مفرد) است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت (*perepvaršti*)، برادر ویشناسپ است و به معنی «با نیزه پهن انجام دادن» است (یو.، ص ۲۲۶).

۲۵۶. پَشَن (او. نو)

pašana

𐬱𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬌

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *əm(-čā)* حالت (رائی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۵، بند ۱۰۹ آمده است (ما)؛ او از دشمنان ویشناسپ (گشتاسپ) و از جمله دیویسنان است (ما)؛ واژه به معنی «جنگ، پیکار، نبرد و ستیز» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ احتمال دارد که اسم خاص پشنگ بوده که (کوتاه و مرخم) شده و جزء اخیر آن افتاده باشد. نام پدر منوچهر نیز پشن یا پشنگ آمده است (پشن شاه) (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ اسامی خاص شاهنامه (اوش)؛ در

liehe حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ از ریشه *dāya-* (در هند باستان) است (ما)؛ در ریگ ودا به صورت *sprdh-* مانند *spərəd* اوستای کهن (او. ما) است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ ریشه *daya* به معنی «هوشیاری، دقت» است (ما).

۲۵۴. پَرثَوَفسَن (او. نو)

pərəθuuafsmān 𐬱𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *fsmō* حالت آن (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر و رشمور. رتوچه است (ما)؛ در اوستای کهن (او. ما) و اوستای نو *pərəθu-* به معنی «پهن، وسیع» است (ما) و در اوستای نو واژه (*afsmān-*) آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*perepuafsmān*) و از خاندان سَین است (یو.، ص ۲۲۶).

۲۵۵. پَرثَوَرفَشَتی (او. نو)

pərəθuuaršti 𐬱𐬀𐬰𐬭𐬀𐬎𐬌𐬀𐬎

واژه مذکر است (ما)؛ در مختوم به *ōiš* حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در

یوستی به صورت pešana آمده است
(یو.، ص ۲۵۱).

۲۵۷. پشوتننگه (او.نو)

pəšōčingha پشوتننگه

واژه مذکر است (ما.)؛ در اینکه واژه آیا
نهادی/جمع است یا خیر جای شک دارد
(ما.)؛ صورت مختوم به əm حالت
(رأیی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۵،
بند ۱۱۳ آمده است (ما.)؛ پیش از
(aštō.kāna) (نهادی/جمع؟) نامیده
شده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
فارسی باستان (ما.)؛ به معنی «دوستدار
جنگ» است (ما.)؛ در یوستی به صورت
(peschōčānha) آمده است (یو.).
ص ۲۵۱؛ او پسر آستوکان است یکی از
خوئی اونه که توسط آسپای اذ کشته شد
(یو.، ص ۲۵۱)؛ به معنی «در جنگال جغد
بودن» است (یو.، ص ۲۵۱).

۲۵۸. پشوتن (او.نو)

pəšō.tanū پشوتن

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به ūš حالت (نهادی/مفرد) می باشد (ما.)؛
در ویشناسب یشت بند ۴ آمده است (ما.)؛
او پسر ویشناسب (گشتاسب) است (ما.)؛ او

از جاودانان بوده و محل زندگی اش در کوه
کنگدیز است (ما.)؛ در اوستای نو به
صورت (kaṇha) آمده است (ما.)؛ به
معنی «به وجود آورنده عقاید و نظم و
درهم کوبنده بتخانه» است (ما.)؛ واژه
تفکیک پذیر نیست (ما.)؛ هم در اوستای نو
و هم در اوستای کهن (او.کا) به صورت
pəšō.tanū (parətō.tanū) آمده
است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما.)؛ پشوتن بزرگترین پسر
کی گشتاسب است و در سنت است که
زردشت او را شیر و درون (نان مقدس)
پداد و او را فناپذیر و جاودانی ساخت
(اوش.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه
(اوش.)؛ در بهمن یشت که به ویژه از آینده
و از ظهور سوشیانس ها و آخرالزمان
صحبت می دارد مکرراً از ظهور پشوتن در
آخر همین هزاره با صدوپنجاه تن از
یارانش از گنگدز (دژ) یاد کرده است، در
فصل ۳ گوید: در انجام دهمین هزاره
اهورمزدا دو پیک خود، سروش و
نریوسنگ را به کنگدزی که سیاوخش
ساخت، خواهد فرستاد، آنان خروش
برآورده گویند ای پشوتن نامدار، ای پسر
کی گشتاسب ای افتخار کیانیان، تو ای پاک
و استوار سازنده دین، از این کشور ایران

۲۵۹. پیسی‌نه (او. نو)

pisinah

و د د د د د د د د د د

واژه مذکر است (ما.)؛ در مختوم به (na)؛ صورت *nanhō* حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۳۲ آمده است (ما.)؛ صورت مختوم به *em* حالت (رائی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۱۹، بند ۷۱ آمده است (ما.)؛ از دیویسان و از اجداد کوات می‌باشد (ما.)؛ در معنی احتمالاً* بینی نوک‌تیز است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت *pisina(pisinañh)* آمده است (یو.، ص ۲۵۱)؛ او پسر کوی آپی‌ونگهو و عموی کوی‌کوات کویش پیس آنگهو است (یو.، ص ۲۵۳-۲۵۲).

۲۶۰. پیشی‌شی‌آئن (او. نو)

pišišiiaθna

و د د د د د د د د د د

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۳ آمده (ما.)؛ یکی از پسران ویشتاسپ است (ما.)؛ واژه *šiiiaθna* به معنی «عمل» می‌باشد (ما.)؛ خواندن و معنی آن همچنان نامفهوم باقی مانده است (ما.)؛ در یوستی به صورت *(piškyaopna)* آمده (یو.، ص ۲۵۳).

برخیز! آنگاه پشتون با ۱۵۰ تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده‌اند، برخیزند. (اوش.)؛ در اوستا فقط یکبار به اسم پشتون (پشوتنو) بر می‌خوریم آن هم در ویشتاسپ‌یشت که معمولاً در جزو اسامی حالیه نوشته نشده است. در فرگرد اول یشت مذکور در بند ۴ زردشت به کی‌گشتاسپ دعا کرده گوید: «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن شوی چنان که پشتون شده» در هنگام ظهور سوشیانس، پشتون جزو هفت جاودانان: کیخسرو، گیو، توس، سام، نریمان، گرشاسب، اغریث از یاوران سوشیانس خواهند بود. (اوش.)؛ در بهمن‌یشت آمده که زردشت از اهورمزدا که گوپت‌شاه و گشت‌فریان و چتروک میان پسر گشتاسپ را که همان پشتون باشد فناناپذیر کند تا به یاری جاودانان دیگر، سوشیانس را در کار نو کردن جهان و تازه گردانیدن گیتی همراهی نماید. و از پرتو فرایزدی که با آنان است، دروغ رخت بر بسته زندگی راستی جاودانی روی خواهد کرد. (اوش.)؛ در یوستی به صورت *(peschōtanu)* آمده است (یو.، ص ۲۵۱)؛ ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (یو.، ص ۲۵۱).

۲۶۱. پیشتن (او. نو)

پیتاونا *pitaona*

واژه مذکر است (ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۴۱ آمده است (ما)؛ در صورت مختوم به *(-ča) əm* آن حالت (رائی/مفرد) است (ما)؛ یکی از مردان جادوگر است که توسط کِرساشپ کشته شده است (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ این واژه با واژه *(θraētaona)* می‌آید (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *(pitaona ašpairika)* آمده است (یو. ص ۲۵۲).

۲۶۲. (پورو) پُئورو. بَنگَه (او. نو)

پورو. بانگه *pouru.bangha*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۴ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر زئوش است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *bharīgā-* و در اوستای نو به صورت *(bangha)* آمده است و به معنی «کَنف» می‌باشد (ما)؛ کل واژه به معنی «پر کَنف» می‌باشد که ۲ فرم معنایی دارد که یکی از آنها به معنی «کسی است که انبوه رشته‌های نخ را

از کَنف می‌سازد» (ما)؛ در یوستی به صورت *(pourubañha)* آمده است و به معنی «کَنف فراوان در اختیار داشتن» است که از آن نوعی داروی بی‌حسی تهیه می‌گردد که موجب بینایی است، مانند ارداویراف (یو. ص ۲۵۲).

۲۶۳. (پُئورو) پُورچیستا (او. نو/کا)

پوروچیستا *pouručistā*

واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم به *tā* آن در اوستای کهن (گا). حالت (ندایی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۵۳، بند ۳ آمده است (ما)؛ در اوستای نو مختوم به *taliā* حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است (ما)؛ کوچکترین دختر زردشت می‌باشد (ما)؛ به معنی «فهم، عقل، ادراک، هوش، بصیرت» است و نیز به معنی «بسیار باهوش و با درک و فهم...»؛ در اوستای نو و کهن (کا) هر دو *čī-stī* (واژه مؤنث) است. (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *(cītti-)* به معنی «هوشمند، بصیر، پرخرد» است (ما)؛ او همسر جاماسب از خاندان هوگو برادر فروشتر است (اوش)؛ جاماسب نیز وزیر دانشمند کی‌گشتاسب و از بزرگان بوده است (اوش)؛ نام پوروچیستا از چیستا،

ایزد علم و معرفت به معنی «بسیار دانا و پُردان» است (اوش.); در گات‌ها، یسنای ۵۳، بند ۳ پیامبر ایران از این دخترش نام می‌برد و او را از پشت هیچتسپ و خاندان اسپنتمان و جوانترین دختر خود می‌نامد. بند مذکور در گات‌ها و بندهای بعد از آن راجع به عروسی این دختر با جاماسب وزیر کی‌گشتاسب می‌باشد (اوش.); ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش.); در یوستی به صورت pouručista آمده است او سومین دختر زردشت از همسر اصلی وی می‌باشد (یو., ص ۲۵۲).

۲۶۴. (پُئورو)پوروداخشْتی (او. نو)

پوروداخشْتی *pourudāxšti* واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۵، بند ۷۲ و در یشت ۱۳، بند ۱۱۱ و ۱۴۰ آمده است (ما.); از جمله پارسایان و پدر یکی از آشَوَزده‌هاست و از خاندان خشتاوی است و شوهر آسبنا و برادر آیواستی و هواستی، گیزدستی می‌باشد که در یشت ۱۳، بند ۱۱۲ مانند آشَوَزده و اُروذو به عنوان پوروداخشْتین معرفی می‌شود (ما.); معنای آن نامفهوم است (ما.); پوروداخشْتی از ایرانیان پارسا و مزدیسنا

کیش بوده و امروزه در سنت از مقدسین شمرده می‌شود. در بندهای ۷۲ و ۷۳ می‌بینیم که دسته‌ای از ایرانیان در مقابل دسته‌ای از تورانیان در ستیزه و جنگ‌اند. در این بندها از ۲ آشَوَزدنگه اسم برده شده که یکی پسر پوروداخشْتی و دیگری پسر سایوژدری برادر تریث می‌باشد. این تریث غیر از تریث پدر گرشاسب و اورواخشیه (از خاندان سام) است (اوش.); در یوستی به صورت *pourudhāxšti* پسر خشتاویثی و پدر آشَوَزده و وُهوستی و همسر آسبَنی است و به معنی «داشتن آگاهی فراوان» است (یو., ص ۲۵۲).

۲۶۵. (پُئورو)پورو.جیر (پوروژیز) (او. نو)

پورو.جیر *pouru.jira* واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است (ما.); به عنوان نام پدر آئوشَنَرَس است (ما.); در آفرین زردشت به ۲ صورت (یکی نام و دیگری صفت) می‌آید که احتمالاً در اینجا (مانند یشت ۵، بند ۹۳) به صورت صفت می‌آید یعنی (بسیار، کامل، ...). (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); در یوستی به صورت (*pourujira*) به

معنی «فعال و پرروح» است (یو، ص ۲۵۲):
او پدر بزرگ آئوش نور است (یو، ص ۲۵۲).

۲۶۶. (پُٺورو) پورُ شَسپَ (او. نو)

pouruśaspa 

واژه مذکر است (ما)؛ در صورت
مختوم به $\bar{o}$ آن حالت (نهادی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۹، بند ۱۳ آمده
است (ما)؛ در صورت مختوم به ahe
حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در
یشت ۹، بند ۱۳ و در یشت ۵، بند ۱۸ و
وندیداد ۱۹، بند ۴ و ۶ و ۴۶ آمده است
(ما)؛ به دنبال $ya\theta a$ در ویشتاسب‌یشت
بند ۲ و در آفرین زردشت بند ۴ آمده
است (ما)؛ پدر زردشت می‌باشد (ما)؛
مشکل از دو جزء $pouru\dot{s}a + aspa$
است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت
 $paru\dot{s}a-$ به معنی «تیره، خاکستری» در
مورد اسبها می‌باشد (ما)؛ و یا به عبارتی به
معنی «اسبی که دارای رنگ آمیخته به
خاکستری» است (ما)؛ او پسر پیرترسب و
به معنی «دارندهٔ اسب پیر» است (اوش)؛

۲۶۷. پُئوروشتی (او. نو)

pouruṣti *ਪੁਰੂਸਤੀ*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است

سوشیانس در روز رستاخیز است، غرب
کشور (اَرِزَه) با او می‌آید. (ما)؛ کسی که
روح از دست رفته روشنی را به واسطهٔ
نیروی جادویی مذهب نشان می‌دهد. (ما)؛
در زندِ اوستا (۲۹f) آمده است (ما)؛ این
واژه را می‌توان روشنی پاشنده معین کرد و
اغلب همراه با هَوَر چشمن آمده است که
به معنی «فروغ خورشید پاشنده» است
(ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه
(ما)؛ این واژه در یوستی به صورت
raočas-čaešman آمده است (یو.).
(ص ۲۵۹).

٢٧٠. رَوْنَت (او. نو)

rauuant «ر»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به uuatō آن حالت (اضافی/مفرد)
می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر استیپی
است (ما)؛ فرم مخفف (*rauuat.aspa*)
می باشد (ما)؛ به معنی «اسبان چالاک
تیزرو» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
(rawānt) است (یو. هس ۲۶۰).

(ها)؛ از جمله پارسیان و پسر کوی است
(ها)؛ به معنی «پرتصرف، پردارایی داشتن»
است (ها)؛ در زند اوستا a بند ۴۱ آمده
است (ها)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ها)؛ در یوستی به صورت
pouruṣti آمده است (بو، ص ۲۵۵).

٢٦٨. یونَ (او. نو)

puda پودا

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *anām* آن حالت (اضافی/جمع) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده است (ما)؛ نام خانواده‌ای است که فرّوشی یکی از پارسایانش به نام اکیدّ ستوده شده است (ما/لوش)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ به صورت *puda* نیز آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*pīdha*) *pudha* آمده است (یو..، ص ۲۵۵).

۲۶۹. رَجَسَ جَشَمَنْ (او. نو)

ՀԱՅԵՐԱՅԱՍՏԱՆԻ

raočasčaešman-

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به $\bar{n}o$ آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ و ۱۲۸ آمده است (ما)؛ یکی از ۶ یاری‌دهندگان به

۲۷۱. راشتر. و غنٹی (او. نو)

«የግልጽ ጥያቄ»

rāṣṭarə.vaḷənti

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۶ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسیان و پدر *اورث‌رَبه*
است (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت (مؤنث) *rāstr-ī* به
معنی «حاکم زن» و *vāghát-* (مذکر) به
معنی «قربانی‌کننده» آمده است (ما)؛ ر.ک
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در
یوستی به صورت:

(rāstare wagheñti) آمده است

(یو، ص ۲۵۹).

۲۷۲. سَدَفَه (او. نو)

sadanah ອຸປະສານ

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *nanhō* حالت آن (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اوشتَر است (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ پیشنهاداتی که در فرهنگ لغات ایرانی باستان برای این واژه شده نامطلوب است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی

باستان (ما)؛ در یوستی به صورت (saðananh) آمده است (یو. ص ۲۷۰).

٢٧٣. سَتِيْن (مفرد) (او. نو)

saēna سدسعا

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۷ و ۱۲۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر آهوم. ستوث، پدر زیری است (ما)؛ ذر ریگودا به صورت syená آمده است (ما)؛ به معنی «باز، قوچ، شاهین» است (ما).

٢٧٤. سَعَيْنٌ (جمع) (او. نو)

saēna ساعنا

واژه مذکور و جمع است (ما)؛ صورت
مختوم به anām (اضافی/جمع) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۶، ۲ بار آمده
است (ما)؛ از خاندانی است که با خانواده
اوس پِیشت و همچنین فروه کفر، پسر
میریشمی و یا از اجداد میریشم است (ما).

۲۷۵. سَنَگْهَوَاجِی (او. نو)

saṅghauuācī སྤྱོད་པ་ལྟུང་པའི་

واژه مؤنث است (ها)؛ صورت مختوم
به 1 آن حالت (ندایی/مثنی) می باشد (ها)؛

بند ۱۱۳) آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر آشوزده و ثریت است (ما)؛ تلفظ و خواندن آن نامفهوم است (ما)؛ در یشت ۱۳ بسند ۱۱۳ در تمامی دست‌نوشته‌ها به صورت *sāiždrōš* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ واژه *uždri* به صورت *vaz* در آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*sāyuzdri*) آمده است (یو).
ص ۲۷۹).

۲۷۸. سائی موژی (او. نو)

sāimuži ددسددللاو
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر مائثرواک است (ما)؛ توضیح و خواندن این واژه دچار شبهه است (ما)؛ متشکل از ۳ جزء *sā-i-muži* می‌باشد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

۲۷۹. سائزدری (او. نو)

sāiždri ددسددللاو
قبلاً توضیحات در واژه شماره ۲۷۷ آمده است (ما).

در (یشت ۵، بند ۳۴)، (یشت ۹ بند ۱۴)، (یشت ۱۵، بند ۲۴)، (یشت ۱۷، بند ۳۴) آمده است (ما)؛ با خواهرش آرَن توسط دهاگ ربوده شد و توسط تُرثیتَوَن رهایی یافتند (آزاد شدند) (ما)؛ به معنی «اعلام‌نظر» است (ما).

۲۷۶. سنّوه (او. نو)

sauuah ددسددللاو
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به (*uuanhō*) آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت (*śavas-*) آمده است (ما)؛ در زند اوستا (۲۲. a) آمده است (ما)؛ در اوستای نو و کهن (او. کا) هر دو به معنی «نیرو، قدرت» است (ما)؛ از جمله پارسیان و پدر نیجَر می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۱ آمده است (ما)؛ در یشت ۱۳ یک بار از وی یاد شده است و جز این دیگر نام و نشانی از او نیست (اوش).

۲۷۷. سائیوژدری (او. نو)

sāiuiždri ددسددللاو
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در (یشت ۵، بند ۷۲)، (یشت ۱۳،

۲۸۰. سام (او. نو)

sāma

دسدهد

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در (یشت ۱۳، بند ۶۱ و ۱۳۶) آمده است (ما.); صورت مختوم به *anam* آن حالت (اضافی/جمع) است (ما.); در یشت ۹، بند ۱۰ آمده است (ما.); نام یکی از خاندان کِرساسپ (در یشت ۱۳) که نیرومندتر از ثریت بود (ما.); در ریگ‌ودا به صورت *syāma* آمده که به معنی «سیاه و سیاه ابلق» است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); در یوستی به صورت *sāma* آمده و قهرمانی است که اصل و نژاد او از یم (جم) می‌باشد و از جمله شاهزادگان سگستان (و یا نیمروز) است؛ در اوستا، این سام را ثریت و پسرش را اورواخش و کِرساسپ (سام کرساسپ) می‌نامند (یو. ص ۲۸۰).

(ما.); از جمله پارسایان و پدر باونگه است (ما.); در ریگ‌ودا به صورت *śāsā-* (حکمران، فرمانده) آمده است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.).

۲۸۲. سیاورشن (او. نو)

siiāuuaršan

دسدهد»دسدهد

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *śānəm* آن حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما.); به معنی «اسب نر تیره‌رنگ» است (ما.); در یشت ۱۹، بند ۷۱ آمده است (ما.); صورت مختوم *śānō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۳۲ آمده است (ما.); در آفرین زردشت ۳ به صورت *śānāi* است (ما.); از جمله کوی‌ها و پدر خسرو (هَئسروَه) است که از قاتل پدرش فرنگ‌رشن انتقام گرفت (ما.).

۲۸۳. سیاواشیپی (او. نو)

siiāuuāspi

دسدهد»دسدهد

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *ōi* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما.); از جمله پارسایان است (ما.); در ریگ‌ودا به صورت (*śyāvāśva*) حالت

۲۸۱. ساونگه (او. نو)

دسدهد»دسدهد»دسدهد»دسدهد

sāṇha(sāṇhanha)

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۲۴ آمده است

می‌باشد (ما)؛ در اوستای نو snāuiia به معنی «مایل، مشتاق» است که یکی از تمایلات (حیوانی) می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت snū-/(sānu آمده است که به معنی «قله، اوج...» می‌باشد (ما)؛ فرم صحیح آن به صورت snavaya بوده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ این واژه در قیاس مانند واژه drāvya- در اوستای کهن (او. کا) و (dāru-/drú) = (در ریگ‌ودا) است که اولی به معنی «از درخت آمده» و دومی به معنی «سوراخ، خوه، از قله کوه (؟)» است؛ در یوستی به صورت (snaoya) آمده است (یو. ص ۳۰۵).

۲۸۶. شناویژک (او. نو)

دِدِدِدِدِدِد snāuuiidka
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به am آن حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۹ بند ۴۳ آمده است (ما)؛ از دیوان شاخدار، با دست سنگی است که نقشه‌های احمقانه تدارک می‌دید و به دست گرشاسب مغلوب و کشته شد (ما)؛ معنای آن نامفهوم است (ما)؛ این واژه در اوستای نو به صورت snāuuar و در ریگ‌ودا به صورت snāvan آمده است

(مذکر/نهادی/جمع) آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ به معنی «سیاوش یعنی دارنده اسب سیاه» است (اوش).

۲۸۴. شکاریت رت (او. نو)

دِدِدِدِدِدِد skāraiiat.raθa
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۸ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر داریت رت (ما)؛ و فراریت رت می‌باشد (ما)؛ پسوند رت برای نام این ۲ برادر عمدی و برای قافیه آن است (ما)؛ در زبان پارتی، این واژه به صورت əškar آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت (skārayadrapa) آمده است (یو. ص ۳۰۲).

۲۸۵. سنن آئی (او. نو)

دِدِدِدِدِدِد snaoiia
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به iiehe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر و هوآستی است (ما)؛ معنی آن نامفهوم

(ما.)؛ خاندان سناویزک یکی از رقبای
 گرشاسب بود و از دیوان و از تخمه و نژاد
 شاخدار است (اوش.)؛ شکست یافتن
 ازدهای شاخدار به دست گرشاسب اشاره
 به چیره شدن بر دیو بدکنش و اهریمن
 تبیهکار است. در بسندهای ۱۱ و ۴۱
 آبان‌یشت آمده که گرشاسب ۹ پسر از
 چند خاندان، منجمله خاندان سناویزک را
 کشت (اوش.)؛ در یوستی به صورت
 (snāwīdaka)، یک موجود غول‌آسا
 (عظیم‌الجثه) بود (یو.)، ص ۳۰۵.

۲۸۷. شینگه (او. نو)

spangha 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬎
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر آوئی است
 (ما.)؛ معنی آن نامشخص است (ما.)؛ ر.ک به
 فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.).

۲۸۸. شینتوژات (او. نو)

spantōdāta 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ آمده است
 (ما.)؛ صورت مختوم به āi آن حالت

(بائی/مفرد) است (ما.)؛ در ویشتاسپ‌یشت
 بند ۲۵ آمده است (ما.)؛ پسر ویشتاسپ
 است که در کتاب شاهان به عنوان
 اسفندیار پسر گشتاسب است (ما.)؛ مانند
 واژه spantō.dāta (سودمند، نافع)
 است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ اسامی خاص
 شاهنامه (اوش.)؛ معنی دیگر آن «دژ سپید»
 است که نام کوهی می‌باشد که در بند ۶
 زامیادیشْت جزو کوه‌ها شمرده شده است.
 شاید همان کوه سپند باشد. جای کوه
 سنپندات در محیط ریوند گفته شده،
 بنابراین باید در خراسان باشد (اوش.)؛ در
 یوستی به صورت (spantōdāta)
 آمده است و در اوستا به صورت
 (spendiāt) یا (spenddāt) آمده
 که (d و i نقش یکسانی دارند) (یو.).
 ص ۳۰۸؛ همان واژه اسفندیار است (یو.).
 ص ۳۰۸؛ مادر او هوتوس است و پدر بهمن
 اردشیر می‌باشد که توسط رستم با تیر
 جادویی کشته شد (یو.)، ص ۳۰۹ و ۳۰۸.

۲۸۹. شینتوخرتو (او. نو)

spantō.xratu 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به uuā آن حالت (اضافی/مثنی) می‌باشد
 (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است

خاندان زردشت ۲ نفر دیگر نیز با این نام خانوادگی ذکر شده‌اند که یکی پئوورچیستا دختر زردشت و دیگر میدیوماه پسر آراستی (پسرعموی زردشت) است (اوش:). در یوستی به صورت (spitāma) آمده و لقب زردشت می‌باشد و به عناوین اسپتاماوتر و اسپیتمان وی و اسپیترومی نیز ترجمه می‌گردد و در ونیدداد. ۱۹ به صورت: spitāmō zarathuštrō آمده است (یو. ص ۳۰۹).

۲۹۲. شپیتی (او. نو)

در دد. واژه مذکر است (ما:). صورت مختوم به ōiš آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما:). در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ آمده است (ما:). از جمله پارسایان و پسر اوسپاسنو و برادر ایرزاسپ می‌باشد (ما:). صورت مخفف از spitil-aspā به معنی «با اسب سپید» است (ما:). در زند اوستا (۴۳. ۱۵۸) آمده است (ما:). رک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما:). در بارتلمه بند [۱۳۷ (۱۹۰۰) - ۱۱۱ - ۱] آمده است (ما:). شپیتی به معنی «سپید» است (اوش:). شپیتی، پیشوای دینی کشور

فرددمنش بوده است (اوش:). در یوستی به صورت spiti آمده است (یو. ص ۳۱۰).

۲۹۳. شپیتیور (او. نو)

در دد. واژه مذکر است (ما:). صورت مختوم به am (-ča) آن حالت (رائی/مفرد) است (ما:). در یشت ۱۹ بند ۴۶ آمده است (ما:). یاری‌دهنده اهریمن آنگرومینو است که جم را با آره به ۲ نیم کرد (ما/اوش:). رک به فرهنگ لغات فارسی میانه (ما:). رک به فرهنگ لغات خاص شاهنامه (اوش:). جزء اول آن به معنی «سفید» (spiti) ولی جزء دوم آن همچنان بدون معنی و نامشخص باقی مانده است (ما:). در ریگ‌ودا جزء دوم آن (ūrā) به معنی «برّه» است (ما:). در یوستی به صورت (spityura)، برادر جم آمده است که او را از بین برد (یو. ص ۳۱۰).

۲۹۴. شپوید (او. نو)

در دد. واژه مذکر است (ما:). صورت مختوم به ōō آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما:). در یشت ۱۳، بند ۱۱۶ آمده است (ما:). از جمله پارسایان و پسر مخشتی

است (ما)؛ این واژه به صورت
(aspō.paḍō) بوده و تحت تأثیر
تحولات زبان فارسی به صورت اخیر بدل
شده است (ما)؛ در ریگودا به صورت
śvāpad- آمده است (ما).

نیز به معنی «خوب، نیک» است (ما:). ر.ک.
به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما:). در
یوستی به صورت (srīrawaṇhu)
آمده است (یو. هس ۳۱۱).

۲۹۵. سریرِ اُخشن (او. نو)

دولایه لسانی و پیوسته
srīraoxšan
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *šnō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر
 کریسئوخشن است (ما)؛ به معنی «با نگاه
 زیبا» است (ما)؛ در یوستی به صورت
 (*srīraoxšan*) آمده است (یو).

ص ۳۱۱.

۲۹۷. شروقت. فِذْرِي (او. نو)

دولم و پ. ۱۹۴۱ء
srūtat.fəðrī
 واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم
 به *rīdō* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۱ آمده است
 (ما)؛ از پارسایان دوشیزه است (مؤنث) که
 طبق سنت مادر زردشت، پسر اوخشیت.
 اِدَت است (ما)؛ او کسی است که پدر
 مشهوری دارد (ما)؛ او مادر هوشیدراست و
 نام او در لغت یعنی کسی که پدرش نامی و
 مشهور است (اوش)؛ در فروردین یشت
 فرَوَشی او ضمن فرَوَشی ۷ دوشیزه دیگر
 ستوده شده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ
 لغات ایرانی باستان (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
 لغات فارسی میانه (اوش)؛ در یوستی به
 صورت *srūtaɖfəðrī* آمده است (یو).
 (ص ۳۱۱).

۲۹۶. شیراؤنڱھو (او. نو)

دولایه لاس «سدر» *sīrāuuuŋhu*
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به (-həuš) آن حالت (اضافی/مفرد)
 می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۸ آمده
 است (ما)؛ از جمله پارسیان و برادر مانند
 راوَنگهو (= احتمالاً) است (ما)؛ در
 اوستای کهن (او. ما) و نو، واژه *sīra* به
 معنی «زیبا» و همچنین *vohu/vaŋhu*

۲۹۸. شروتو. شیاد (او. نو)

دلائل میں سے دوں سووہ *srūtō.spāda*
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم

به *dā* آن حالت (اضافی/تثنيه) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر اَرزوا است
 (ما)؛ او کسی است که سپاه (لشکر) معروفی
 دارد (ما)؛ در اوستای کهن (او. ما) به صورت
spāda و در اوستای نو به صورت
spāda آمده است (ما)؛ در ریگ‌ودای نو،
 به صورت (*śruta-sena*) می‌باشد (ما)؛
 در زند اوستا (۲۴. a) آمده است (ما)؛ در
 نسخ دست‌نویس هم به صورت *spāda*
 آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت
 (*srūtōspādh*) آمده است (یو.)

ص ۳۱۱.

۲۹۹. سَنَتَتَر، وَهیشْتَه، اَشَه (او. نو)

دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد، دَصَد
staotar-vahištahe-ašahe
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *a°/v°/θrō* آن حالت (اضافی/مفرد)
 می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۱ آمده
 است (ما)؛ از جمله پارسایان و همسر
 اوخشی اینتی است (ما)؛ مجموع ترکیب
 نامش را، گزارنده نماز اَش و هیشْت ترجمه
 کرده‌اند (اوش)؛ در یوستی به صورت:
staotar vahištahē aschyehe
 آمده است (یو.) ص ۳۱۱.

۳۰۰. سَنَتَتَر (او. نو)

stipi- دَصَد، دَصَد
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر رَونت است
 (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ در
 ریگ‌ودا به صورت *sti-pā* آمده است
 (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان
 (ما)؛ در زند اوستا بند ۴۰f آمده است
 (ما).

۳۰۱. سَنَتَتَر (او. نو)

stiuuant دَصَد، دَصَد
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *uuatō* آن حالت (اضافی/مفرد)
 می‌باشد (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر
 فَرَدَت و نَکُهو است (ما)؛ متشکل از
 (*sti-vant*) می‌باشد (ما)؛ به معنی
 «دارنده مال و...» است (ما)؛ در یوستی به
 صورت *stiwānd* آمده است (یو.)
 ص ۳۱۲.

۳۰۲. سورویَزَت (او. نو)

sūrō.yazata دَصَد، دَصَد، دَصَد
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد

(اوش): در ارت‌یشت نیز باز اسم او و در بند ۹ آبان‌یشت چنین آمده است: «و از او درخواست این کامیابی را به من بخش ای نیک، ای تواناترین ای اردویسور ناهید که من به تثریه‌ونت زشت آئین و به پشن دیویسنا و به دروغ‌پرست (دروند) ارجاسب ظفر یابم در (میدان) جنگ گیتی» (اوش): ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش): ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش): در یوستی به صورت *tāprowaēnt* آمده است (یو. ص ۳۲۲): او از ویش‌تاسپ شکست خورد (یو. ص ۳۲۲): به معنی «عبوس چهره و ترشرو» است (یو. ۳۲۲).

۳۰۶. تِیرونَکَتُو (او. نو)

tirō.nakaθβa (تیرودنگ) واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و از شاخه اوسپیشست از خاندان سَن است (ما)؛ این واژه متشکل از نام خدایی *tīrī/ tīra* می‌باشد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ معنای قسمت بعدی این واژه نامعلوم باقی مانده (ما)؛ در ریگ‌ودا به

و صورت مختوم به (auuantəm) حالت آن (رائی/مفرد) است (ها)؛ در (یشت نهم بند ۳۱)، (یشت ۱۷، بند ۵۱) و (یشت ۱۹ بند ۸۷) آمده است (ها)؛ در صورت مختوم به (auuantəm) نیز حالت آن (رائی/مفرد) بوده که در یشت ۵، بند ۱۰۹ آمده است (ها)؛ او مغلوب وشتاسب بوده و از مریدان و وابستگان تسالیم بد و زشت است (ها)؛ به معنی «دارندهٔ ظلمت و پر از تیرگی» است مانند taθriia در اوستای نو که به معنی «مبهم، تاریک» و taθriia (مؤنث) که به معنی «تاریکی و تیرگی» است (ها)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ها)؛ او یکی از دیویسان است (اوش)؛ این واژه با پنش و ارجاسب یک جا ذکر شده است و هر جایی که به این اسم برمی‌خوریم او را رقیب کی‌گشتاب می‌بینیم که به دست او کشته شده است چون با ارجاسب یک جا ذکر شده پس باید از تورانیان باشد (اوش)؛ در بند ۳۱ دُرَواسپِشت (گوش‌یشت) نیز از او اسم برده شده است (اوش)؛ در بند مذکور کی‌گشتاسب فذیه نثار ایزد ستوران کرده و خواستار است که به گروهی از دشمنان خویش که همه را اسم می‌برد؛ از آن جمله بر تشریه‌ونت پیروزی یابد

(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است
(ما)؛ عنوان (لقب) آن واژه uzauua
tumāspa است که به عنوان نسل
(توماشپ) شناخته می‌شود (ما)؛ به معنی
«اسبان چاق (فربه)» است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت -túmra آمده که آن
هم به معنی «چاق (فربه)» است (ما)؛
توماسپ نام آخرین پادشاه پیشدادی است
(اوش)؛ ر.ک به فرهنگ شاهنامه (اوش)؛
در یوستی به صورت tumāsp (یا
tahnāsp) آمده است (یو.، ص ۳۲۸).

۳۰۹. تور (او. نو.)

tūra
(ما)؛ واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۳ و ۱۲۳ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر
آرژنگهونْت و فرارازی است (ما)؛ احتمالاً
از این واژه نام ۲ نفر در دست است (ما)؛ از
نام‌های مردمی است (ما)؛ در اوستای کهن
(او. ما) و نو نام یکی از اقوام ایرانی (تور)
است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما)؛ هم نام توران زمین و هم نام
پدر آرژَهوْت که در بند ۱۱۳
فروردین یشت فروشی‌اش ستوده شده است

صورت nākùatra به معنی «ستاره»
آمده است (ما)؛ واژه nāka در ریگ‌ودا
به معنی «ابر» است (ما)؛ در برخی
ترجمه‌های اوستایی، از خاندان اوس یشت
معرفی شده و در نسب، نسبت دورتری با
سَن پارسا و قدیس مشهور دارد (اوش)؛ در
یوستی به صورت: tirō-nakapva
آمده است (یو.، ص ۳۲۸).

۳۰۷. تیژی آرشتی (او. نو.)

tižiiaršti
(ما)؛ واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
ōiš آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی
«با نیزه تیز» است (ما)؛ در یشت ۱۰ بند
۳۹ به صورت -arš.tallas آمده است
(ما)؛ از او هیچ نام و نشانی نیست (اوش)؛
در یوستی، tižyaršti، برادر و یشتاسپ و
به معنی «با نیزه تیزکاری را انجام دادن»
است (یو.، ص ۳۲۸).

۳۰۸. توماسپَن (توم آسپَن) (او. نو.)

tumāspana
(ما)؛ واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد

صورت مختوم به *am* آن حالت
(رائی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵،
بند ۵۸ آمده است (ما)؛ او از قهرمانان و
پهلوانانی است که پسر وئسک و یکی از
نفرات نیرومند تور را شکست داد (ما)؛
معنی آن نامشخص است (ما)؛ طی
پیشنهادهی در زند اوستا (*a. ۳۸f*) نام
مخفف شده‌ای از *tusāspa* است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت *átyo ná tósate*
آمده است (ما)؛ معرب آن طوس است
(اوش)؛ توس پسر نوذر و از پهلوانان ایران
است که سپهبدی سپاه کاوس و کی‌قباد و
کی‌خسرو را داشته است (اوش)؛ گویند
شهر توس خراسان از ابنیه اوست و چندی
هم مدعی تاج و تخت کی‌خسرو بود (اوش)؛
ر.ک به فرهنگ لغات شاهنامه (اوش)؛
ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛
در آبان‌یشت چندین بار به نام توس بر
می‌خوریم و در بندهای ۵۳ و ۵۵ آمده
است که: «یل نامور توس بر پشت اسب
اردو‌یسور ناهید را ستایش نموده و از او
درخواست که وی را به شکست دادن
پسران دلیر و سیه در گذرگاه خشترو سوگ
در بالای کنگ بلند و مقدس موفق بدارد.
ناهید حاجتش را برآورد» (اوش).

می‌باشد (اوش)؛ ر.ک. به فرهنگ لغات
شاهنامه (اوش)؛ در اوستا توره به هیئت
صفت، نام قوم تورانی است. تورایریا نیز
صفت است یعنی متعلق به توران، گاهی هم
در برخی جاها معنی دیوانه و وحشی
آورده‌اند چون تورانیان دشمن ایرانیان
بوده‌اند، ولایت توران را نیز گویند همان
ولایتی است که فریدون به فرزند بزرگش
تور داد (اوش)؛ در یوستی به صورت *tūra*
آمده است (یو.، ص ۳۲۸)

۱. او پسر جمشید و پریچهر و از جد
پدری پهلوانی (متعلق به رستم) می‌باشد
(یو.، ص ۳۲۹)

۲. او تورانی یا ترک است (در حماسه‌های
ایرانی) و پسر فریدون، برادر سَرم و ایرج
است

۳. او دختر ایرج است (ر.ک به واژه ماه
آفرید) (یو.، ص ۳۲۹)

۴. او توژ، پادشاه توران است (یو.، ص ۳۲۹)

۵. او دشمن زردشت است (یو.، ص ۳۲۹).

۳۱۰. توش (او. نو)

صدد *tusa*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ō* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۵، بند ۵۳ آمده است (ما)؛

بند ۲ آمده است (ها)؛ در صورت مختوم به
 ahe حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ها)؛
 در یشت ۱۳ بند ۱۳۱ آمده است (ها)؛ از
 جمله قهرمانان از خانه آئوئی است که
 دَهاک را شکست داد و خواهران آرَنواچی
 و سَنگهواچی را از دست پائورو نجات داد
 و به عنوان حامی بیماران و دردمندان بود
 (ها)؛ نام اوستایی فریدون است (ها)؛
 مشخص نیست که در ریگ‌ودا واژه
 تفکیک‌پذیر بوده است یا خیر
 (trítā-āptyá)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
 ایرانی باستان (ها)؛ یکی از معانی آن در
 ریگ‌ودا: کسی که ۳ نیرو (قدرت) دارد
 (ها)؛ در یوستی به صورت thraetaona
 آمده (یو. هس ۳۳۱)؛ او پسر پوئورگا آئوئی و
 برادر پورمایه و کتابیون و همسر سَوَنه‌واچ
 و اِرَن‌واچ و پدر سَرم، تور و ایرج است و
 ضحاک را شکست داده و او را به بند کشید
 و در کوه دماوند گذاشت (او در وَرَن
 چَنروگش به دنیا آمد) در (یشت ۵،
 بند ۳۳) و (یشت ۹، بند ۱۳) و (یشت ۱۵
 بند ۲۳) آمده است (یو. هس ۳۳۱).

۳۱۳. ٹزیمیٹونٹ (او.نو)

θrimiθβant 𐎠𐎼𐎷𐎡𐏁𐎢𐎺𐎩
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم

۳۱۱. توش نامتی (او. نو)

۴۵ دیوچ (سو سو د۴۵)
tušnāmātī
 واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم
 به *malitiā* آن حالت (اضافی/مفرد)
 می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده
 است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه
 می باشد (ما)؛ واژه از هم تفکیک ناپذیر
 است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
 باستان (ما)؛ این نام با نام ۳ زن دیگر در
 فروردین یشت یاد شده است و به معنی
 «اندیشه نرم و آرام» است و نیز نام ایزدی
 است (اوش)؛ در گات‌ها، یسنای ۴۳،
 بند ۱۵ نیز آمده است (اوش)؛ در واقع نام
 دیگری برای امشاسپند آرمیتی (سپندارمذ)
 است و او ایزد مهر و محبت و بردباری و
 تواضع است (اوش).

٣١٢. ثَرَيَتُونَه (او. نو)

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به $\bar{O}$ آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵ بندهای ۳۳ و ۶۱ و یشت ۹، بند ۱۳، یشت ۱۴ بند ۴۰، یشت ۱۵، بند ۲۳، یشت ۱۷، بندهای ۳۳ و ۳۵ و یشت ۱۹ بندهای ۳۶ و ۹۲، یشت ۹ بند ۷ و در وندیداد ۱، بند ۱۷ و در آفرین زردشت

به Batō آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۸ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسایان از خاندان
سپیتمان است (ما)؛ معنای آن واضح نیست
(ما)؛ به‌طور حتم واژه θri- به معنای
«سه» می‌باشد و در فرهنگ لغات ایرانی
باستانی به معنی «سه قلو» است (ما)؛
ر.ک به فرهنگ لغات ایران باستان (ما)؛
در بند ۹۸ فروردین‌یشت ابتدا از سه پسر
زردشت یاد شده و پس از آن از سه تن
دیگر به نام‌های داوتبیش‌ثری میثونت
پسر سپیتام و داونگه پسر ژئیریت که باید
از خاندان و منسوبان نزدیک زردشت
باشند چنانکه دومی یعنی شخص مورد
بحث با نام‌خانوادگی زردشت مذکور است
(اوش)؛ در یوستی به صورت
thrimitvānt آمده‌است (یو.، ص ۳۳۲)؛
او از سه قلو خاندان سپیتمان است (یو.،
ص ۳۳۲).

۳۱۴. نژیٔ (او. نو)

θrit
این واژه معادل واژه نژیٔ (θrita)
می‌باشد که در شماره بعدی آمده است
(ما)؛ در یوستی به صورت thrīt آمده
است (یو.، ص ۳۳۲).

۳۱۵. نژیٔ (او. نو)

θrita
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به θ آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۹، بند ۱۰ آمده است (ما)؛ در
وندیداد ۲۰، بند ۲ آمده است (ما)؛ صورت
مختوم به as(ča) حالت (نهادی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵، بند ۷۲ آمده است
(ما)؛ صورت مختوم به ahe آن حالت
(اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۱۱۳ آمده است (ما)؛ ۲ نفر که به
تعبیری از قویترین فرد خاندان سام بودند و
به عنوان شخص (نفر) سومی که هوم را
فشرده است (در یشت ۹، بند ۱۰ آمده
است) که به عنوان پاداش به او، کِرساسپ
و او رواخشی متولد شدند (ما)؛ او به عنوان
اولین مبارز بیماری و مرگ است (ما)؛ و
تعبیر ۲: برادر یکی از دو آشوزده است که
پدر او سایوژدری است (ما)؛ در ریگ‌ودا
نام او tritá به معنی «سومی» است (ما)؛
صورت مختوم به θritō آن حالت
(اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند
۱۲۵ آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات فارسی باستان (ما)؛ در زند اوستا
(۲۴. a) آمده است (ما)؛ نژیٔ کسی که
پدرش آئوسردو نامیده می‌شد، سومین

۳۱۸. اُروڊو (او. نو)

urūdu

دُرِد

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *daos* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۲ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و از خاندان پوروذاختی است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت *urūdu* آمده است (یو. ص ۳۳۲).

۳۱۹. اوروی (او. نو)

urupi

دُرِد

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *pa* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ صورت مخفف از واژه (*urupi.azinauuant*) بوده و در یشت ۱۹، بند ۲۸ آمده است (ما.)؛ صورت مختوم به *uantəm* آن حالت (رائی/مفرد) است (ما.)؛ به معنی «رام‌کننده دیوان و مردم و جادوگران و ساحره‌ها» است و آنها را مبدل به انگره‌مینو، تا آخر دو جهان کرده است، پس از هوشنگ و قبل از یم (جم) نامیده شده است، برادر بزرگتر و پیشین او به عنوان پادشاه ماقبل تاریخ بوده است (ما.)؛ در وندیداد ۵، بند ۳۳، دو بار

شخص این اسامی است (ما.)؛ او اولین پزشک و پدر گرشاسب است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *thritha* آمده است (یو. ص ۳۳۲).

۳۱۶. نُریتی (او. نو)

θrīti

رِی‌تی

واژه مؤنث است (ما.)؛ صورت مختوم به *tīiā* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ او یکی از دختران زردشت است (ما.)؛ معنی آن نامفهوم می‌باشد (ما.)؛ او دختر میانی اشوزردشت است (اوش.)؛ شاید به معنی «سوم باشد (اوش.)؛ نریتی مؤنث نریت» است (اوش.).

۳۱۷. اورودَینت (او. نو)

urūdaiiant

دُرِد

واژه مؤنث است (ما.)؛ صورت مختوم به *antō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۱ آمده (ما.)؛ از جمله پارسایان دوشیزه می‌باشد (دوشیزه پارسا) (ما.)؛ معنی آن نامفهوم است (ما.)؛ در فروردین یشت بند ۱۴۱ از ۸ دوشیزه پارسا نام رفته که او یکی از این دوشیزگان است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *urūdayant* آمده است (یو. ص ۳۳۲).

این واژه به صورت (spāurupiš) و در
وندیداد ۱۳ بند ۱۶ به صورت urupiš
آمده است (ما).

۳۲۰. اورَوَتَنَر.نَر (او.نو)

»اورَوَتَنَر.نَر« uruuatat.nara
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به ā آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در وندیداد ۲، بند ۴۳ آمده است (ما)؛
صورت مختوم به ahe آن حالت
(اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳،
بند ۹۸ و ۱۲۷ آمده است (ما)؛ پسر
زردشت است که در سنت به عنوان رهبر
کشاورزان (برزرگران) است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت uruuāta/vratā
آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ نام پسر دوم زردشت
است (اوش)؛ او با نام دو برادر دیگرش یاد
و ستوده شده است (اوش)؛ او برادر میانی
است، برادر بزرگتر او ایست‌واستر و برادر
کوچک او هورچیش (خورشیدچهر) رئیس
و بزرگ سپاهیان بود و اینک در
کنگ‌دژ به سر برده و سپه‌سالار لشکر
پشوتن پسر گشتاسب است (اوش)؛ در
سنت، اورَوَتَنَر نخستین برزیگر و سردار
طبقه‌واستریوشان است (اوش)؛ ر.ک به

فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ در
یوستی به صورت (urwatadnara)
آمده است (یو.، ص ۳۳۲).

۳۲۱. اورَوَاخَشَنی (او.نو)

»اورَوَاخَشَنی« uruuāxšaiia
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به ā آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛
در یشت ۹، بند ۱۰ آمده است (ما)؛
صورت مختوم به šaiia آن حالت (اضافی
/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۵، بند ۲۸
آمده است (ما)؛ صورت مختوم به šahe
آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ این
صورت بالا در آفرین زردشت ۳ آمده
است (ما)؛ پسر ثریت و برادر کیرساسب
است، او به عنوان شخصی قانونگذار
می‌باشد که هیتاسپ او را کشت (ما)؛
معنای واضحی ندارد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ
لغات ایرانی باستان (ما)؛ خود واژه
xšaiia به معنی «سرور، حاکم» است (ما)؛
در ریگ‌ودا جزء اول به صورت vrā
(مؤنث) آمده است (ما)؛ از خاندان سام
بوده و شخصی زاهد و قانونگذار می‌باشد
(اوش)؛ گرشاسب برادر او بود که از
هیتاسپ انتقام گرفت (اوش)؛ این در
بند ۴۱ زامیادیشتمندرج است (اوش)؛

است (اوش.)؛ در بند ۱۳۲، اوسذَن جزو پادشاهان کیانی به شمار می‌آید (اوش.)؛ در بند ۷۱ زامیادیشْت نیز در ردیف پادشاهان کیانی است (اوش.)؛ در اوستا «اوشن» نیز آمده است چنانچه در بند ۴۵ آبان‌یشْت و ۳۹ بهرام‌یشْت، اوسذَن و اوسن هر دو یکی است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *usaðan* آمده است (یو.. ص ۳۳۳).

۳۳۳. اوسَن (او. نو)

usan

»د»د

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *sa* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در (یشْت ۵، بند ۴۵)، (یشْت ۱۴ و بند ۳۹) آمده است (ما.)؛ در آفرین زردشت بند ۲ نیز آمده است (ما.)؛ او از گوی‌ها و همچنین اوسذَن نیز نامیده می‌شود و بعدها به نام کاووس معروف شد (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *kavi-ūšanā* آمده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت (*usan*) آمده است (یو.. ص ۳۳۳).

۳۳۴. اوسینَه (او. نو)

usinamah

»د»د»د»د

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم

در هوم‌یشْت یا یسنای ۹، بند ۱۰ و ۱۱ دربارهٔ تریت گفته شده: «این نیک‌بختی به او رسید که او را دو پسر زائیده شدند اورواخشی و گرشاسب، که اولی داور و قانونگذار و دیگری زبردست و جوان گیسو و گزورا (یعنی جوان گیسو، و گرزدار یا دارای گیسو و گُرز) بود (اوش.)؛ در یوستی به صورت (*urwāxšaya*) آمده (یو..

ص ۳۳۳).

۳۳۵. اوسذَن (او. نو)

usaðan

»د»د»د»د

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *ðanəm* آن حالت (رأی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۹، بند ۷۱ آمده است (ما.)؛ صورت مختوم به *ðanō* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۲ آمده است (ما.)؛ صورت مختوم به *ðānō* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۱ آمده است (ما.)؛ از گوی‌هاست که به او اوسن نیز گویند (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱، پسر یکی از مزدیسنان است (ما.)؛ اوسذَن به معنی «دارای چشمه‌ها» است و این اوسذَن غیر از اوسذَن مشهور در اوستاست که یکی از شاهان سلسله کیانی (کیکاوس) بوده

به *manhō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۳ و
۱۴۰ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و
همسر فرنی است (ما.)؛ معنای آن کاملاً
مشخص نیست (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما.)؛ به معنی «آماده ستایش
و تجلیل» است مانند: *nəmahī*
usəmahi؛ در یوستی به صورت
usineman°h آمده است او پسر تور
می باشد (یو. ص ۳۳۶)؛ او همان اوش بام
است (یو. ص ۳۳۶).

۳۲۵. اوشمانتر (او. نو)

«دودسرد»
usmānara
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما.)؛ در یشت ۱۳ بندهای ۹۷ و ۱۲۰ آمده
است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پسر پیشتَه
است (ما.)؛ در ریگودا به صورت
su-hnāra آمده است (ما.)؛ در زند اوستا
(۱۵۲ - ۱۵۰ . ۳۴۸) آمده است (ما.)؛ در
بندهای ۲۴ تا ۹۷ فروردین یشت نیز
فروهر وی ستوده شده و همچنین در همین
یشت در بندهای ۲۶ تا ۱۱۵ فروهر
پسرش (نناراس تی) نیز ستوده شده است و
به نظر می رسد که این ۲، برادر باشند

(اوش.)؛ در یوستی به صورت
usmānara آمده است (یو. ص ۳۳۶).

۳۲۶. اوشناک (او. نو)

«دودسود»
usnāka
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است
(ما.)؛ از جمله پارسایان می باشد (ما.)؛ معنی
آن نامفهوم است (ما.)؛ جزء اول در
ریگودا به صورت *nāka* (ابر) است
(ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما.)؛ این واژه مجموعاً مانند واژه
ūd.ojās- در ریگوداست، به معنی «به
اندازه کافی قدرت داشتن» در یوستی به
صورت *usnāka* آمده است (یو. ص ۳۳۶).

۳۲۷. اوش پیشت (او. نو)

«دودسوی و پیشت»
uspaēšata
واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به *anām* آن حالت (اضافی/جمع)
می باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۶ آمده
است (ما.)؛ از خاندان و شاخه سَن است
که یکی از افراد آن تیرو.نکَتو می باشد (ما.)؛
این واژه تفکیک پذیر نیست و معنای

که در سیستان جاری بوده و به دریاچه هامون می‌ریزد (اوش)؛ در بند ۱۳۹ فروردین‌یشت از ۱۰ زن پارسا یاد شده که جز از ۴ تن، از دیگران اطلاعی در دست نیست و یکی از آنان بدین نام بوده است (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *uštawaiti* آمده است (یو. ص ۳۳۶).

۳۳۰. اوش تازنت (او. نو)

«*uštāzanta*» *uštāzanta* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان می‌باشد (ما)؛ به معنی «کودک طلبیده» است (ما)؛ مانند واژه *uštā* در اوستای کهن (او. کا) و نو به معنی «طبق خواسته و آرزو» بوده و در یشت ۱۳، بند ۹۴ آمده است: *ušta-nō zātō* که به معنی «طبق آرزو و خواسته ما، تولد...» است (ما)؛ در ریگ‌ودای نو به صورت: *tūsnīm-homā* آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*uštāzañta*) آمده است (یو. ص ۳۳۶).

مشخصی نیز ندارد (ما)؛ در یوستی به صورت (*uspaesata*) آمده است (یو. ص ۳۳۶).

۳۲۸. اوش پشنو (او. نو)

«*uspasnu*» *uspasnu* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *naoš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱، ۲ بار آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر اسپیتی و ارزاسپ است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *ūd.ojas* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *uspasnu* آمده است (یو. ص ۳۳۶).

۳۲۹. اوش توتی (او. نو)

«*uštauuatī*» *uštauuatī* واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم به *uuaitiā* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است (دوشیزه پارسا) (ما)؛ نام دیگر آن اشتودگاه (دومین فصل گات‌هاست و نام دومین روز پنجه‌ه می‌باشد (اوش)؛ به موجب زامیادیشتم نام یکی از ۹ رودخانه‌ای است

۳۳۱. اوشتَر (او. نو)

uštra

»صدد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر سَزَنَه است (ما)؛ این واژه در اوستای کهن (او. کا) و نو هر دو (مذکر) و به معنی «شتر» است (ما)؛ در زند اوستا (۴۷. a. ۱۶u) آمده است (ما)؛ نام بسیاری از بزرگان با کلمه شتر یا اسب ترکیب شده است مانند فرشوشتر، ارجاسب، پوروشسب و... (اوش)؛ در یوستی به صورت *uštra* آمده است (یو.).

ص (۳۴۶).

۳۳۲. اوتیوتی (او. نو)

utaiiūti

»صدد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۶ آمده است (ما)؛ در ریگودا به صورت *utá-yūti* آمده است (ما)؛ ر.ک به بارتمه *tps* سال ۱۹۵۴ قسمت ۱۳۸ff؛ به معنی «پایداری، بی‌پیری» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *utayūiti*، پسر ویت‌گوی پسر زیفرو از

خاندان سَین می‌باشد (یو.). ص (۳۳۶).

۳۳۳. اوخشِن (او. نو)

uxšan

»صدد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *sānō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر ویدیس‌رَوَه است (ما)؛ در اوستای کهن (او. کا) و نو هر دو *uxšan* (مذکر) و به معنی «گاو نر» است (ما)؛ در ریگودا به صورت *ukūan* آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت *uxšan* آمده است (یو.).

ص (۳۳۳)؛ او پسر ویدیس‌رَوَه، پسر دَوراسروت، پسر پرزونت (یشت ۱۳، بند ۱۱۹) است (یو.). ص (۳۳۳)؛ به معنی «گاو نر» است (یو.). ص (۳۳۳).

۳۳۴. اوخشِنتی (او. نو)

uxšānti

»صدد»

ر.ک به واژه ۳۳۷ (اوخشِینتی).

۳۳۵. اوخشِنتِ اِرت (او. نو)

uxšīiat.ərata

»صدد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد

پنهانی‌اش، ارتباط زردشت با هووی را ایجاد می‌کند (یو، ص ۳۳۳).

۳۳۶. اوخشیت یقه (او. نو)

«*uxšiiat.nəmah* 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬀𐬢𐬀𐬭𐬀» واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *manhō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۸ آمده است (ما)؛ مانند واژه قبلی به معنی «پروراننده» است ولی اینجا پروراننده نماز و نیایش می‌باشد (ما/اوش)؛ امروزه به آن اوشیدرماه و هوشیدرماه گویند (اوش)؛ این ۳ پسر (او و دو برادرش) از اعقاب زردشت هستند که به ترتیب در رستاخیز ظهور می‌کنند و نطفه‌شان در دریاچه هامون است (اوش)؛ در یوستی به صورت: *uxšyad neman^oh* آمده است (یو، ص ۳۳۳).

۳۳۷. اوخشینتی (او. نو)

«*uxšiiēintī* 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬀𐬢𐬀𐬭𐬀𐬢𐬀𐬭𐬀» واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم به *tiiā* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۰ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه (دوشیزه پارسا) و همسر شتوتور - وهیشته آشه

(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۸ آمده است (ما)؛ احتمالاً در سنت‌های قدیم به صورت: *astuuat.ərəta* و بعدها به صورت *saošilant* نامیده شده است و واژه (*uxšiiat.nəmah*) به عنوان پسر زردشت تلقی می‌گردد (ما)؛ ریشه این واژه *uxšila* به معنی «رشد، رشد کردن» و *ərəta* همان (*aša-* و *ita*) در ریگ‌وداست (ما)؛ مطابق نظر بارتلمه if/۹ سال ۱۸۹۸ بند ۲۶۶۸ در یونانی به معنی «دوباره داده شده» می‌باشد (ما)؛ به معنی «پروراننده قانون مقدس» است که امروزه به آن هوشیدر یا اوشیدر گویند (اوش)؛ در فروردین‌یشت بندهای ۱۲۷ و ۱۲۸ از او و دو برادرش به نام‌های اوخشیت‌نمه و آشتوت اِرت یاد شده است که موعودهای مزدیسنا هستند و برابر روایات دینی از اعقاب زردشت می‌باشند و به ترتیب در رستاخیز ظهور می‌کنند و شر و فساد را برانداخته و عدل و داد و نیکی را شایع می‌کنند. نطفه این ۳ پسر در دریاچه هامون پنهان است که به فاصله ظهور خواهند کرد. (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ در یوستی به صورت *uxšyad-ereta* آمده و او پیامبر آینده است که به سبب خرد

است (ما)؛ قرائت و ریشه آن نامشخص
است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
(uxsyeifnti) آمده است (یو. ص ۳۳۳).

۳۳۸. اوزو (او. نو)

uzauua

»د«د»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۱ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسیان و از خاندان
توماسپ است (ما)؛ معنی آن نامفهوم
می باشد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی
باستان (ما)؛ در ریگودا به صورت udav
آمده که آنجا به معنی «پیش بردن» است
(ما)؛ همان واژه زو پسر تهماسب است
(اوش)؛ لفظاً به معنی «یاری کننده» است
(اوش)؛ او و پدرش در تاریخ ما مشهورند
(اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات خاص
شاهنامه (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
فارسی میانه (اوش)؛ در فروردین یشت بند
۱۳۱ آمده است «فروهر پاکدین اوزو از
خاندان توماسپ را می ستاییم». (اوش)؛
نسک ۱۲ اوستا نیز گویای شرح حال آنان
بوده که از میان رفته است (اوش)؛ در
آفرین دهمان یعنی دعای پاکان و نیکان و

پارسیان از فروهر زو پسر تهماسب یاد
شده آفرین دهمان را به مناسبت ذکر
اسامی امشاسپندان در آن، آفرین هفت
امشاسپند هم می نامند (اوش)؛ در یوستی
به صورت uzawa آمده است (یو.).
ص ۳۳۷.

۳۳۹. اوزی (او. نو)

uziia

»د«د»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به iiehe آن حالت (اضافی/مفرد)
می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده
است (ما)؛ از جمله پارسیان و پسر
ونگهوژات می باشد (ما/اوش)؛ معنی آن
نامفهوم است؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
uzya آمده است (یو. ص ۳۳۷).

۳۴۰. وَزَغَن (او. نو)

vadaYana

»د«د«د»د»د»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به ō آن حالت (نهادی/مفرد) می باشد (ما)؛
در وندیداد ۱۹، بند ۶ آمده است (ما)؛ یکی
از پادشاهان دشمن مذهب مزدیسنا بوده
است (ما)؛ در وندیداد ۷ بندهای ۱۹ و ۶
آمده است که انگره مینیو از زردشت

٣٤٢. وَئِذْ وَئِغَه (او. نو)

vaēdanha

«دین و دین»

فرم دیگر آن *ḍaiaṇha* می‌باشد
(ما.)؛ واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده است
(ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر نیموونگهو
است (ما.)؛ قرائت و معنی آن نامفهوم است
(ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *vēdas* آمده
است (ما.)؛ در یوستی به صورت
wadhaghna آمده و معنی آن در
ریگ‌ودا: (خانم جوان، عروس) است (ما.)؛
ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.).

٣٤٣. وَئِي (او. کا)

vaēpiia

«دین و دین»

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
به *ō* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛
در یشت ۵۱، بند ۱۲ آمده است که او
زردشت را در زمستان مهمان‌نوازی نکرد
(نپذیرفت) (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما.)؛ در زند اوستا
بند: ۱۶. a. ۹f. آمده است (ما.).

تقاضا کرد که از این مذهب دست بردارد
(ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *jahī*
vādah آمده است (ما.)؛ در اوستای نو
به صورت *vadarə jaīdi* آمده است
(ما.)؛ نام دیگری برای اژی‌دهاک (ضحاک)
که در وندیداد از او یاد شده است، وزغ
همان قورباغه می‌باشد (اوش.)؛ در یوستی
به صورت *wadhaghna* آمده است
(یو. ص ۳۳۷)؛ به معنی «کشتن با اسلحه»
مرگبار است (یو. ص ۳۳۷).

٣٤١. وَذُوْتُ (او. نو)

vaḍut

«دین و دین»

واژه مؤنث است (ما.)؛ صورت مختوم
به *tō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۴۱ آمده است
(ما.)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است
(دوشیزه پارسا) که فروشی او قبل از
جغروت ستوده شده است (ما.)؛ معنای آن
مشخص نیست (ما.)؛ او یکی از ۸ دوشیزه
پارسات که در فروردین‌یشت آمده است
(اوش.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *vadhū*
آمده است (ما.)؛ در یوستی به صورت
waḍut آمده است (یو. ص ۳۳۷).

۳۴۴. ویشد (او. نو)

«سیددسود»

vaēsada

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۰ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ معنای آن دقیق نیست (ما)؛ در ریگودا به صورت (*visadail/chadáy*) به معنی «درخشیدن آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما).

۳۴۵. ویشک (او. نو)

«سیددسود»

vaēsaka

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *alla* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۵، بند ۵۴ و ۵۷ آمده است (ما)؛ از تورانیان و همان ویس شاهنامه است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یشت ۵ آمده است که پسر او بر توس پیروز شد (ما)؛ در ریگودا به صورت *vešā*- آمده است (ما).

۳۴۶. ویشی آرشتی (او. نو)

«سیددسود»

vaēžiāršti

این واژه مانند *vižil* (شماره ۳۸۴) می باشد (ما)؛ در شمار نامورانی است که در

فروردین یشت فروهرش ستوده شده است

(اوش).

۳۴۷. وشم ایدات (او. نو)

«سیددسود»

vahmaēdāta

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر مانثرواک است (ما)؛ مانند یشت ۳۴ بند ۲ که آمده است: *dātā... vahmē* (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت (*wahmaedāta*) آمده که برای ستایش والدین فرستاده شده است (یو. ۳۲۰).

۳۴۸. وناز (او. نو)

«سیددسود»

vanāra

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان می باشد (ما)؛ معنی آن نامعلوم می باشد (ما)؛ در ریگودا به صورت *śikūānarā* آمده است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ جز مورد بالا دیگر در هیچ جا از او نام و

خاص شاهنامه (اوش)؛ در یوستی به صورت *wandaremainiš* آمده است که: ۱. اندریمان یا اندیرمان، برادر افراسیاب و آخاست است که توسط گورگن کشته شد (یو.، ص ۳۲۷)؛ ۲. برادر آرجَدَاسپ، وَنَذَرَمِينِش (یشت ۵، بند ۱۱۶) می‌باشد؛ ۳. او از کارگزاران الکساندر کجیت بود (در سال‌های ۱۶۰۳-۱۵۷۴) (یو.، ص ۳۲۷).

۳۵۰. وَنَگَهو (او. نو)

vanhu «دوید»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ēuš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۸ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان و پسر آرش است (ما)؛ نام مخفف شده از واژه *vanhu* که با واژه‌های دیگر ترکیب می‌شود و معنی (خوب، نیکو) می‌دهد مانند *frādat.vanhu/vanhuōdāta* (ما)؛ در زند اوستا (۴۲-۴۰. a. ۱۵۰) آمده است (ما).

۳۵۱. وَنَگَهوژات (او. نو)

vanhuōdāta «دوید»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم

نشانی در دست نیست (اوش)؛ در یوستی به صورت *(wanāra)* برادر ویشتاسپ آمده است (یو.، ص ۳۲۷).

۳۴۹. وَنَذَرَمِينِش (او. نو)

«دوید»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *iš* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵، بند ۱۱۶ آمده است (ما)؛ از دشمنان ویشتاسپ می‌باشد (ما)؛ او در دریای وُرو. کَش قربانی شد (از بین رفت) (ما)؛ نام او قبل از آرجَتَاسپ می‌باشد (ما)؛ آرجَتَاسپ همان ارجاسب می‌باشد (اوش)؛ خود واژه *vandar* به معنی «ستایش...» می‌باشد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *vand* به معنی «ستایش کردن» و *maniš* به معنی «حسن» است (مانند واژه *haxā-maniš* هَخَامَنِش) می‌باشد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ او یکی از شاهزادگان تورانی از قبیله خیون و برادر ارجاسب است که در جنگ دینی ایرانیان و تورانیان از اسفندیار پسر کی‌گشتاسب شکست خورده و کشته شد. (اوش)؛ معنی لفظی این اسم عبارت از کسی است که منش و خیالش در پی شهرت و مدح باشد (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات

دختران بهروز از خاندان فریان و مادران سه هوعود آیینده یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس هستند (اوش)؛ در یوستی به صورت *wanhufeōri* آمده است (یو. ص ۳۲۸).

۳۵۳. وَو (او. نو)

«وَو» *vara*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *rəm(-ča)* آن حالت (رائی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در پشت ۵، بند ۷۳ آمده است (ما)؛ دشمن هر دو آشوزده و ثریت و مانند کَر از نژاد آسَبَن است (ما)؛ معنای آن نامشخص است (ما).

۳۵۴. وَرگشان (او. نو)

«وَرگشان» *varakasāna*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در پشت ۱۳، بند ۱۱۳ آمده است (ما)؛ از خساندان وَرگش است (ما)؛ در صورت لزوم، وَرگشان همچنین نام پدر وهورنوچه است (ما)؛ رک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *úran-* آمده است (ما)؛ معنی آن را نگهبان گله گفته‌اند ولی معنی مطمئنی

به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در پشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر خودات می‌باشد (ما)؛ به معنی «پل قانون (داده) خوب» است (ما)؛ در (زندی اوستا، ۲۵) آمده است (ما)؛ در اوستای نو به صورت *vohu.dāta* آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت (*wandhudhāta*) آمده است (یو. ص ۳۲۷).

۳۵۲. ونگه‌فدزی (او. نو)

«ونگه‌فدزی» *vanhu.fəōri*
واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم به *liō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در پشت ۱۳، بند ۱۴۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است (ما)؛ طبق سنت جدید، مادر پسران زردشت یعنی اوخشیت‌نمه (امروژه همان اوشیدرماه) است (ما/اوش)؛ کسی که پدر خوب و نیکویی داده (ما)؛ رک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما)؛ یعنی کسی که از پدر شریف و نیک است (اوش)؛ در پشت سیزدهم، بندهای ۱۴۱ و ۱۴۲ از سه دوشیزه یاد شده که به ترتیب عبطرتنه از سرونت فدزی، ونگه‌فدزی، لردت‌فدزی که به موجب روایات دینی این سه تن

شرقی و شمالی بودند، اغلب القابی همراه با نام وراز داشتند. مانند حکمرانان نسا به لقب وراز، حکمران غرجستان به لقب ورازبندک و حکمران هرات به لقب ورازان (اوش)؛ در یوستی به صورت (warāza) آمده است (یو. ص ۳۲۸).

۳۵۵ a. وَرَدَکَ (نا) (او. نو)

«دَلْعَدَسود (دس) varāḍaka(nā) ر. ک به واژه ۳۶۳ (vārīḍkanā)؛ در یوستی به صورت warāzaka (ایرانی باستانی) و gurāzeh (ایرانی نوین) آمده است و صورت عربی آن (barāzeh) می‌باشد (یو. ص ۳۲۹)؛ گورازه، یکی از بزرگان زمان فریدون است (یو. ص ۳۲۹)؛ او از قهرمانان ایرانی زمان کی‌کاووس می‌باشد (یو. ص ۳۲۹).

۳۵۶. وَرَشَمَبَ (او. نو)

«دَلْعَدَسود (دس) varāsmapa واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر جَنَر است (ما)؛ در اوستای کهن (او. کا) و نو به صورت varəz به معنی «کار، عمل» است (ما)؛

نیست (ما)؛ در یوستی به صورت warakassa آمده است (یو. ص ۳۲۸).

۳۵۵. وَرَاژ (او. نو)

«دَلْسید varāza واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به ahe آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر ایشونت می‌باشد (ما)؛ به معنی «گراز نر» است (ما)؛ در هندی باستان به صورت (varāha) آمده است (ما)؛ در پرسپولیس به صورت varāza آمده است (ما)؛ ر. ک به فارسی نوین (اوش)؛ در بند ۹۶ فروردین‌یشت آمده است که: «درود می‌فرستیم به پاکدین اسیونت پسر وراز» در میان نامداران و بزرگان قدیم و ممالک همسایه، مثل ارمنستان و البانیا و غیره، به گروهی برمی‌خوریم که اسمشان با واژه وراز ترکیب یافته است مثل ورازبنده، ورازدات، ورازدخت، ورازسورن، ورازپروز، ورازمهر، ورازنرسی و... این صفت حتی به ایزد وهرام نیز داده شده است در زمان ساسانیان حکمرانان و فرمانروایان نواحی مختلف ایران، بویژه سلاطین ممالکی که مجاور سرحدات

به *šaom(ča)* آن حالت (رائی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۴۱ آمده
است (ما)؛ یکی از دشمنان کرساسپ
می‌باشد که به دست او کشته شد (لقب وی
دائین است) (ما)؛ معنی آن نامفهوم است
(ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما)؛ اینها از دیویسان بودند (طبق
زامیادیشْت) (اوشن)؛ در یوستی به صورت
warešawa آمده است او پسر دان است
(یو. ۳۵۳).

۳۵۹. وَرَشَن (او. نو)

«دَلَعِدِد» *varšna*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۴ و ۱۱۶ آمده
است (ما)؛ او یکی از پسران جاماسپ و از
خاندان هنگهروش است (ما)؛ در
یشت ۱۳، بند ۱۱۶ نام شخصیت دیگری
ذکر شده که بدون نام پدرش است (ما)؛ در
ریگ‌ودا به صورت *vřsan-* به معنی
«مردانه» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت
warešna آمده است (یو. ۳۵۳).

احتمالاً (فرضی) به معنی «کسی که عملی را
حمایت می‌کند» (ما)؛ در یوستی به صورت
waresmapa آمده است (یو. ۳۵۳).

۳۵۷. وِرشمو.رَنوچَه (او. نو)

«دَلَعِدِد» *varasmō.raočah*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به
čanhō آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۷ آمده است (ما)؛
صورت مختوم به *čā* آن حالت
(اضافی/مفرد) بوده و در یشت ۱۳، بند
۱۲۶ آمده است (ما)؛ نام ۲ تن از پارسایان،
(در یشت ۱۳، بند ۹۷) یکی پسر فرائی و
دیگری (در یشت ۱۳، بند ۱۲۶) که پسر
پرتوآفسمن است (ما)؛ در اوستای کهن (او.
۱۵) و نو، *raočah* به معنی «روشنی» و
varəsmā به معنی «کار، عمل» است
(ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما)؛ در یوستی به صورت
(waresmōraočanh) آمده است
(یو. ۳۵۳)؛ او از خاندان سَن است (یو.
۳۵۳).

۳۵۸. وِرشَو (او. نو)

«دَلَعِدِد» *varəšauua*
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم

۳۶۰. وژشنی (او. نو)

«دلیجید» *varšni*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر واگیرز است (ما)؛ در یشت ۱۷، بند ۵۶ در اوستای نو واژه به صورت *varšni* (مذکر) به معنی «گوسفند نر، قوچ» است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *vršni* آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت *waršni* آمده است (یو. ص ۳۵۷).

۳۶۱. وژاشپ (او. نو)

«دلدلسددرد» *vazāspa*

در یوستی به صورت (*wažāspa*) آمده است (یو. ص ۳۵۹)؛ واژه مذکر می‌باشد (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی «دارنده اسب بزرگ» است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ خود واژه *vaz* در اوستای کهن (او. ص ۱۰) و نو به معنی «وسیله‌ای را بردن، کشیدن» است و در یشت ۱۰ بند ۱۲۵ آمده است که:

۳۶۲. واریذکنا (او. نو)

«سدیجید» *vāgaraza*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر وژشنی است (ما)؛ معنی آن نامفهوم است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *vāghāt* و در اوستای نو به صورت *vaṇti* نیز آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت *wāgereza* آمده است (یو. ص ۳۳۸).

۳۶۳. واریذکنا (او. نو)

«سدیجودید» *vāriḍkanā*

واژه مؤنث است (ما)؛ صورت مختوم به *kanām* آن حالت (اضافی/جمع) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۹، بند ۳۱ آمده است (ما)؛ از نظر قرائت و گفتاری هنوز نامفهوم باقی مانده است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات خاص شاهنامه (اوش)؛ در

بند ۳۱ گوش‌یشت (در واسپیشست) نام
برادرشان اسفندیار آمده که دیوهای بدنهاد
را بر انداخته و دگر باره همای و وارینکنا
را از مملکت خیونها به خانه برگرداند.

۳۶۴. ویدت گم (او. نو)

vidat.gu «ویدت گم»
واژه مذکر است (ما): صورت مختوم
به *gauuā* آن حالت (اضافی/مثنی)
می‌باشد (ما): در یشت ۱۳، بند ۱۲۷ آمده
است (ما): از جمله پارسایان و برادر
آشنه‌مه است (ما): در ریگودا به صورت
go-vindú و *go-vid* به معنی «یافتن
گاوه» است و یا به صورت *vidadaśva*
آمده است (ما): ر.ک به فرهنگ لغات
ایرانی باستان (ما): در یوستی به صورت
widadgā آمده است (یو. ص ۳۶۸).

۳۶۵. ویدت خورنه (او. نو)

vidat.x'arənah «ویدت خورنه»
واژه مذکر است (ما): صورت مختوم
به *naṇhō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما): در یشت ۱۳، بند ۱۲۸ آمده
است (ما): از جمله پارسایان و طبق کتاب
داتسستان-دینیک یکی از ۶ یاری‌دهنده
سوشیانس است (ما): ر.ک به فرهنگ

لغات فارسی باستان (ما): کسی که فرّه را
بیابید (یعنی از فرّه برخوردار شده است)
(ما/لوش).

۳۶۶. ویدیش زوه (او. نو)

vidisrauuah «ویدیش زوه»
واژه مذکر است (ما): صورت مختوم
به *uuəṇhō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما): در یشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده
است (ما): از جمله پارسایان و پدر
اوخشن است (ما): در ریگودا به صورت
(*śrávo-viride*) آمده است به معنی
«داشتن شهرت (آوازه) اکتسابی» است
(ما): ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما): در یوستی به صورت
(*widisrawan^h*) آمده است، او پسر
دوراسروت است (یو. ص ۳۶۸).

۳۶۷. ویزشونت (او. نو)

viiaršauuant «ویزشونت»
واژه مذکر است (ما): صورت مختوم
به *uuatō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما): در یشت ۱۳، بند ۱۰۹ آمده
است (ما): از جمله پارسایان است (ما): او
قنابل جلدایی از (آرشونت) نیست و
فرزشیانش قبل از ویزشونت ستوده شده

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۸ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و از خاندان گَوشَن (گَوشَنَین) است (ما)؛ به معنی «داوینده مردانی به منزله اسب» می باشد (ما/لوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ آسپ به معنی «اسب» است (ما/لوش)؛ ۲ برادر او به نامهای آزات و فرای اُدی می باشند (لوش)؛ در یوستی به صورت (*wirāspa*)، پسر گَوشَن است (یو)۔
ص ۳۷۱

۳۷۱. ویراز (او. نو)

virāza «ویراز»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ معنای مشخص ندارد (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگودا به صورت *vi-rāz* می آید (ما)؛ معنی آن در ریگودا: حکمرانی تا دوردست هاست (ما)؛ جز در مورد بالا در جایی دیگر از اوستا نیام و نشانی از او نیست (لوش)۔

است و پیتی آرشونت کسی که، نام او در لیست سستایش شدگان و یروشونت است (ما)؛ در یوستی به صورت *wyaršwant* آمده است (یو)۔ ص ۳۶۸
۳۶۸. ویاتَن (او. نو)

viiātana «ویاتَن»
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر ییتوشگو است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *wyāta* (*wiyāta*) آمده است (یو)۔ ص ۳۶۸

۳۶۹. ویاخَن (او. نو)

viiāxana «ویاخَن»
در یشت ۱۳، بند ۱۰۸، صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ به معنی «در مذاکره (مباحثه) فاتح» است (ما)؛ در یوستی به صورت *wyāxna* آمده است او پدر آرشَ از خاندان گَوشَن است (یو)۔ ص ۳۶۷

۳۷۰. ویراسپ (او. نو)

virāspa «ویراسپ»

۳۷۲. ویسپَ تَنوروشی (او. نو)

«یددو. صد. صد. دل. پید» *vispataurušī*

واژه مؤنث است (ما.); صورت مختوم به *šiiā* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است (ما.); از جمله پارسایان دوشیزه است (ما.); از جمله پارسا (ما.); یکی از ۱۰ زن پارسا در یشت ۱۳ است (اوش.); به معنی «بر همه غلبه کننده (پیروز بر همه)» است (ما.); ر. ک به فرهنگ لغات فارسی باستان (ما.); در ریگودا به صورت *tāruš-* به معنی «مزیت، برتری» است (ما.); در ریگودای نو به صورت *tāruū-1* و نیز به معنی «فاتح، پیروز» است (ما.); در یوستی به صورت *wispataurwaši* آمده

است (یو.. ص ۳۷۱).

۳۷۳. ویسپَ تَنوروری (او. نو)

«یددو. صد. صد. دل. پید»

vīspa. tauruuari

واژه مؤنث است (ما.); صورت مختوم به *uuairi, uuairi-ča* آن حالت (نهادی/مفرد) می باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۴۲ آمده است (ما.); صورت مختوم به *uuairiīā* نیز حالت (اضافی/مفرد) است (ما.); نام دیگر او،

اِرِدَت. فِذری است (ما.); به معنی «بر همه غالب، پیروز بر همه» است (ما.); در ریگودا به صورت:

viśvatūrti/viśva-tūr

viśvatūrti tarati/dvéūāmsi

آمده است (ما.); در اوستای نو به صورت:

vīspā tbaēšā tauruuāliāma

آمده است (ما.); و یا به صورت:

yō vīspe tauruuailāt ...

tbaēšā آمده است (ما.); به معنی «کسی

که مایه آبروی پدر است» نیز گویند

(اوش.); او مادر سوشیانس آخرین موعود

خواهد بود (اوش.); در یوستی به صورت

wispataurwa آمده است (یو.. ص ۳۷۱).

۳۷۴. ویسپَ تَنوروا (او. نو)

«یددو. صد. صد. دل. پید» *vīspa. tauruuā*

ر. ک به واژه شماره ۳۷۳ (واژه قبل)

یعنی: *tauruuari* (ما.); در یوستی به

صورت *wispataurwa* آمده است (یو..

ص ۳۷۱).

۳۷۵. ویسپَ تَنوزو. آشتی (او. نو)

vīspa. θauruuō. ašti

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم

به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد

(ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ کلاً نام این ۳ نفر یعنی ویس‌روت، فرس‌روت و ویس‌روتاز در فروردین‌یشت یاد شده است (ما/اوش)؛ از ترکیب: *vi-šru (vī-sru)* به معنی «شنیدن، استنطاق کردن، با خبر شدن» است (ما)؛ در یوستی به صورت *(wīsrūtāra)* آمده است (یو. ص ۳۷۱).

۳۷۸. ویس‌ترو (او. نو)

vistarū «دودصد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *taurus* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۵، بند ۷۶ آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *taraoš* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۲ آمده است (ما)؛ او از خاندان نوذر است (اوش)؛ معنی لفظی آن گشوده و منتشر شده می‌باشد (اوش)؛ برخی او را با گسته‌م تطبیق می‌دهند (اوش)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ او توسط آناهیتا این برتری (امتیاز) را گرفت که کارهای اعجاب‌انگیز کند از جمله این‌که جریان آب رود ویستانگه‌تی را بی‌حرکت کرد (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت: *vī.star* به معنی «گناه» آمده است (ما).

(ما)؛ در (یشت ۹، بند ۳۰) و در (یشت ۱۷ بند ۵۰) آمده است (ما)؛ او پدر آشت. آئورونت است (ما)؛ معنای آن دشوار است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت:

śarvá- thūrvant (؟) آمده است (ما)؛ در یوستی به صورت *(wisppaurwō-ašti)* آمده است (یو. ص ۳۷۱).

۳۷۶. ویس‌روت (او. نو)

vīsrūta «دودصد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسیان است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت: *vī-šruta* به معنی «مشهور تا دوردست‌ها» (ما)؛ در یوستی به صورت *wīsrūta* آمده است (یو. ص ۳۷۱).

۳۷۷. ویس‌روتاز (او. نو)

vīsrūtāra «دودصد»

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۱ آمده است

۳۷۹. ویشتاسپ (او.نو/کا)

»دییو سدودرد«

vištāspa

واژه مذکر است (ما.); در اوستای باستان (او.کا) صورت مختوم به $\bar{o}$ آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.); در (یشت ۴۶، بند ۱۴) و (یشت ۵۱، بند ۱۶) و (یشت ۵۳، بند ۲) آمده است (ما.); صورت مختوم به $\bar{a}i$ آن حالت (برائی/مفرد) است (ما.); در یشت ۲۸، بند ۷ آمده است (ما.); چندین بار در اوستا صورت مختوم به $\bar{o}$ آن حالت (نهادی/مفرد)، مختوم به $\bar{a}m$ آن حالت (رائی/مفرد)، مختوم به $\bar{a}he$ آن حالت (اضافی/مفرد)، مختوم به $\bar{a}$ آن حالت (ندایی/مفرد) آمده است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); همچنین در ویشتاسپ یشت از آن صحبت است (ما.); یکی از کوی‌هاست که پسر ائوروت اسپ و همسر هوتاسا است (ما.); اینکه گفته می‌شود که پدرش داریوش می‌باشد، رد شده است (ما.); در زند اوستا (f ۱۰، ۲۰) آمده است (ما.); به معنی «دارنده اسب چموش و رمو» است (ما./اوش.); متشکل از واژه:

višta = vi.səto + āspa است (ما.); در

یوستی به صورت (wištāspa) آمده

است (یو. ص ۳۷۲); در ریگ‌ودا به صورت (vīūta.dśva-) آمده است (ما.); همان گشتاسپ است (اوش.).

۳۸۰. ویتگوی (او.نو)

»دییو سدودرد«

vitkauui

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به $\bar{o}i\check{s}$ آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۱۳، بند ۱۲۶ آمده است (ما.); از جمله پارسایان و پدر اوتیوتی و پسر زینگری است (ما.); معنای آن مشکل (دشوار) است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); در یوستی به صورت witkawi آمده و از خاندان ستن است (یو. ص ۳۷۲).

۳۸۱. ویونگهنت (او.نو)

»دییو سدودرد«

vīuuanhant

واژه مذکر است (ما.); صورت مختوم به $\bar{a}u\bar{a}n\bar{h}\bar{a}$ آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما.); در یشت ۹، بند ۴ آمده است (ما.); صورت $\bar{a}u\bar{a}n\bar{h}\bar{a}t\bar{o}$ آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما.); در یشت ۹، بند ۵ نیز آمده است (ما.); ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.); نخستین فانی است که هوم را فشرده، او پدر جم (یم)

۳۸۶. وُهو.دات (او.نو)

«دَنج.دوسد» *vohu.dāta*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahē* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۴ آمده (ما)؛ از
پارسایان و پسرکات است (ما)؛ مانند واژه
vaṇhu.ḍāta می‌باشد (ما)؛ در یوستی به
صورت *wohudāta* : ۱. پسر فرواک
(دینکرد ۱۱.۲ و ۳۲۴ و ۷)، ۲. پسرکات
(یشت ۱۳، بند ۱۲۴) (یو.، ص ۳۷۲).

۳۸۷. وُهو.نَمَه (او.نو)

«دَنج.دسَدج» *vohu.nəmah*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *maṇhō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در (یشت ۱۳ بند ۱۰۴، ۱۱۴
و ۱۱۵) آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان
می‌باشد (ما)؛ ۱. پسر آوازِشتری است
(ما)؛ ۲. پسر کتو است (ما)؛ ۳. پدر گئونی
است (ما)؛ احتمالاً کتو نام خانوادگی او و یا
نام پدرش باید باشد (اوش)؛ واژه
nəmah در اوستای کهن (او.کا) و
اوستای نو آمده است و به معنی «احترام،
ستایش» است (ما)؛ در یوستی به صورت
(*wohunemanh*) آمده است (یو.، ص
۳۷۵).

۳۸۸. وُهو.پَرَس (او.نو)

«دَنج.دسَدج» *vohu.pərəsa*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *ahē* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
(ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۲۴ آمده است
(ما)؛ از جمله پارسایان و پسر آئینی‌او است
(ما)؛ به معنی «خوب استفسار شده
(پرسیده شده)» است (ما)؛ بارها از ریشه
این واژه نیز استفاده شده است یعنی:
vohū.fras... (ما)؛ پسر دیگر آئینی‌او،
ویوارشو یا ویوارشونت است (اوش)؛ در
یوستی به صورت *wohuperesa* آمده
است (یو.، ص ۳۷۵).

۳۸۹. وُهورَنوچَه (او.نو)

«دَنج.دسَدج» *vohuraočah*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به *čarhō* آن حالت (اضافی/مفرد)
می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بندهای ۹۷ و
۱۱۳ آمده است (ما)؛ ۱. از جمله پارسایان
و پسر فرائی است (ما)؛ ۲. پسر وَرکسان (؟)
(ما)؛ به معنی «با روشنی خوب، با بهروزی»
است (ما)؛ (اوش)؛ در
ریگ‌ودا به صورت *vāsu-rociū* (مذکر/
نهادی/جمع) آمده است (ما)؛ ر.ک به
فرهنگ لغات فارسی نوین (ما)؛ دو برادر

صورت *ātithir vāsuh* به معنی «مهمان خوب» است (ما)؛ در دینکرد نیز از او یاد شده است (اوش)؛ در دینکرد به مفهوم هنگام رستاخیز جهان است که زردشت پیشوای بزرگ روحانی خواهد بود، و هوآستی نیز معیت وی شاغل مقام روحانی است و هوآستی لفظاً یعنی کسی که استخوانهایش خوب است (اوش)؛ در یوستی به صورت *wohuwasti* آمده است (یو، ص ۳۷۵).

۳۹۲. وُهوَزَدَه (او. نو)

«دِه» (دِه) *vohuuazdah* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *danhō* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر کتو است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما)؛ برادر او وهومنه است (اوش)؛ در یوستی به صورت *wohwazdah* آمده و به معنی «احترام خوب نثار کردن» است (یو، ص ۳۷۶).

۳۹۳. وُتورَنَه (او. نو)

«دِه» (دِه) *vouru.namah* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *manhō* آن حالت (اضافی/مفرد)

دیگر او آشَرُتوچه و رَسم رَتوچه است (اوش)؛ در یوستی به صورت *wohuraocānh* آمده است (یو، ص ۳۷۵).

۳۹۰. وُهوشتَر (او. نو)

«دِه» (دِه) *vohuštira* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōis* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۲ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر آخننگه است (ما)؛ متشکل از دو جزء *vohu-uštira* به معنی «با شتر خوب» است (ما)؛ در یوستی به صورت *wohu-uštira* آمده است (یو، ص ۳۷۵).

۳۹۱. وُهوآستی (او. نو)

«دِه» (دِه) *vohuuasti* واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۹۶ آمده است (ما)؛ ۱. از جمله پارسایان و پسر سَنَائی است (ما)؛ ۲. برادر آيوآستی و گيذآستی و از خاندان پورودا خشتی می باشد (ما)؛ متشکل از دو جزء *vohuu-asti* می باشد، که به معنی «کسی که خوب ها را برای مهمان بخواهد» می باشد (ما)؛ در ریگودا به

می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۸ آمده است (ما.)؛ یکی از ۶ یاری‌دهنده سوشیانس است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ در یوستی به صورت wourunemañh (رتو و یا روحانی بلندمرتبه در گُرش وُئورُ برِشتی است) (یشت ۱۳، بند ۱۲۸) (یو. ص ۳۷۶).

۳۹۴. وُئورُستوه (او. نو)

«وُئورُستوه» *vouru.sauuah* واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به uuanhō آن حالت (اضافه/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۸ آمده است (ما.)؛ او نیز با وُئورُنته جزء ۶ یاری‌دهنده به سوشیانس در رستاخیزند (ما.)؛ دو زنداوستا ۲۲ آمده است (ما.)؛ به معنی «نیروی بسیار و غنی داشتن» (نیرومند بودن) است (ما.)؛ به معنی «فراخ سود» است (اوش.)؛ او در رستاخیز در هفت کشور روی زمین سوشیانس را یاری خواهد کرد و با خونیرث یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانس، در گفت‌وشنود خواهد بود و کاماک سوت در وُئوروجرشته یعنی در کشور شمال شرقی، سوشیانی را یاری می‌دهد (اوش.)؛ در یوستی به صورت wourusawarñh

(رتو و یا روحانی بلندمرتبه در گُرش وُئورُ برِشتی است) (یشت ۱۳، بند ۱۲۸) (یو. ص ۳۷۶).

۳۹۵. خُنَنتی (او. نو)

xnaθañ واژه مؤنث است (ما.)؛ این واژه در حالت (رأی/مفرد) صرف نمی‌شود (ما.)؛ در وندیداد ۱ بند ۹، ۱۹ بند ۵ و همچنین بسیاری از نسخ دست‌نویس آمده است (ما.)؛ یکی از پری‌هایی است که به عنوان مخلوقی از انگره مینو (اهریمن) می‌باشد که کرساسپ را سوی مبارزه با زردشت فرستاد (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ یکی از پری‌هایی است که گرشاسب را فریب داد (اوش.)؛ به قول بارتلمه، این لغت ایرانی نیست و معنی لفظی آن هم مشخص نیست فقط می‌دانیم که یکی از پتیاره‌های کابلی است که گرشاسب فریفته او شد (اوش.)؛ در بند ۱۹ از او به عنوان یک زن بدعمل اراده شده است (اوش.).

۳۹۶. خُشتر و چینه (او. نو)

xšaθrō.činah واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم

۳۹۸. خشوی‌وراشپ (او. نو)

xštāuui در پیوند «د»

واژه مذکر و جمع است (ما.)؛ صورت مختوم به *xštāuuiβlīō* آن حالت (برائی/جمع) است (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۳۷ آمده است (ما.)؛ صورت *ilehe* (*xštāuuaēnīia*) با مختومه حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد که در یشت ۱۳، بند ۱۱۱، ۲ بار آمده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ ایل یا گروهی که دانو را کشتند و پیروز شدند (ما.)؛ معنای آن واضح نیست (ما.).

۳۹۹. خشوی‌وراشپ (او. نو)

xšuiβrāspa در پیوند «د»

واژه مذکر است (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۱ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ واژه *rāspa* در یشت ۱۳، بند ۱۱۱ یک خشتاوتنی است (ما.)؛ واژه *rāspana* در یشت ۱۳، بند ۱۴۰ به عنوان همسر یکی از فرنی‌هاست و در یشت ۱۳ بند ۱۱۲ نام پسر خشتروچینه و یا از خاندان خشوی‌وراشپ می‌باشد (ما.)؛ به معنی «با اسب چالاک (تیزرو)» است (ما.)؛ در

به *nanhō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۲ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و از خاندان خشوی‌وراشپ و یا پسر خشوی‌وراشپ است (ما.)؛ به معنی «کسی که آرزوی حکمرانی دارد» (ما.)؛ مانند واژه *aspaēnē* (مذکر/نهادی/جمع) می‌باشد (ما.)؛ همسر او فرنی است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *xschapročīnānh* آمده است (یو.). (ص ۱۷۶)

۳۹۷. خشوی‌وراشپ (او. نو)

xšōiβrāspa در پیوند «د»

ر.ک به واژه *xšuiβ* (شماره ۳۹۹) (ما.)؛ در یشت ۱۳ یکبار از او یاد شده است (اوش.)؛ در یادکرد او، فرنی همسرش نیز ستوده شده است (اوش.)؛ از این شخص در هیچ جای دیگر اوستا یاد نشده و هیچ آگاهی نیست جز اینکه از خاندان خشتاوی است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *xschwōivrāspa* پسر خشتاون و پدر خشتروچینه است (یشت ۱۳، بند ۱۱۱) و به معنی «اسب تیندیا داشتن» می‌باشد (یو.). (ص ۱۷۶).

ریگ‌ودا به صورت *kšiprā* به معنی «تیز، تند» آمده است (ما).

۴۰۰. خون‌بَی (او. نو)

x^unbiia نِدْ دِ بَی

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *hiehe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۳۸ آمده است (ما)؛ از پارسایان و پدر فرّداخستی است (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *kumbhā* به معنی «دیگ» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *xunbya* آمده؛ او در پشیانسی زندگی می‌کند و در رستاخیز جزء یاری‌کنندگان به سوشیانس است (یو.، ص ۱۷۷)؛ او از دیو خشم (اِشُم) وحشت داشت (یو.، ص ۱۷۷).

۴۰۱. خُونُونْت (او. نو)

x^aadāta سِدْ دِ دِ دِ

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۹ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر وَنگه‌ودات است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در زندِ اوستا (۱۲۱. ۲۵a)

آمده است (ما)؛ به معنی «خود داده، خود آفریده، خدا» است (اوش)؛ خودات گاهی با ثواش می‌آید یعنی ثواش خودات که به معنی «تند، تیز و چالاک» است (اوش)؛ ثواش به معنی «جو، هوا، فضای میان آسمان و زمین» هم هست (اوش)؛ پسرش وَنگه‌ودات و پسر وَنگه‌ودات نیز اوزی است (اوش)؛ از صفات زروان می‌باشد (اوش)؛ در یوستی به صورت *xwadhāta* آمده و به معنی «طبق قانون و نظم عمل کردن» است (مانند ستارگان) (یو.، ص ۱۸۱).

۴۰۲. خُونُونْت (او. نو)

x^aanuuant سِدْ دِ دِ دِ

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *uuatō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی «درخشان، مجلل،...» است و فرم مخفف آن *x^aa-* می‌باشد (ما)؛ در اوستا آمده است که اِرخش (آرش) برای تعیین مرز ایران و توران در زمان منوچهر و در پیش مناقشات با افراسیاب، تیری از کوه خشوث (رویان، دماوند) افکند و آن تیر در کوه خُونُونْت فرود آمد (یشت هشتم) (اوش)؛ دارمستتر می‌گوید آن را باید در

به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد
 (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۷ آمده است
 (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ به معنی
 «حکمرانی خوب داشتن، رهبری خوب
 کردن» است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
 ایرانی باستان (ما)؛ واژه *x^{va} (hu)* به
 معنی «خوب» است (ما)؛ در ریگ‌ودا به
 صورت *sukùatrá* آمده است (ما)؛
 متشکل از دو واژه یعنی *hu-xšaθra*
 می‌باشد (ما)؛ در یوستی به صورت
 (*xwāxschapra*) آمده (یو.. ص ۱۸۱).

۴۰۵. یَئْتُوش.گو (او.نو)

دسپس دیچ یو.د *yaētus.gu*
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
 به *gēuš* آن حالت (اضافی/مفرد)
 می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۳ آمده
 است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر ویاتَن
 است (ما)؛ معنی آن کاملاً واضح نیست
 (ما)؛ در یوستی به صورت
 (*yaetusgao*) و به معنی «داشتن گاو
 مطیع» است (یو.. ص ۱۲۲).

۴۰۶. یم (جَم) (او.نو/کا)

دسپس دیچ یو.د *yima*
 واژه مذکر است (ما)؛ در اوستای کهن

اطراف فرغانه جستجو کرد وی خُونونت
 را با تردید با کوه بامیان یکی می‌داند
 (اوش)؛ مینورسکی ثابت می‌کند که این کوه
 اوستایی همان کوه هماون است که در
 شاهنامه بدان اشاره شده (اوش)؛ نام این
 کوه در اوستا در بندهای ۶ و ۳۷ تیریش
 آمده است (اوش)؛ در یوستی به صورت
xwanwand آمده است (یو.. ص ۱۸۱).

۴۰۳. خوآذئِن (او.نو)

دسپس دیچ یو.د *x^{va}adaēna*
 واژه مذکر است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند
 ۱۰۴ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و
 از خاندان فَرَش اُشتر (فَرَش اُشترَین) یعنی:
 (نگهدار دین) است (ما/اوش)؛ فَرَش اُشتر
 همان فروشتر است (اوش)؛ شاید که
 هوشیوتن نیز برادر او باشد و هر دو از
 پسران فروشتر که برادر جاماسب وزیر
 گشتاسب بود باشند (اوش)؛ بجز این موارد،
 دیگر در اوستا آگاهی نداریم (اوش)؛ در
 یوستی به صورت *xwādaena* آمده
 است (یو.. ص ۱۸۱).

۴۰۴. خُواخْشَتَر (او.نو)

دسپس دیچ یو.د *x^{va}axšaθra*
 واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم

بین برد (در یشت ۱۹ بند ۴۶ آمده است)
(ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان
(ما)؛ ایسن واژه به صورت
(yima.xšaēta) در اوستای نو آمده
است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی
نوین (ما).

۴۰۷. یویشْت (او. نو)

yoīšta ددییویشد

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم
به ā آن حالت (نهادی/مفرد) می باشد (ما)؛
در یشت ۵، بسند ۸۱ آمده است (ما)؛
صورت مختوم به ahe آن حالت (اضافی/
مفرد) است (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۰
آمده است (ما)؛ در نسخ دست نویس به
صورت yūīštahe آمده که در یشت
۱۳، بند ۱۱۸ به چشم می خورد (ما)؛ از
جمله پارسایان و از نژادفریان است که ۹۹
پرسش از آختی کرد و خواستار حل این ۹۹
پرسش (معما) شد که او برایش حل کرد
(ما/اوش)؛ معنی آن جوانتر است (ما)؛
ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛
در ریگ ودا به صورت -kaništhā آمده
است (ما)؛ این خاندان از یاران اشوزردشت
بودند و در گاتها از بازماندگان فریان به
نیکی یاد شده است. سرگذشت او مفصل تر

(او. ما) صورت مختوم به as(čit) حالت
(نهادی/مفرد) می باشد و در یشت ۳۲،
بند ۸ آمده است (ما)؛ در اوستای نو
صورت مختوم به ā آن در حالت (نهادی/
مفرد) بوده و در یشت ۹، بند ۴ آمده است
(ما)؛ در (وندیداد ۲ بسندهای ۷
و ۳۳ و ۳۹) آمده و صورت مختوم به am
آن حالت (رائی/مفرد) است و در یشت
۱۹، بند ۳۱ و صورت مختوم به a آن
حالت (ندایی/مفرد) است که در وندیداد
۲، بند ۳ آمده است (ما)؛ همچنین صورت
مختوم به ahe آن حالت (اضافی/مفرد)
است و در (یشت ۹، بند ۵)، و (یشت ۱۳،
بند ۱۳۰) و صورت مختوم به at آن
حالت (ازی/مفرد) بوده و در یشت ۱۹،
بند ۳۵ (۲ بار) و صورت مختوم به ā آن
حالت (برائی/مفرد) است که در وندیداد
۲، بند ۲ آمده است (ما)؛ از پادشاهان
ایرانی (هندوایرانی) و پسر ویونگهنت
می باشد (ما)؛ او نماینده دوران طلایی است
و محلی زیرزمینی به نام وَر (ورجمکرد) را
بنا کرد (ما)؛ طبق یشت ۱۹، بند ۳۴ به
دلیل سخنان دروغ فره از او گریخت و در
اثر هجوم (حمله) انگره مینیو (اهریمن)
گرفتار شد (در یشت ۱۹، بند ۳۴ آمده
است) تا اینکه اسپیتور توسط اژه او را از

۴۰۹. یوختاسپ (او. نو)

یوختاسپ *yuxtāspa*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahē* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است (ما)؛ فرم *yuxta-aspa* در یشت ۹، بند ۲ آمده است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *yuktāśva-* به معنی «داشتن اسب پراق شده» است (ما)؛ در یوستی به صورت (*yuxtāspa*) برادر آتش کیثوتن (?) آمده است (یو. ص ۱۵۰).

۴۱۰. زینگو (او. نو)

زینگو *zainigu*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *gāuš* آن حالت (نهادی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۹، بند ۹۳ آمده است (ما)؛ او توسط فرنگرشتین کشته شد (ما)؛ گو (*gu*) به معنی «گاو» بوده ولی جزء اول آن بدون معنا است (ما)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در یوستی به صورت *zaenigā* آمده است؛ او پدر خروتاسپ و پسر وتیرفشنگ (بند هشت ۳۳ و ۱۷) است (یو. ص ۳۷۸).

از هر جای دیگر در رساله مستقل «ماتیکان یوشت‌فریان» با گشت فریانو آمده است (اوش)؛ در بهمن‌یشت آمده که اشوزردشت از اهورا خواست که گوشت‌شاه و گشت‌فریان و چتروک‌میان پسر گشتاسب را (پشوتن) فناپذیر نماید و یوایشت نیز به همین املا در اوستا صفتی به معنی «جوانترین» شد (اوش)؛ رقیب یویشت، موسوم به اهته یکی از دیویسان است و این ۹۹ معما را هم یوشت حل کرد که در پهلوی به او آخت گویند (اوش)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی میانه (اوش)؛ در یوستی به صورت *yōišta* آمده است (یو. ص ۱۲۹).

۴۰۸. یوختوری (او. نو)

یوختوری *yuxtauuari-*

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان است که فروشی او پس از ژیری وری، ستوده شده است (ما)؛ احتمالاً برادر اوست (ما)؛ در یوستی به صورت *yuxtawairi* آمده است که برادر ویشتاسپ می‌باشد (یشت ۱۳، بند ۱۰۱) (یو. ص ۱۵۰).

۴۱۱. ژئیری چی (او. نو)

سیدلدیبه *zairiči*
 واژه مؤنث است (ما.)؛ صورت مختوم
 به *čliā* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
 (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۳۹ آمده است
 (ما.)؛ از جمله پارسایان دوشیزه است
 (دوشیزه پارسا) (ما.)؛ معنی آن (زردرنگ)
 است (ما.)؛ در بند ۱۳۹ فروردین یشت نام
 ده زن پارسا برده شده که یکی از آنها
 ژئیری چی است (اوش.).

۴۱۲. ژئیری ینچ (او. نو)

سیدلدیج *zairianč*
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به *ilaš* حالت گرامری ندارد (ما.)؛ در
 یشت ۱۳، بند ۱۱۴ آمده است (ما.)؛ این
 واژه از *zairil + anč* تشکیل شده که
zairil آن به معنی «زردرنگ» است (ما.)؛
 در ریگودا صورت های *švityānc*
 (سفیدرنگ) *nilānc* (آبی رنگ) نیز
 آمده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات
 ایرانی باستان (ما.).

۴۱۳. ژئیریت (او. نو)

سیدلدیص *zairita*
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم

به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می باشد
 (ما.)؛ در یشت ۱۳ بند ۹۸ آمده است (ما.)؛
 از پارسایان و پدر دانگهه است (ما.)؛ به
 معنی «زرد، طلا» (ما.)؛ در ریگودا به
 صورت *hārīta* آمده (ما.)؛ ر.ک به
 فرهنگ لغات فارسی نوین (ما.)؛ در زند
 اوستا (۴۴-۴۶ a. ۱۵۰ آمده (ما.)؛ در
 یوستی به صورت *zairita* آمده است
 (یو. ۳۸۲)؛ او پدر دانه، عموی زردشت (؟)
 است (یشت ۱۳، بند ۹۸) او زرد، برادر و
 وزیر شاه موبد است (یو. ص ۳۸۲).

۴۱۴. ژئیری وری (او. نو)

سیدلدیدد *zairiuuari*
 واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم
 به *i-vairiš* آن حالت (نهادی/مفرد)
 می باشد (ما.)؛ در یشت ۵، بند ۱۱۲ و ۱۱۷
 آمده است (ما.)؛ صورت مختوم به
uuarōiš آن حالت (اضافی/مفرد) است
 (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۰۱ آمده (ما.)؛
 اسب مبارزی است که توسط آناهیتا این
 امتیاز را گرفت که پیشوچینگهه آشتوکان و
 هوم آیک و ارجت آسپ را شکست دهد و
 طبق افسانه ها برادر بزرگترش ویشناسب،
 پدرش بستئوری و برادرش یوختئوری و
 زرییر (در فارسی میانه) است (ما.)؛ ر.ک به

(نهادی/مفرد) است (ما)؛ در (یشت ۲۹، بند ۸)، (یشت ۳۳، بند ۱۴)، (یشت ۴۳، بسندهای ۸ و ۱۶)، (یشت ۵۰، بند ۶)، (یشت ۵۱ بسند ۱۵) آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *am* آن حالت (رائی/مفرد) است (ما)؛ در یشت‌های ۴۲، بند ۲، یشت ۴۶، بند ۱۳، یشت ۵۱، بند ۱۲ آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *ā* آن حالت (برائی/مفرد) است (ما)؛ در یشت‌های ۲۸، بند ۶، یشت ۴۶، بند ۱۹، یشت ۴۹، بند ۱۲، یشت ۵۱، بند ۱۱ آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) است (ما)؛ در یشت‌های ۵۳، بند ۳ و ۱، یشت ۵۴، بند ۱ آمده است (ما)؛ صورت مختوم به *ā* آن حالت (ندایی/مفرد) است (ما)؛ در یشت‌های ۴۶، بند ۱۴ و بسیاری قسمتهای دیگر در حالات مختلف نهادی/رائی/برائی/اضافی/ازی/ندایی (مفرد) آمده است (ما)؛ در زند اوستا (۲۱۰ . ۴۴a) آمده است (ما)؛ او بانی (بنیانگذار) مذهب زردشت و پسر پورُشسب و دوغذوا از نژاد سپیتمان و متعلق به خاندان هَیجَشت.اَشپ است (ما)؛ او در مقام روحانیت (یکی از طبقات روحانی = زَئوتر) اشتغال داشت (یشت ۳۳، بند ۶) که به علت وجود

فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ به معنی «کسی که نرده‌های زرد پوشید» می‌باشد (ما)؛ در یوستی به صورت *zari walri* آمده است ابتدا به صورت *zarēr* سپس *zerir* و امروزه در فارسی نوین *zarēr* (زَریِر) روحانی و پسر دوراس است (بَندهش) (یو. ص ۳۸۲).

۴۱۵. زَنْش (او. نو)

zaoša زَئوش
واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ahe* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۴ آمده (ما)؛ از جمله پارسایان و پدر پُئور.بَنگَهه (ما)؛ در اوستای کهن (او. کا) و نوهر دو به صورت *zaoša* به معنی «مهربانی، ملایمت» (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *jóua* آمده (ما)؛ ر. ک به فرهنگ زبانهای ایرانی باستان (ما)؛ قرائت آن به صورت *zaošahe* است (ما)؛ در یوستی به صورت (*zaoša*) آمده (یو. ص ۳۷۹).

۴۱۶. زَرْتَاوَشْتَر (او. کا)

zaraθuštra زَرَاثُوشْتَر
واژه مذکر است (ما)؛ در اوستای کهن (او. کا) صورت مختوم به *ō* آن حالت

۴۱۷. ژَوَن (او.نو)

zauuan

سد»دو

واژه مذکر است (ما.)؛ صورت مختوم به *anō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما.)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۵ آمده است (ما.)؛ از جمله پارسایان و پدر گئومات است (ما.)؛ *zauua* به معنی «آوازه، شهرت» است (ما.)؛ در (یشت ۲۸، بند ۳) و در (یشت ۲۹، بند ۳) آمده است (ما.)؛ در ریگ‌ودا به صورت *háva* آمده است (ما.)؛ در زندِ اوستا (۱۵۸. ۳۴f. a) آمده است (ما.)؛ اینان از کشور رثوژدی هستند (اوش.)؛ در یوستی به صورت *zawan* آمده است (یو.، ص ۳۸۲).

۴۱۸. زاویشی (او.نو)

zāuuišī

سد»دو

واژه مؤنث است (ما.)؛ واژه نام زنانه می‌باشد (ما.)؛ در وندیداد ۱۹ بند ۶ آمده است که:

barəθriāt hača zāuuišī... که

zāuuišī (به عنوان مادر) به کار رفته

است (ما.)؛ نامی از فامیل مادر زردشت

است (ما.)؛ *zəuuiš* به معنی «نیرو،

انرژی» است (ما.)؛ در زندِ اوستا (۴۳ff)

آمده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات

مخالفینش در این مذهب، می‌بایستی از قبیله خود دوری کند (یشت ۴۶، بند ۱) و به وسیله کوی و یشتاسپ پناه گرفت و پیشرفت کرد (یشت ۴۶ بند ۱۴، یشت ۵۱ بند ۱۶، یشت ۵۳ بند ۲ و یشت ۱۳ بندهای ۹۹-۱۰۰) آمده است (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات فارسی نوین (ما.)؛ ر.ک به فرهنگ لغات ایرانی میانه (ما.)؛ واژه متشکل از *zarat-uštra* (که *uštra* به معنی «شتر» ولی معنی *zarat* همچنان نامشخص مانده است (ما.)؛ در ریگ‌ودا (*zarant*) به صورت *járant* آمده است به معنی «پیر» (ما.)؛ به تعبیری نام زردشت به معنی «ستاره درخشان و روشنایی زرین» است (اوش.)؛ زردشت را برخی به معنی «دارنده شتر زرد نیز گفته‌اند (اوش.)؛ بارتلمه به معنی «دارنده شتر پیر» گرفته است (ما.)؛ در فرهنگ‌ها و اوستا نام‌های دیگری به اشکال زیر برای زردشت آمده است (اوش.)؛ زارتُشت، زارَهشت، زارَوَشت، زارتَهشت، زَرادُشت، زَرَهشت، زَرَهشت که معمولتر از همه زردشت (زرتشت) است (اوش.)؛ در یوستی به صورت *zarapuštra* آمده است (یو.، ص ۳۸۱ و ۳۸۰ و ۳۷۹).

ایرانی باستان (ما).

۴۲۱. زُیْتَنَغَه (او. نو.)

zraiiianha زُیْتَنَغَه

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *hā* آن حالت (اضافی/مثنی) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و برادر شِسِنَتو. خَرَتو است (ما)؛ در اوستای نو *zraiiāh* به معنی «دریاچه، دریا» است (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *jrāyas-* به معنی «انتشار دادن، گسترش دادن» است (ما)؛ در یوستی به صورت *zrayanha* آمده است (یو.، ص ۳۸۷).

۴۲۲. زُزْداتی (او. نو.)

zrazdāti زُزْداتی

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۱۵ آمده است (ما)؛ از جمله پارسایان و پسر پِیْشْتَه است (ما)؛ در اوستای کهن (او. کا) و نو، *zrazdāti* (مؤنث) به معنی «اعتقاد، اعتماد» است (ما)؛ واژه، نقش صفتی دارد (ما).

۴۱۹. زُیْتورَوْنَت (او. نو.)

zbauruuant زُیْتورَوْنَت

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *uuatō* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳ بند ۱۰۶ آمده است (ما)؛ از پارسایان است (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ در اوستای نو *zbar-* به معنی «کج رفتن» است (ما)؛ در ریگ‌ودا به صورت *hvar* آمده است (ما)؛ در زند اوستا ۳۱f آمده (ما)؛ پسر او گِرَشَن دارای اعتبار و اهمیت فراوان بوده است (اوش)؛ در یوستی به صورت *(zbaurwant)* آمده است (یو.، ص ۳۸۲).

۴۲۰. زُیْتَری (او. نو.)

ziŋri زُیْتَری

واژه مذکر است (ما)؛ صورت مختوم به *ōiš* آن حالت (اضافی/مفرد) می‌باشد (ما)؛ در یشت ۱۳، بند ۱۲۶ آمده است (ما)؛ از پارسایان و پدر ویت‌گوی و پسر سَن است (ما)؛ معنی آن مشخص نیست (ما)؛ ر. ک به فرهنگ لغات ایرانی باستان (ما)؛ صورت *ziŋraōiš* آن هنگام قرائت بسیار دشوارتر از *ziŋru* است (ما).



نمایه

نمايه

.....T	آئيوت، ۳۷
آئوگهي، ۱۵	آتريپا، ۳۹
آئويغ مستستور = اونغ مَت، ۲۰	آتريچيتر، ۳۸
آختي، ۳۶	آتريخورنه، ۳۹
آختنگهه، ۴۱	آتريدات، ۳۸
آز، ۲۱	آتريدنگهه، ۳۸
آرجئون = آرجون، ۲۲	آتيرزنثو، ۴۰
آرجث. آسپ (ارجاسپ)، ۲۲	آتيرسوه، ۳۹
آرجنگهونث، ۲۱	آتيرونو، ۳۹
آرجون، ۲۳	آئوي، ۴۰
آرخش، ۵۱	آخور، ۴۰
آردت فذري، ۵۰	آراستي، ۳۷
آردو، ۵۱	آزات، ۴۱
آرزراسپ، ۵۲	آشويو، ۳۷
آرزو، ۵۳	
آرژوشمن، ۲۳	
آرژونث، ۵۲	
آرژونث. دئنگ هويش، ۵۲	الف
آرشن، ۲۴	آئتو، ۱۵
آرشونث، ۲۴	آئوروت. آسپ، ۳۵
آرشي، ۲۴	آئوروسار، ۳۵
آرنواچي، ۲۳	آئوسرد، ۱۵
آرواشتري، ۲۱	آئوشتر، ۲۰

آسَ بَن، ۲۵	آمرو، ۱۹
آسَ بِنَا، ۲۵	آنکس، ۱۹
آسپایئذ، ۲۶	انگهیو، ۱۹
آسپَ پدومخش تی، ۲۷	آوارژوشتری، ۳۶
آشتوت ایرت، ۲۷	اوتیوتی، ۱۲۴
آستی گفیه (آشی گفیه)، ۲۷	اوخشن، ۱۲۴
آشروت، ۲۷	اوخشیتی، ۱۲۴
آسموخُون وِنت، ۲۵	اوخشیت ایرت، ۱۲۴
آشاوروئش، ۳۱	اوخشیت نیمه، ۱۲۵
آشاوروژ، ۳۱	اوخشیشتی، ۱۲۵
آشاونگهو، ۳۱	آوِرث رَیه، ۳۶
آشاهور، ۳۱	آوِرگو، ۳۶
آشت. آنوروئش، ۳۴	اورواخشِی، ۱۲۰
آشتوکان، ۳۴	اوروپِی، ۱۱۹
آشتی. گفی، ۳۴	اوروئت. نَر، ۱۲۰
آشتو، ۳۰	اورودو، ۱۱۹
آش سِرِد، ۲۹	اورودَینت، ۱۱۹
آش سَوَه، ۲۹	اوزو، ۱۲۶
آش سیریانچ، ۲۹	اوزی، ۱۲۶
آش شی ائن، ۳۰	اوس پیشت، ۱۲۲
آشیم ینگه. رَئوچا، ۳۲	اوس پشنو، ۱۲۳
آشیم ینگه وِرز، ۳۳	اوسدن، ۱۲۱
آشیم یهای اوشت، ۳۲	اوسمانز، ۱۲۲
آش نیمه، ۲۸	اوسن، ۱۲۱
آشوخوان وِتو، ۳۳	اوسناک، ۱۲۲
آشوپتویری، ۳۳	اوسین مه، ۱۲۱
آشور. رَئوچه، ۳۳	اوش تازنت، ۱۲۳
آشوزده، ۳۰	اوشتر، ۱۲۴
آغرتوت، ۱۵	اوشرتوتی، ۱۲۳
اکید، ۱۹	آوهی، ۳۵

پى سىنگھنۇ، ۹۲	اوى، ۳۶
پى شىتە، ۹۳	اويغىستىتور، ۹۲
پانۇرۇ، ۹۶	اھوم استوت، ۱۶
پازىتە، ۹۶	اىيى ونگھو (اى يى وھو)، ۱۷
پىق، ۹۶	اىرياۋ (اىريو)، ۱۸
پرات، ۹۵	اىست واشىز، ۷۵
پوڭ ورتى، ۹۷	ايشونت، ۷۶
پوڭ وفسىن، ۹۷	اىنياۋ (اىن ياۋ)، ۱۷
پىزىت، ۹۴	اىواستى، ۱۶
پىشتى گو، ۹۵	اىيى خورىتە، ۱۶
پىشىنت، ۹۶	
پىرو. دىم، ۹۵	ب / پ
پىرىدى دى، ۹۶	بىش تىستور، ۴۱
پىش، ۹۷	باۋنگە، ۴۲
پىشوتۇ، ۹۸	پىزىونت، ۴۳
پىشۇچىنگە، ۹۸	پىزى ارشى، ۴۳
پوڭ، ۱۰۳	پىزىش نو، ۴۳
پىش، ۱۰۰	پىمىن، ۴۲
پىشى ارشونت، ۹۴	بىشت ورى، ۴۲
پىشى. ذرات، ۹۳	بىندۇ، ۴۲
پىشى شىزى، ۹۴	بوجىن زو، ۴۴
پىشى ونگە، ۹۴	بودز، ۴۴
پىرىش تور، ۹۳	بىرشىن، ۴۴
پىسىنە، ۹۹	بىۋىندىنگە، ۴۴
پىشى شى ائىن، ۹۹	پۇتورۇ. بىنگە، ۱۰۰
پىنگھۇ، ۹۳	(پۇتورۇ) پۇرۇچىستا، ۱۰۰
	(پۇتورۇ) پۇرۇشسپ، ۱۰۲
	(پۇتورۇ) پۇرۇجىز (پۇرۇزىز)، ۱۰۱
	(پۇتورۇ) پۇرۇداخشى، ۱۰۱
	پۇتوروشى، ۱۰۲
ت	
تۇرۇتسى، ۱۱۳	
تۇرپاۋىش، ۱۱۳	

تَخْم، ۱۱۳	خُشوی وراسپ، ۱۴۳
تور، ۱۱۵	خُنْتی، ۱۴۲
توس، ۱۱۶	خُواخْشَن، ۱۴۵
توش‌ناقتی، ۱۱۷	خوادِئَن، ۱۴۵
توماسپَن (توم‌آستَن)، ۱۱۵	خُودات، ۱۴۴
تیرونکئو، ۱۱۴	خون‌بَن، ۱۴۴
تیزی‌آرشتی، ۱۱۵	خُونُونَت، ۱۴۴

ث

ثُریت، ۱۱۸	دَثناواژَه، ۴۵
ثُریت، ۱۱۸	دَثوُتیش، ۴۶
ثُریتوَنَه، ۱۱۷	دارِیت‌رَث، ۴۸
ثُریتی، ۱۱۹	داز‌گراسپی، ۴۹
ثُریمیثُونَت، ۱۱۷	داز‌گروُگو، ۴۹
	داشتاغنی، ۴۹
	داشتیانِی، ۴۸

ج / چ

جاماسپ، ۷۷	دائین، ۴۸
جَروَدَنگهو، ۷۷	داوَنگَه، ۴۸
جَرووَنگهو، ۷۷	ذراث، ۴۹
جَفروث، ۷۶	دَرشینیگ، ۴۷
جَنز، ۷۷	دژاماسپ، ۴۹
جیش‌تین، ۷۹	دَنگ‌هو.شروت، ۴۷
چاخْشَنی، ۴۵	دَنگ‌هو.فراذَه، ۴۷
چَسوَرَسپ، ۴۵	دورِاسروت، ۵۰
چَمرو، ۴۴	دورِاکِیت، ۵۰

خ

خُشْتوی، ۱۴۳
خُشْشرو.چینه، ۱۴۲
خُشوی وراسپ، ۱۴۳

د

دَثناواژَه، ۴۵
دَثوُتیش، ۴۶
دارِیت‌رَث، ۴۸
داز‌گراسپی، ۴۹
داز‌گروُگو، ۴۹
داشتاغنی، ۴۹
داشتیانِی، ۴۸
دائین، ۴۸
داوَنگَه، ۴۸
ذراث، ۴۹
دَرشینیگ، ۴۷
دژاماسپ، ۴۹
دَنگ‌هو.شروت، ۴۷
دَنگ‌هو.فراذَه، ۴۷
دورِاسروت، ۵۰
دورِاکِیت، ۵۰
دُورامِیشی، ۴۵
دوغذوُا، ۵۰
دهاک، ۴۶

ر/ز

سپیتام/سپیتمه، ۱۰۹
سپیتی، ۱۱۰
سپیتیور، ۱۱۰
سپینچ آنوروشک، ۱۰۹
سُتُشِر وَهیشته آشه، ۱۱۲
ستپپی، ۱۱۲
ستیونْت، ۱۱۲
نَه، ۱۰۴

رُنُجَسَجِنَشْمَن، ۱۰۳
راشتر وَغِشِی، ۱۰۴
رُونْت، ۱۰۳
رَنُوش، ۱۴۹
رَنیریت، ۱۴۸
رَنیری چی، ۱۴۸
رَنیری وَری، ۱۴۸
رَنیری یَنچ، ۱۴۸
زاویشی، ۱۵۰
رَنیورونْت، ۱۵۱
رَزْثاوشتر، ۱۴۹
رَزْزَداتی، ۱۵۱
رَزْیَنگَه، ۱۵۱
زَوَن، ۱۵۰
زِغری، ۱۵۱
زَینِگو، ۱۴۷

س

سَنَن (جمع)، ۱۰۴
سَنَن (مفرد)، ۱۰۴
سام، ۱۰۶
ساوَنگَه، ۱۰۶
سایژدري، ۱۰۵
سای موژی، ۱۰۵
سایوژدري، ۱۰۵
سپنتوخرتو، ۱۰۸
سپنتوژات، ۱۰۸
سینگه، ۱۰۸
سپوید، ۱۱۰

کَور، ۸۰	فَرَاوِیْتَرَت، ۵۹
کَورین، ۸۱	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۹
کَورِسْ اَخْشَن، ۸۴	فَرَاوِی، ۵۸
کَورِسْپ، ۸۵	فَرَاوِیْتَر، ۵۸
کَورِسْ، ۸۵	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۸
کَورِسَن، ۸۱	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۸
کَورِیْتَرِیْن، ۸۴	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۶
کَورِیْتَرِیْن، ۸۲	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۳
کَورِیْتَرِیْن، ۸۴	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۵
کَورِیْتَرِیْن، ۸۲	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۳
کَورِیْتَرِیْن، ۸۰	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۵
کَورِیْتَرِیْن، ۸۳	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۵
کَورِیْتَرِیْن، ۸۲	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۶
کَورِیْتَرِیْن، ۸۳	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۵
کَورِیْتَرِیْن، ۷۹	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۴
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۴
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۶
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۲
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۰
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۱
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۱
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۰
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۶۰
	فَرَاوِیْتَرِیْن، ۵۳

گ

گَورِیْتَرِیْن، ۶۳	گَورِیْتَرِیْن، ۶۲
گَورِیْتَرِیْن، ۶۴	گَورِیْتَرِیْن، ۶۰
گَورِیْتَرِیْن، ۶۴	گَورِیْتَرِیْن، ۶۱
گَورِیْتَرِیْن، ۶۴	گَورِیْتَرِیْن، ۶۱
گَورِیْتَرِیْن، ۶۳	گَورِیْتَرِیْن، ۶۰
گَورِیْتَرِیْن، ۶۲	گَورِیْتَرِیْن، ۶۰
گَورِیْتَرِیْن، ۶۴	گَورِیْتَرِیْن، ۵۳
گَورِیْتَرِیْن، ۶۵	
گَورِیْتَرِیْن، ۶۵	
گَورِیْتَرِیْن، ۶۳	
گَورِیْتَرِیْن، ۶۵	
گَورِیْتَرِیْن، ۶۲	
گَورِیْتَرِیْن، ۶۲	

ک

کَورِیْتَرِیْن، ۸۰	کَورِیْتَرِیْن، ۸۰
کَورِیْتَرِیْن، ۷۹	کَورِیْتَرِیْن، ۷۹
کَورِیْتَرِیْن، ۸۳	کَورِیْتَرِیْن، ۸۳
کَورِیْتَرِیْن، ۸۲	کَورِیْتَرِیْن، ۸۲

.....م	وَنُورُنْمَه، ۱۴۱
ماؤزداؤنْگِه، ۸۹	وارِيذْگَنّا، ۱۳۳
ماؤزْدَيْشَن، ۸۸	واگِرَز، ۱۳۳
ماؤنْقَرِواک، ۸۸	وَذوْث، ۱۲۷
مايَو، ۸۸	وَر، ۱۳۰
مَخْشَتِي، ۸۷	وَرارَ، ۱۳۱
مِرْزِيشَمَن، ۸۹	وَرْدَک (نا)، ۱۳۱
مَزْدَيْشَن، ۸۸	وَرِشْمَب، ۱۳۱
مَنوش.چِيشَر، ۸۷	وَرِسمو.رَنوچَه، ۱۳۲
مَهْرکوش، ۸۶	وَرَشَن، ۱۳۲
مِيدِيوى ماؤنْگَه، ۸۶	وَرَشَنِي، ۱۳۳
.....ن	وَرَشَو، ۱۳۲
نَشَر (نوفر)، ۹۰	وَرَكْشَان، ۱۳۰
نَبَتِي، ۹۰	وَرَغَن، ۱۲۶
نِرمَنَه، ۹۱	وَرِاشَب، ۱۳۳
نِرمِيزْدَن، ۹۲	وَنارَ، ۱۲۸
نَرَو، ۹۱	وَنْدَرِمِيش، ۱۲۹
نِموونْگِه، ۹۱	وَنْگِه، ۱۲۹
نَن راسْتِي، ۸۹	وَنْگِهوَذات، ۱۲۹
نِي جَر، ۹۲	وَنْگِهوَفَذَرِي، ۱۳۰
نِيويک، ۹۲	وَهَم اِيذات، ۱۲۸
.....و	وُهو، ۱۳۹
وَنِي، ۱۲۷	وُهوَاسْتِي، ۱۴۱
وَنْدَوَنْگَه، ۱۲۷	وُهوَ.پَرِس، ۱۴۰
وَنْزِي آرُشتِي، ۱۲۸	وُهوَ.دات، ۱۴۰
وَنَسَد، ۱۲۸	وُهوَ.رَنوچَه، ۱۴۰
وَنَسک، ۱۲۸	وُهْوَزْدَه، ۱۴۱
وَنُور.سَوَه، ۱۴۲	وُهْوَشْتَر، ۱۴۱
	وُهْوَينْمَه، ۱۴۰
	وياتَن، ۱۳۵

هواآزات، ۷۴	ویاخَن، ۱۳۵
هواآفریت، ۷۴	ویت‌گوی، ۱۳۸
هواسپ، ۷۳	ویدت‌گو، ۱۳۴
هوئوسا، ۷۱	ویدت‌خُورِنه، ۱۳۴
هوچیشرا، ۶۹	ویدسِن‌زوه، ۱۳۴
هَورِچِشَمَن، ۷۲	ویراز، ۱۳۵
هَورِچِشَر، ۷۲	ویراسپ، ۱۳۵
هَورِذی، ۷۳	وِیزَشَوَنَت، ۱۳۴
هَورِز، ۷۳	ویژی‌آرشتی، ۱۳۹
هوش‌اثن، ۷۱	ویسپ‌تئورو، ۱۳۶
هَوفِرِوچ، ۷۰	ویسپ‌تئورو، ۱۳۶
هوگو، ۷۰	ویسپ‌تئوروشی، ۱۳۶
هوگو، ۷۴	ویسپ‌تئورُ. آشتی، ۱۳۶
هومایا، ۷۱	ویسِن‌ترو، ۱۳۷
هوم‌یک، ۷۰	ویسِن‌روت، ۱۳۷
هُوؤ، ۷۵	ویسِن‌روتار، ۱۳۷
هُوؤی، ۷۵	ویشتاسپ، ۱۳۸
هویرَت، ۷۰	ویوارِشو، ۱۳۹
هیتاسپ، ۶۹	ویورِشَوَنَت، ۱۳۹
	ویونگهَنَت، ۱۳۸

ی

یَسوش، گو، ۱۴۵
 یَم (جَم)، ۱۴۵
 یوختاسپ، ۱۴۷
 یوختوری، ۱۴۷
 یویشَت، ۱۴۶

ه

هَیچَت‌آسپ، ۶۶
 هَئسَرُوه، ۶۷
 هَئوشِیَنگَه، ۶۸
 هَئوم‌خُورِنه، ۶۶
 هَباسپ، ۶۶
 هَرِذاسپ، ۶۸
 هَم‌بَرِترونگهَئوم، ۶۸
 هَنگ‌هَنوروش، ۶۶

کتاب‌نامه

● منابع فارسی

۱. پورد اوود، ابراهیم (۱۳۴۷). یشت‌ها (۲ جلد). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامهٔ مزدیسنا. تهران: انتشارات نشر مرکز.
۳. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (ایتمولوژی). تهران: انتشارات ققنوس.
۴. _____ (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)
۵. _____ (۱۳۷۶). راهنمای زبانهای باستانی ایران. (۲ جلد). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)
۶. _____ (۱۳۷۸). تاریخ مختصر زبان فارسی
۷. زرشناس، زهره (۱۳۸۲). زبان و ابیات ایران باستان. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
۸. د.ن. مکنزی (۱۳۷۹). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

● منابع خارجی

9. Mayrhofer, Manfred (1979). *Iranisches personen namenbuch*, österreichischen Akademie der wissenschaften printers, Wien.
10. Yusti, Ferdinand (1895). *Iranisches namenbuch*, Druckerei lokay printers, reinheim.
11. Reicheit, Hans (1911). *Avestareader*, karl J. Trübner printers, Strassburg.
12. Bartholome Christian (1904). *Altiranisches Wörterbuch*, karl J. Trübner printers, Strassburg.



کتابچہ قومی ادب